سباوون

شماره هشتم ماه عقرب سال ۱۳٦۷ مطابق ربیع الاخر
۱٤۰۹ مطابق نواهبر ۱۹۸۸ شماره مسلسل ۱٤

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

PROPERTY OF ACKU S803

غذای خوشمزهٔ افغانی

دعوتهای رسمی و شخصی، محافل عروسی و شیرینی خوری
شهریانی پذیرفته میشود.

قنادی

آدرس
شهرنو مقابل مسجد جامع شیرپور

خوشگذرانی

Restaurant

۸۳۳۳۳

بادی شیپر برای زیبایی اندام شما
اجناس لوکس مورد ضرورت خانواده ها
دود پاک کن برای بخاریهای دیزلی
که زحمت شما را در سرما کم میسازد

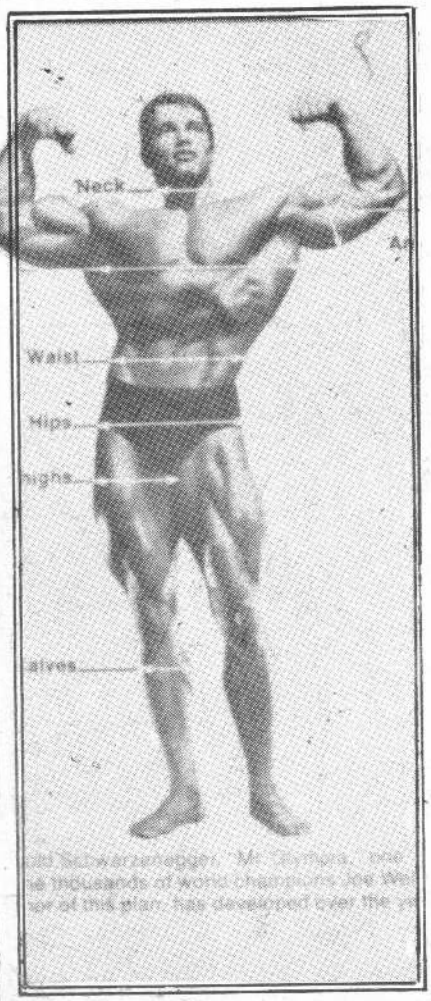

(c) ketabton.com: The Digital Library

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ خوراکه های لذید - قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شوید

فروشگاه انور

وسایل مورد نیاز خانواده هارا جدیداً وارد مینماید.

یمارا مین ویدیوکست

بهترین فلمهای ویدیوی گلچین (پښتو، دری، هندی و ایرانی) آماده فروش دارد
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ وحدت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴

فروشگاه دالوازت

جاده صلح مقابل انجمن نویسندگان شهرنو

فروشگاه مصطفی

جاده صلح مقابل پارک شهرنو

فروشگاه روشن

زرغونه میدان

قرطاسیه فروشی ارمان

کارته نو تعمیر سینمای اقبال

شریفی ویدیوکست

ثبت هرگونه گشت و فلمبرداری محافل خوشی
آدرس: متصل رستورانت لکی فایف

فروشگاه علی زاده

مارکیت ابتدائیه مریم
حصه دوم خیرخانه

لونا قرطاسیه فروشی

انواع قرطاسیه مورد ضرورت وجدیدترین لوازم آرایش ابری مشتریان خود عرضه میدارد
آدرس: امیر سینما اقبال شعبه نورخانه

مکروریان ویدیوکست

فلمبرداری از محافل خوشی پذیرفته میشود
آدرس: مکروریان اول

خوراکه فروشی عبدالخالق

متصل رستورانت لکی فایف

رضا در ملتون

برای شنوندگان ادویه مورد نیاز شانرا به قیمت معین عرضه میدارد.
آدرس: حوسنحال میه مقابل لسه سپین کلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سباوون

انتیک فروشی ها صفحه ٦

بی باکه امپراطور صفحه ١٤

درد هلیزهای سیاست صفحه ١٦

برقله های دانش معاصر صفحه ٢٢

در باغ وحش کابل

شیر دست پسرکی را درید
خویشاوند ان پسرك او را
به طرف خود می کشید ند
اما شیرتوانست یك دست
او راقطع نموده ودریك
چشم زدن بخورد .

صفحه ١٢

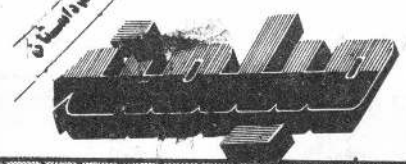

٢٤ مخ

جنگل دیش

کشور ۲ میلیونی در زیر آب

صفحه ٣٨

...ران صفحه ٨

(c) ketabton.com: The Digital Library

شماره هشتم ماه عقرب ۱۳۶۷ مطابق ربیع الاخر ۱۴۰۹
مطابق نومبر ۱۹۸۸ سال دوم شماره مسلسل (۱۴)

که ما شوم په اوبو کی وزیږول شی ۴۲ مخ

اسرار قتل اندیرا گاندی صفحه ۱۶

نشریه اتحاد به ژورنالیستان جمهوری افغانستان

هیات تحریر :

بارق شفیعی
د وکتور محمود حبیبی
عبد الله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق جیحان

آدرس : مکرورین سوم بلاک ۱۰۶ مقابل مطبعه دولتی اپارتمان ۶ و ۲ منزل

تیراژ ۳۰۰۰۰

مدیر مسوول : د وکتور ظاهر طنین
تیلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تیلفون : ۶۲۷۵۲
۶۱۸۷۸

SABAOON
MAGAZINE OF AFGHANISTAN
Block 106,
Kabul, Afghanistan

Our account No 40233
Da Afghanistan Bank,
Kabul, Afghanistan

Subscribtion: Abroad - 50 US dollars yearly
25 US dollar - 6 mounts

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیگردد . نظریات ارایه شده در مسایل ، صرف نظر نویسنده میباشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگهداشتن اشیای قدیمی و انتیک را همگان دوست دارند گاهی این انتیک ها یادگارهای پدران و بزرگان اند که آنرا خانواده گی دارند و میتوانند خاطره های زیادی از آنها ویک دوران معینی باشند و گاه نیز اهمیت زیادی نشان میدهند که مخصوصاً در عصر حاضر برای توجه دل بستن میهنان تمدن امروزین و روزگاران قدیم چنین اشیاء را رمزاز، هویت ها، دفاتر و رسوم های خود و بزرگ دانسته، آنرا بصورت نمایشگاه های زیبا تنظیم می کنند.

خبرنگار ما درین مورد گزارشی را تهیه داشته که باهم میخوانیم.

داشته هاي که زيب وزينت خانه ها می گردد و یا ارزش و اهمیت فراوانی حفظ ونگهداري میشوند و سایلی کهراه هاي طولانی را طی می کنند ، به کشورهاي مختلفی سرمی زنند وهمه جا بحیث اشیاء باارزش پند اشته میشوند . و نیز مردمان زیادي فاصله هارا می پیمایند وبه اینجاهی آیند تا این داشته ها را دریابند وهمراه با خود ببرند . اینها وسایل انتیک کشور ماست که شهرت جهان گیر دارد وعلاقمندان بیشمار کارانتیک وانتیک فروشی در کشورما پیشینه نیم قرن دارد . هنگامیکه تعداد مسافرین خارجی در افغانستان افزایش یافت ، آنها ضمن آشنائی با سایر داشته ها وپخش هاي کشور به وسایل مختلفه وجالب افغانی عطف توجه میذول داشتند و آنها را بنام انتیک خرید اري و به کشورهاي شان انتقال دادند که در مدت کوتاهی شهرت و علاقمندان آن فزونی یافت.

نخستین ها :

در آغاز شمار انتیک فروشان و آنانی که بکار آن اشتغال داشتند اندک بود نخستین انتیک فروشان عبد العلی وعبد الظاهر مشهور به للی وظاهرد ویرا دري که در کابل آغاز به اینکار کردند و اولین انتیک فروشی را در چهار راهی صدارت ایجاد نمودند اکنون بیشه آنهارا خلف شان به نام نورشیر ادامه میدهد .

انزایش مسافرین خارجی به کشورایجاب گسترش بازار انتیک فروشی را می نمود . بازار (کوچه مرغ ها) ایجاد شد و انتیک فروشی های زیادي در این بازار شروع به فعالیت نمودند . هم چنان امروز تعداد زیاد انتیک فروشی ها در نقاط مختلف شهر مشاهده می کنیم .

چی را انتیک گویند ؟

کلمه انتیک را بیشتر در مورد اشیاو وسایلی بکار می برند که داراي سابقه طولانی بوده و در کشورهاي دیگر نظیر آن موجود نباشد . امروز آلات قدیمی موسیقی افغانی ، زیورات نقرهی وطلائی ، وسایل جنگی عتیقه چون کارد ها ، شلخ ها وتفنگ ها ، قالین ها وگلیم هاي کهنه ، سماوارهاي مسی ، گلوبند هاي زنانه ، لباس هاي زنانه (پیراهن هاي افغانی) وسایر صنایع دستی ظریف را انتیک خوانند که هر کدام آنها علاقمندان بخصوص خود را دارند .

مقداري ازاین وسایل در بازار هاي داخلی توسط خارجی ها خریداري میشود و مقداري هم در نمایشگاه هاي بین المللی که همساله در نقاط مختلف جهان به نمایش گذاشته میشود ارسال میشوند ودر غرفه هاي آن نمایشگاه ها به فروش میرسند . در کلیه نمایشگاه هاي جهانی وسایل انتیک افغانی پر فروش ترین وسایل عرضه شده را تشکیل میدهند .

انتیک فروشان شهر کابل باد ویرادري بنام هاي محمد قاسم و محمد ظاهر ، از عرصه بیش از دو دهه بکار تهیه وفروش وسایل انتیک اشتغال دارند ، صحبتی بعمل آوردیم .

در دکان آنها داخل می شوم . ومردي را میبینم که باموهاي ((ماش وبرنج)) در محل مخصوص فروش نشسته وبه دور وبرش وسایل گوناگون انتیک جابجا شده است . باوي معرفی می شوم . به رسم معمول درباره محمد قاسم برادر بزرگتری پرسم . وي در پاسخ می گوید : من محمد ظاهرم واویی کارها رفته سخن درباره چگونگی کار آنان بمیان می آید . محمد ظاهر چنین معلومات میدهد . وقتی مسافرین وسیاحان خارجی در کابل فزونی گرفت آثار عتیقه وصنایع دستی وطن ما بیشتر مورد دلچسپی آنان واقع شد . چیزي بیشتر از بیست سال ، زمانی که بازار انتیک فروشی گرمي خاصی داشت من همراه با برادرم دست به اینکار زدیم . در همین زمان بازارهاي دره فزنه براي ساختن ظروف نقره وکارگاه هائی هم در ولایت پروان براي ساختن تفنگ هاکه بعداً باوسایل گوناگون این تفنگ ها و ظروف نقره را به شکل کلاسیک در می آورد ند پدید آمد .

در همین زمان سفرهاي انتیک فروشان به کشورهاي خارجی غرض ایجاد نمایشگاه هاي وسایل انتیک افغانی آغاز شد . چنانچه من نیز چند بار در نمایشگاه هاي ایتالیا و جمهوري فدرالی آلمان اشتراک ورزیده ام . در این نمایشگاه ها مزدحم ترین غرفه ها وپرفروش ترین وسایل ، انتیک باب افغانی بود .

همچنان هرسال وسایل انتیک وصنایع دستی افغانستان ازطریق امور وزارت تجارت در کشورهاي خارجی به نمایش گذاشته میشود که این وسایل با سرعت به فروش میرسند . در این اواخر گلیم هاي سالخورده وارزمون برامده افغانی هزاران تخته بفروش می رسد که دست باقی وزیبائی آنها عامل عمده بوده میتواند .

چه راه هایی براي انکشاف انتیک فروشی میتواند وجود داشته باشد ؟

محمد ظاهر در این مورد چنین ابراز نظر کرد : اگر بگانه راه موثر تدویر نمایشگاه هاي داخلی ودعوت اتباع خارجی براي بازدید از این نمایشگاه ها و همچنان اشتراک بیشتر در نمایشگاه هاي بین المللی است . در این صورت بازار انتیک فروش ها رونق بیشتر خواهد داشت وشهرت وسایل انتیک افغانی همه گیر تر خواهد شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران و پسران

چه میگویند؟

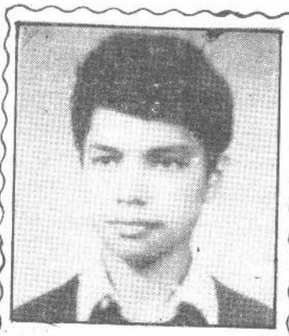

چه وقت و کجا چگونه لباس پوشید

مسیح عسکرزاده، متعلم لیسهٔ انماری:

برای جوانان زیاد بد نیست، اگر لباس شان برابر به مد باشد. اما یکعده جوانان ما زیرنام مد خود را در انبار رنگها یشان میکنند وعده ای دیگر باد در نظر داشت اینکه کدام لباس را در چه موقعی ودرکجا بپوشند کوشا استند، که من نیز همنظر با همین ها میباشم.

کریمی رنگ خاطر خواه من

عبدالستار سربازدرمکتب لامعهٔ شهید:

پوشیدن درپشی بسته را — نسبت به دیگر لباس ترجیح میدهم. رنگ خاطرخواه من کریمی است. انگیزهٔ پسند این رنگ مطابقت آن با ذوق وسلیقهٔ دختری است که اورا دوست دارم.

طرفدار مدِ روز است

انیسه جهش متعلم صنف ۱۲ لیسه عالی آمنه فدوي:

لباسی را می پسندم که به مد روز باشد مثلاً امروز دامن کلان مد است وهمیشه در همه حالات مرا با این لباس میبینید والبته برعلاوه مد روز همیشه براي دختران لباس کلان وآزاد را ترجیح میدهم والبته به مد روز برابر بودن لباس خود میتواند در نظرگرفتن ذوق مردم را در پوشیدن لباس نمایانگر باشد وخواهش من هم همین است که نسان بخورم خود پسند، ولباس بپوشم مردم پسند و از رنگ ها براي لباسم همیشه گلابی وزرد را انتخاب میکنم.

لباس ساده وسنگین

درانگه اورياخيل متعلم صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوي:

من لباسی را میپسندم که بتواند آبرو وعزت دختران را در اجتماع محفوظ نگهدارد یعنی در قدم نخست در پوشیدن لباس مد برایم مطرح نیست و میکوشم لباس هاي کاملاً ساده و سنگین که هیچگونه کشش بیجا در آن موجود نبوده وهمچنان به حیثیت همه دختران لطمه وارد نکند، بپوشم. چه پوشیدن لباس به نظرمن دقیق ترین عنصر شناخت کرکتر یک دختراست.

در انتخاب رنگ بیشتر پاسمنی را میپسندم.

رنگ فیروزه یی ولاجوردی دلچسپ است

فریده دلاوري معلم لیسه آمنه فدوي:

به نظرمن بهترین و مناسب ترین لباس ها آنست که متناسب به اندام و تیپ انسان بوده وبه اندامش مطابقت داشته باشد ازبهترین وبه مد برابر ترین لباس ها که مطابقت به تیپ ام نداشته باشد، هیچگاه استفاده نخواهم کرد ودرانتخاب لباس ها همچنان رنگ ها و دوخت هاي نه چندان شوخ را ترجیح میدهم. براي اینکه اضافه ازحد جلب توجه نکند.

ازرنگ ها اکثر فیروزه یی و لاجوردي را دوست دارم.

همیشه لباس بچه گانه

لیدا متعلم صنف ۱۰ لیسه عالی آمنه فدوي:

لباس هاي کاملاً بچه گانه را میپسندم ودلیل هم داشتن تیپ بچه گانه است که دارم ودیگران نیزبه همین لباس تشویقم میکنند وتاحال هیچگاهی دامن نپوشیده ام حتی درمکتب هم، در اول — مسئولین مکتب ممانعت میکردند ولی حالا مانع وجود ندارد. هیچ آرزویی ندارم تامجبور به پوشیدن دامن شوم واولین شرط درانتخاب همسفر زنده گی قبولاندن "همیشه دربطلون بودن من" خواهد بود. وهمیشه دربیراهن وبطلون سیاه وسرمه یی دیده میشوم

درانتخاب رنگ باید دقیق بود

مژگان علم ازلیسه عالی زرغونه:

هرکس باید لباس متناسب اندام خود را انتخاب کند وهمیشه بکوشد لباسهایی به تن کند که با اندامش متناسب باشد. من اکثراً بیراهن وبطلون به تن میکنم ودرنمایشات لباس همیشه لباس غربی میپوشم چون لباس هاي محلی برعلاوه خوب نگفتن مرا بد هم میگوید.

درانتخاب رنگ ها به نظرمن باید همه دختران دقیق باشند چه رنگ ها انشانهندهٔ ذوق وسلیقه آنهاست وخودم دربوشیدن لباس همیشه ازرنگ هاي فیروزه یی، لیمویی، گلابی ودیگرنگهاي ظریف دخترانه استفاده میکنم.

پطلون های تیمه مضحک است

برشنا محصل سال سوم انستیتوت دولتی طب کابل:

بیروي از مد را کاملاً رد نمی کنم، مگر پوشیدن پطلون هاي تیمه وامثال آن به نظر من مضحک می نماید. درانتخاب لباس زیاد تر به نظر تامین پخصوص مادرم اج میگذارم. گذشته ازآن، من باور ندارم که اندام خود، که هر دختر باید به آن توجه داشته باشد، لباس می پوشم.

گلهاي زرد مورد پسند همینگی منست، شاید همین عامل گزینش لباسهایم ازین رنگ باشد.

دقت درانتخاب لباس

عبدالرحمن محصل پوهنځی علوم طبیعی:

درانتخاب لباس نباید تنها به زیبایی هاي عمومی وکلی ویا به تأثیر جازبه توجه داشت، بلکه قبل ازآن لازم است به خصوصیات فردي ومقتضیات شخصی اندیشید وازمد روز دچار چوب این عوامل بیروي کرد. تنها دراینصورت است که جازبهٔ جنسی وجازبهٔ شخصیت فردي بجاي آنکه یکدیگر راخنثی کنند به کمک همدیگر شتافته وفریبندگی واقعی وخیره کننده اي بوجود می آورند.

لباس ملی را دوست دارم

محمد قسیم محصل پولیتخنیک کابل:

اگرسخن برسرلباس است تا گزیر موضوع مد که پدیدهٔ بیرونی است به میان میاید ودیده نیست تا آنقدر که از حوصلهٔ جامعه فراختر باید رنیاید مد را پسندید واما من بویژه لباس ملی ما را زیاد دوست دارم که میتواند مبین افغانیت هرافغان باشد.

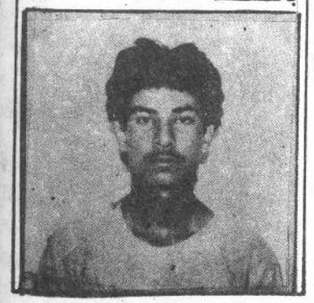

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیمای ترانه

"نمیدانم"

مصاحبه از صباح رهش

سیما ترانه را در منزلش سراغ می گیرم او در یک آپارتمان با مادر خواهر و برادر زندگی می نماید. جائیکه در را میگشاید همان گرمی و صمیمیت ترانه هایش را دارد. در معاشرت صمیمی و کم نظیر است. جائیکه دقت میکنی در پی یابی که بشارت ایام متعلمی اش (سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸) که حنجره طلایی آمنه فدوی بوده هنوز را و جوانانه باقیست.

سیما ترانه کار منظم رسمی را در تلویزیون و پروگرام بوسر برنامه جوانان امروز در رادیو پوافضا — نستان میباشد. گاهگاهی اگر میل اوشد میخواند و میسراید.

میخواهم بدانم چرا مدت زیاد است که فاصله اش با آواز خوانی زیاد شده؟ احساس میکنم کمیخواهد

دلم دیوانه‌گیست

"

ازتلخی که ام خاطره اش چیزی بگوید!

— راستش اینست که نابسامانی ها در محیط هنری ما زیاد است...

— مثلاً؟

— مثلاً برای نوروز سال ۱۳۶۷ شش آهنگم را که حاصل زحمت یکساله بود برای برنامه کنسرت تلویزیونی لبسنگ کردم. در شبیکه قرار بود آهنگها نشر شوند صرف سه آهنگ را نشر کردند و نشر سه آهنگ دیگرم تا عید معطل شد.

— بدون دلیل؟

— خیر به دلیل اینکه گویا کنسرت فلان هنرمند اضافه از چند آهنگ داشته که علاقمندی بیننده تلویزیون را جلب نکرده. پس باید از سیما ترانه منا صفه تعداد آهنگهای آن نشر شود.

احساس میکنم که ترانه زیاد گفتنی های دیگری نیز دارد. با سخن صمیمانه و صدای آرام ادامه میدهد:

— بالاخره باید کسی و یا کسانی پیدا شوند که بتوانند تفکیک نمایند که کی، چطور و چگونه آهنگهایی را — بسراید؟ میخواهم بگویم، من نمیتوانم از کار خلاق و

بقیه در صفحه (۸۷)

سیما با برادرزاده اش حامد سهراب

ان جای تمرین وجود ندارد

"عشق را دوست دارم"

تاکنون از نشر باز مانده است

۰ برای هنرمند سیما ترانه

۰۰۰ آهنگهایش

(c) ketabton.com: The Digital Library

در باغ وحش کابل:

شیر بازوی کودک را درید

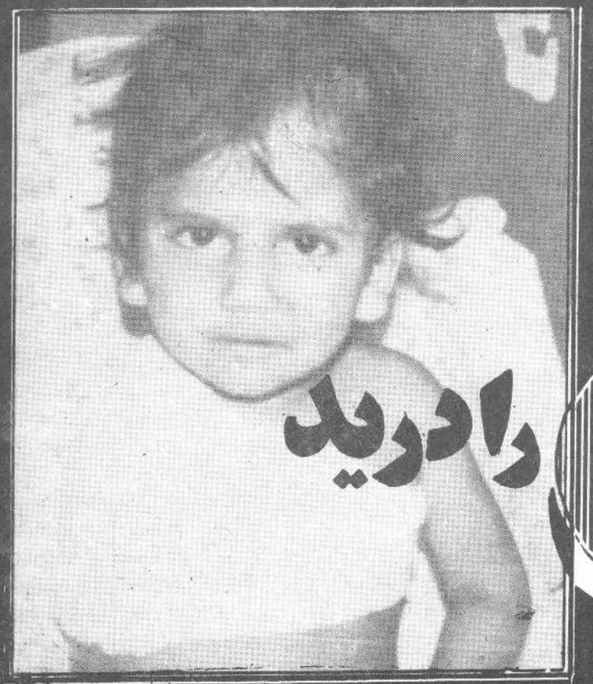

گزارشگر: لیلا نیدا

گناه از کیست: از شیر، از کودک؟ ویا از مسؤولین باغ وحش؟

آمر باغ وحش میگوید: "ما در مورد هیچ نوع مسؤولیت ندا ریم"

ضمن اطلاع از نامه‌ یکی از دوستان مجله چنین دریافتیم که چندی قبل در باغ وحش کابل واقعه‌ عجیب ودلخراشی رویداده است. واقعه طوری بود که کودک دونیم ساله‌ بی خبر تماشای حیوانات باغ وحش کابل به کنار قفس شیر نزدیک میشود وشیر با وحشت ویژه‌ اش براو حمله ورمیشود واز راه پنجره چنگال به بدن برده، دست راست کودک را از شانه جدا کرده ومی بلعد...

برای دریافت واقعیت موضوع رانه‌ شفاخانه‌ صحت طفل می شوم تا با کودک بد بختی که دستش طعمه‌ چنانه شیر درنده باغ وحش گردیده، از نزدیک صحبت نمایم.

مزمل کودک بسیار زیبا ومعصوم که دونیم سال عمر دارد، روی بستر شفاخانه آرمیده وگویا به دست از دست رفته اش می اندیشد وبه وحشت سبیمانه‌ حیوانی که شحه زنده گی اش را برای همیشه تلخ کرده است. کودک آرام است وخیره خیره به دور و برش نگاه میکند. در سیمایش ترس وهول عمیقی نهفته است.

از زن جوانیکه در بستر کودک قرار دارد وخود را عمه‌ طفل می خواند جریان را میپرسم. او در حالیکه گویا از تکرار این قصه خسته شده، با شد بالحن گرفته وخشن شروع به سخن کرد وگفت: ((یکروز رفتم به باغ وحش، از پیش قفس شیر می گذشتم که...))

او دیگر چیزی نگفت وبعد از پرسش های زیاد از دکتوران معالج چنین دریافتم که عصر یکی از روزهای ماه سنبله کودک با چند تن از اعضای خانواده در جریان دیدار از باغ وحش از نزدیک پای قفس شیر می گذشتند که دفعتاً شیر حمله نموده دست راست کودک را که به پنجره تماس داشت به دهان فروبرده وبعد از کشمکش زیاد میان اعضای خانواده‌ کودک وشیر، عمه‌ کودک متوجه میشود که کودک خون آلود شده وازهوش میرود. دیگران نیز متوجه می شوند، اما زمانیکه دست کودک معصوم طعمه شیر شده است. وبعد از آن داد وفریاد آنها بلند می شود...

روز بعد روانه‌ باغ وحش میشوم در آنجا جهت دریافت معلومات بیشتر به دفتر آمر حفظ و مراقبت باغ وحش میروم. بعد از معرفی میخواهم تا در زمینه‌ وظایف وشیوه عمل اداره‌ حفظ ومراقبت باغ وحش واینکه چرا چنین حادثه‌ جانکاه به وقوع پیوسته معلومات بدهد. اما برخلاف انتظار او در برابر اصرارم تمام میگوید: ((میخواهید راجع به کدام موضوع علمی صحبت کنم؟ خواهم بذ یرفت در غیر آن من حاضر نیستم با شما صحبت کنم.)) با خود فکر میکنم: ((وی که حاضر نیست در مورد با ما صحبت نماید پس لاجرم شیر باید مجرم پنداشته شود))

به هرصورت من هم در مورد مصاحبه‌ خویش پافشاری می نمایم ومسوول حفظ ومراقبت باغ وحش را وادار می سازم تا در مورد توضیح ذهد. پاسخ های او چنین بود:

((ما هیچ نوع مسوولیت در مورد اینکه دست طفل را شیر خورده نداریم. اگر در وقت رسمی این کار صورت میگرفت باز هم یک کار، شما میتوانید قفس شیر را از نزدیک مشاهده کنید قفس یالاتر از آن است که طفل دونیم ساله بتواند. آنجا بالا شود اگر شیر رها می شد ما مسوول بودیم ودر صورتیکه هموطنان ما شیرود بگر حیوانات را با پرتاب سنگ ریزه ها به خشم می آورند وخود شان طفل کوچک را نزدیک پنجره ایستاده می کنند، بگویید ما چه مسوولیت داریم؟ ناگفته نماند در باغ های وحشی در جهان چنین واقعات زیاد رخ داده ولی هرگز این همه سروصدا به راه نیافتاده است.))

— ببخشید از ین رفتن دست راست یک کودک برای شما یک گپ مهم نیست؟

— ((هست، ولی مسوولیت مستقیماً متوجه فامیل طفل است که در وقت غیر رسمی تا شاما در باغ وحش بوده اند.))

— آیا این حمله‌ ناگهانی شیر از گرسنگی او نبوده است؟

— ((نخیر، شما کاملاً غلط فکر می کنید. اگر ما یک شتر کشته شده را برای شیر انداخته باشیم وشما خود نزدیک قفس شیر شده، یا به داخل قفس بروید، شتر را نی، بلکه شما را خواهد خورد. شیر یک حیوان وحشی است نه اهلی.))

— امکان ندارد برای تماشا گران آگاهی ولوایح در جاهای مربوط نصب شود؟

— چه کنیم! بار ها این است که موظفین ما این موضوع را به مردم می فهمانند، اما آنها توجه نمی کنند. بسیار مشکل است که برای هر فرد که از باغ وحش دیدن کند ما یک نفر

بقیه در صفحه (۹۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بې باکه امپراتور

هغه امپراتور چې خپله موراو میرمن یې وژله

هغه لوېی قربانی چې بشرکولای شی قربان کړي . ور اندې کړي یمې وي او بدي ټول می د ځان لپاره پرېږدلوي او تلپاتی افتخاراوشهرت ګټلی وي .))

وایی چې نرون د پرځله خپل ځان د بنځې په ټول جوړ ایه او د دربار په محافلوکی به ناڅید ه . ځکه به یې د تیاتر د سن پر سرمسند ړي ویلی اوکله به یې د نمایښنامو پسه تمثیل کی ونډه اخیسته . اوتر ټوله جالبه داچی یوه ورځ یې ځان د بنځې په شان سینګارکړ اود سلګونو د دربارپانویه وړ اندې یې له فیشا — غورځ سره واده وکړ .

نرون په نیموشپوکی د ((مروارید و بنکارا)) کاږه . دا هغه نوم و چې نرون دغه ټول لوبونه ورکړي پو .

پدې ټول چې هرشیه به یې چې هوس وشونږله خپلونږدې د دربارپانو سره یې د بنارپه تورتم کوخوکې کمین ونیوا وهرکله به چې له هغې کوڅې څخه کوم بنځه یا نجلسی تیریده . هغه به یې به زوره پسه په خپلو لاسونوله اوله لنډ کشمکش وروسته به یې وتښتوله او ورپسې به یې هغه لوڅه کړه په خپل شا ل کی به یې ونغښتله اوترهغه وخته پورې به یې ورسره لوبې وکړي چې نسله بل ته انتقال مومی اود هغه اعمالو اکارونه لاترا وسه په ډیره اوحشت سره یاد یږي .

هغه نه زړه سوي شوا وخپله بنکلی اویی کباه میرمن یې جلاد ته وسپارله اوویې وژله . اوبیا یې له خپلې یخوانی معشوقې سره چې ((پوپیه)) نومیده او پرته نرون سرپیره یې له پروټون کسا نوسره هم جنسي ناروااړیکی د رلودې واده وکړ .

نرون د خپلې موراومیرمنې د وژل کیدو په پاره کې د اسې ویلی وو ((اپاپوهیږي چې موراومیرمنې ولی وژلی . د دې لپاره مې معنوي به مرګ محکومې کړي چې د خپل شهرت او وياړ لپاره مې شیطانی اوبه هوسونوکړ فکر ه وسیله یې د روم خاوره په ویښو ولړ له اود خلکو نیک ارمانونه یې له خاورو سره خاورې کړ ل .

د نرون د امپراتورۍ په دوران کې د اسی شیبه نه وه چې یې کښا ه خلک دې په وحشیانه او فجیع ټول ونه وژل شی او د هغوي له سروتونه دې منارونه جوړنشي .

نرون د استبداد اووحشت سرپیره هوسبازهم وه . د ځوانی په کلونوکی پرېږده بنکلی نجلی چې اوکتلا ویانومیده ، مین شواوله هغې سره یې واده وکړ خوډېرژر له هغه ته زړه سوي شوا وخپله بنکلی اویی کباه میرمن یې جلاد ته وسپارله اوویې وژله . اوبیا یې له خپلې یخوانی معشوقې سره چې ((پوپیه)) نومیده او پرته نرون سرپیره یې له پروټون کسا نوسره هم جنسي ناروااړیکی د رلودې واده وکړ .

نرون د خپلې موراومیرمنې د وژل کیدو په پاره کې د اسې ویلی وو ((اپاپوهیږي چې موراومیرمنې ولی وژلی . د دې لپاره مې معنوي به مرګ محکومې کړي چې د خپل شهرت او وياړ لپاره مې

هغه امپراتورچې خپله موراو میرمن یې ووژله او پایتخت یې وسوزاوه نوم یې کلوډیوس مزار د روسوس کرمانیکوس و، خود (نرون) په نامه یې شهرت د رلود . د هغه شهرت تر ډېره حده د قساوت — بې رحمۍ . استبداد او اجبار وژنې مستقیمه نتیجه وه .

نرون په اوه دیرشم میلادي — ګال د انتیم په بنارکې وزیږ ېد . پلارنې ګنایوس د ډیتوس اهنوبارباروس او مورنې اګریپینا نومیده . پلار اومورنی نسب له بخی د روم په لومړي امپراتور اګستوس پورې اړه د رلود .

د نرون مورخپل میرمنه کلوډیوس وهخاوه چې خپل اوه لسر کلن روپي نرون د خپل جانښین په حیث وټاکی خوکله چې نرون د انارو کې میرمنې یې هغه ته زهر ورکړل او ویې وژله او د اندې لپاره چې زاړې یې نرون قدرت ته ورسیږي خوکله چې نرون د امپراتورۍ بر تخت کښینا ست لومړي یې ټول اختیارات اوصلاحیتونه خوتنو بحاکمو مشاورینو وسپارل اوورپسې یې خپله مربیه خپلوا سووژله .

د نرون د امپراتورۍ په لومړیو شپږ وکلونوکی روم د پوهنمیږوهانو اوفیلسوفانو د پوهې ،عقل اوسم چلنده په نتیجه کې تر ډېره حده پرمختګ وکړ خو وروسته خپل ټولپټونکی اولیږی امپراتور استبداد چاره له ټیکې راواخسته . لومړي یې له خپلې شاوخوا نه ټول هغه اوپه رایته کسان لیرې کړل او ټول پاڼ اوقدرت یې په خپل لاس کې متمرکز کړ او د خپل سمدلایی اوسپ

د پکې تاریخچه

د پکې تاریخچه په ډېرې خوا نیوزمانو پورې نه رسیږي خو چې لرتر لرمد ډېرزوکلونه مخه شاو خوا کې د هغې له موجودیت څخه ټینګې .

د پکې په جوړښت کې تر اوسه پورې پدلولونه راغلی . پکې په پیوخت کې د انسان په ژوند کې د پرزیات یې مثاله رول د رلود . د پیوي مصري ملکې چې د میلاد څخه ۱۷۰۰ کاله پخوا یې ژوند کاوه . د تېرې کېنډ لوپوخت کې یولوي پکې و — موندل شو چې د لا مون ټیولو ځای یې پوه طلایی خوکه د رلو ډه د هغه نیم دایروي سر ظاهراً د اوښ مارغه (شترمرغ) د ښکوډ کلکولوپاره کوچنی سوري د رلود ل .

په پخوانی معرکی جنګی کسانو (Warriors) خپلو مخالفانو ته د موجې پکوپه واسطه سلام اچاوه . دغه رازڅنې وخت یعنی د پکې په وسیلی حملی هم کولی . مثل نظروایی چې د غه پکې د پخوانی جاپانی پکیو په شان له وسپنې څخه جوړشوي وو اود يوي وسلې په توګه یې هم ساتل کیدل چې د هغو د لرل یوا څخې د یوه انتخاراوشرف پهتوګه هرګنل کیده .

آسوریانوبابلیانو Assyra and Babylon کی یې چې چیري پکو رل کیده ما و و په نوهغه یې د شاهانه کورنۍ له

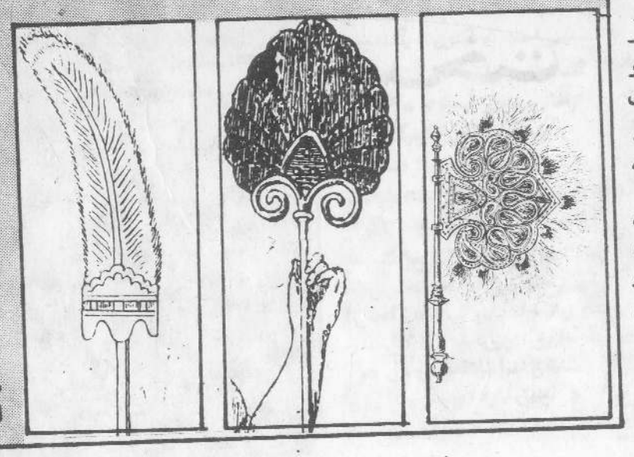

(c) ketabton.com: The Digital Library

دردهلیزهای سیاست

مجله‌ء سیاوون بانشر این صفحه بر آنکه وارد سیاست شود ، مطالب دلچسب جهان سیاست را برای خوانندگان ارایه میدارد . امید وار یم دوستان علاقمند در زمینه مطالب آرایی ما را یاری رسانند .

اسرار قتل اندیرا گاندی

پیش از مرگ خانم گاندی برسر قاتل فریاد برآورد : شما چه می کنید؟

وانگاه ۲۵ مرمی دیگر درجانش ریخت...

ترجمه : میرویس سلیمان

بتاریخ ۲۲ جنوری ۱۹۸۶ در آخرین جلسه قضایی ، قاضی یکی از محاکم دهلی بنام ماخیش — چندرا ۲۶۶ واخرین ورق ادعا — نامه را درباره قتل اندراگاندی ورق زد وچنین اظهار نمود : من به این نتیجه رسیدم که تحقیقات آنرایدون گام شک به اثبات رساند : قاتلین هریک بیانت سنگ ، ستفانت سنگ (۲۳) ساله ، کیحارسنگ (۴۰) ساله وبالبیرسنگ (۴۵) سالهدر یک توطئه جنایت آمیزکه هدف آن به قتل رسیدن اندراگاندی بود باهم سازش کردند ودر روز اجرای این توطئه (۳۱ اکتوبر ۱۹۸۴) به ساعت ده و نه دقیقه صبح بیانت سنگ وستفانت سنگ که معرف اجرای وظایف امنیتی ودرهین زمان کارمند محافظوی اقامتگاه اندراگاندی بودند توسط اسلحه دست داشته خود یعنی تفنگچه وکارابین اتومات بالای خانم گاندی شلیک نمودند که درنتیجه آوزخم مرگبار برداشته ووفات نمود . متهمین محکوم به اشد مجازات میشوند .

۳۱ اکتوبر ۱۹۸۴ اجی رخ داد

درهمان روز درخانه نمبر (۱) (سفدارجنگ راود) زنده گی به قسم عادی آغازشد .

اندراگاندی به ساعت ۷ صبح ازبستر خواب برخاست بعد از — رفتن به تشناب درعقب میزنشسته وشروع به خوردن غذای صبحانه نمود . امروز اوچه در پیش رو داشت؟ آخرین مسافرت های انتخاباتی به بعضی ایالات — نشان داد که دربعضی جاها اتحاد احزاب مخالف که در این اواخر به میان آمده بود مستحکم میشود . به این معنی که باید حزب کنگرس ملی هند (آی) را فعالتر از هروقت دیگر ساخت . چقدر جای تعجب است ! خود اندراگاندی درین راه ، یدهندگان از شهرت ومحبوبیت خاص — برخوردار است ، مگر بعضی ازکاندیدان حزب وی رای مناسب نمی دانند به نظر وی باید در لیست کاندیدان حزب کنگرس ملی (آی) تغیراتی وارد آید .

دیگرچه؟ چند روز قبل برای او گزارش میرسد درباره وضع سکها بعد ازتصمیم اردوی هند بخاطر پاکسازی جای مقدس هبی سکها (معبد طلایی در امرتسر) ازافراطیون ، عده ای از سکها تحت تاثیر تبلیغات دشمن قرارگرفته اند وفکرمیکنند که دولت به مذهب آنها اهانت نموده است . رهبری امنیت اداری وی به این نظر اند تا از — محافظین شخصی وی سکها را — برطرف کنند . به نظرگاندی این راه حل نیست . فکرمیکند که اگر سکها را از اقامتگاه شان بکشند مثالی غلطی برای مردم هند خواهد بود پس باید بخاطر وحدت ملی ومذهبی هند ازاین کار صرف نظر کرد .

درهمین وقت فتح دارسکرتر شخصی وی تیلفون میکند ، که گروپ کمره مین ها در اتاق ملاقات که درساحه اقامتگاه وی قرار داشت آمده اند ووسایط تنویری قبلا آماده شده است .

بقیه در صفحه (۶۶)

دردروازهٔ قصر سپید

جورج بوش رئیس جمهور منتخب امریکا که بزودی راهی قصر سفید میشود

درین یکی از کهنه توزانه ترین مبارزه انتخاباتی برای رسیدن بمقام ریاست جمهوری در تاریخ معاصر ایالات متحده امریکا ، جورج بوش یا کسب بهروزی بر رقیب خود مایکل دوکاکیس از حزب دموکرات ، بحیث چهل ویکمین رئیس جمهور امریکا راهی قصر سفید شد . اما نتوانست حزب جمهوریخواهان را یاری رساند که کنترول کنگره را از دموکرات ها بدست آورند .

جورج بوش که در ۲۵ سال خدمات اجتماعی خود در مقام های مختلف از جمله در کنگره ، نماینده امریکا در ملل متحد ، سفیر ان کشور در چین وامور سازمان سی . ای . ای ، کارکرده بهروزی خود در این انتخابات هر هون چند نفر خواهد دانست .

نخست رونالد ریگن که بحیث یکی از برازنده ترین روسای جمهور ایالات متحده در این قرن تا وزنه خود را در کفه او نهاد ، دوم ، جیمز پیکر مایل وزیر خزانین که با زرنگی خاص سیاسی ، کارزار انتخاباتی اورا پیش برد و تصور را در اذهان مردم امریکا جا داد که بوش منافع ویاسداران میراث ریگن خواهد بود و به پاس همین خدمات بیکر بود که بوش پس از دریافت خبر بهروزی ، او بحیث وزیر خارجه خود معرفی کرد .

شخص سومی خود دوکاکیس است که کمپاین غیرموثر او کوچک دلیلی را برای رای دهندگان امریکایی ارایه نتوانست تا یک گورنر نسبتا ناشناخته از ایالت ماساچوستس را برای اداره کشور خود برگزینند .

دوکاکیس حتی نتوانست ام پکا ئیها را قناعت دهد که رفع دوره ریگن به نفع ثروتمندان به بهای قرضه عظیم وبزرگ بر دولت امریکا دست داده است .

هم اکنون کسر بودجه امریکا زیاده از ۱۵۰ ملیارد دالر است که درنتیجه ایالات متحد بزرگترین کشور قرضه دهنده به کلانترین کشور قرضه گیرنده تبدیل شده است .

قرضه خارجی امریکا که به

بقیه در صفحه (۸۲)

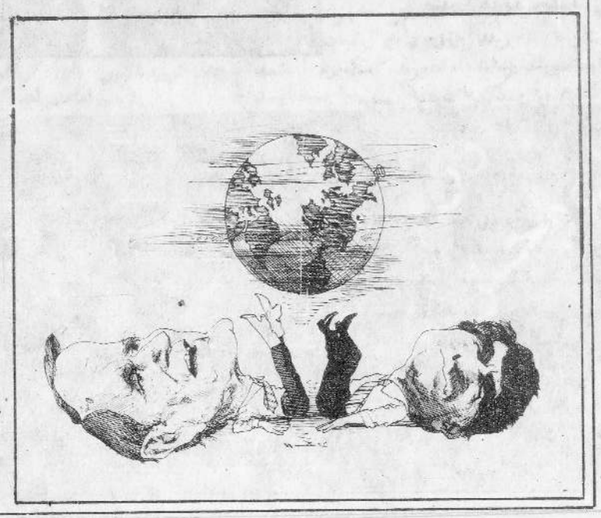

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد صلی الله علیه وسلم

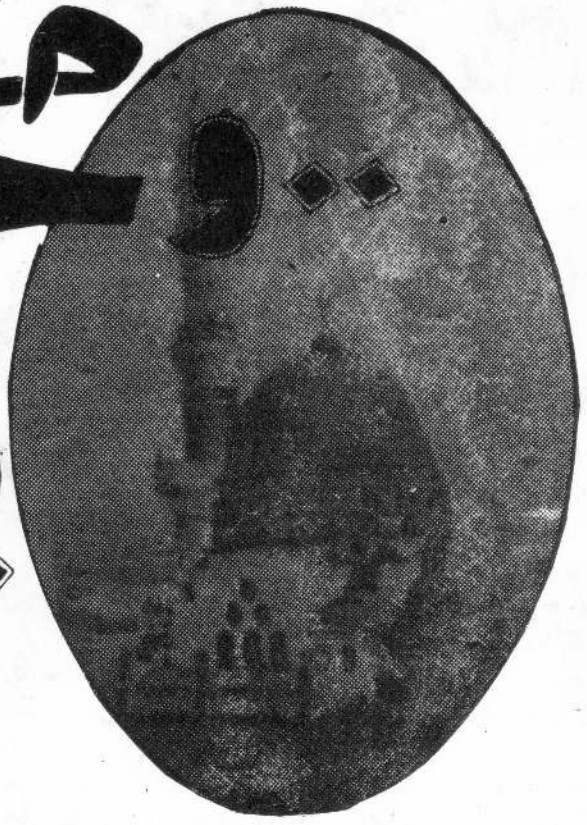

پیامبر خدا گفت...

خدا (ج) محمد (ص) را برگزید و او را مبعوث ساخت تا پیام حق را به بنده گانش برساند ، و محمد (ص) این رسالت را عقیده دارند و اینک ، ۱۴ قرن میگذرد و هنوز هم نام محمدی در جهان طنین انداز است و میلیونها انسان در برتو این تکبیر عقده ی نفس برمی آرند

چه چیزی بهتر از ایمان راستین است !

ایمانی که انسانرا نیز گواری می بخشد ، محمد (ص) رسالتی جز این نداشت که انسان را به رستگاری و عبادت خدا (ج) فراخواند و آیین بهتر زیستن را بانسان زیستن را بیاموزاند . محمد (ص) این وظیفه را بحد درستی انجام داد و اینک در آستانه ۱۵ میلاد مسعودش چشمه ی سخنان پر بار و رهگشای آنحضرت را بازخوانی می کنیم :

— به دعوت بروید و دعوت را اجابت نمایید .
— آنکه در خصومت و کینه شدت دارد ، دشمن ترین خداست .
— مساجد را ساده بنا کنید ولی شهرها را با شکوه و آراسته بسازید .
— هدیه را رد نکنید .
— دوستی تان را آشکار نمایید .
— هرگاه کارهای نیك ترا شاد گرداند و کارهای نا شایسته ترا اندوهگین سازد پس تو مؤمن واقعی هستی .
— وقتی خشمگین شدی ، سکوت کن .
— پنج ارزش را مقدم تر غنیمت شمرید : زنده گی را پیش از مرگ ، تندرستی را پیش از بیماری ، کار را پیش از بیکاری ، جوانی را پیش از پیری و توانگری را پیش از درویشی .
— ایمان راستین در شکیبایی به هنگام مصیبت و عفو مردم به وقت تقصیر است .
— بهترین مؤمنان آنهااند که خلق نیکو دارند .
— شریرترین آدمان ، روز حشر نزد خدا (ج) آنهایی اند که در دنیا مردم از شر شان هراسان و ترسان باشند .
— خاموشی و خلق خوش بهترین عبادتها می باشد .
— اسلام با عمل آشکار شریعت است . ایمان در قلب پنهان است .
— امنیت و سلامتی ، دو نعمت بزرگی است که بسیاری ها قدر آنرا نمیدانند و شکر آنها را نمی گذارند .
— به همدیگر هدیه بدهید ، همدیگر را دوست بدارید ، باهم مصافحه و ملاقات نمایید تا از دلهای شما کدورت و ملالت بیرون شود .
— به همدیگر هدیه بخشید زیرا هدیه محبت را می افزاید و غبار را از دل می زداید .
— در معامله دنیا بکاریستن تدبیر، نیم معیشت و زنده گی است مردم را بخود بیوستن و دوست نمودن نیمه عقل و خرد است . فزونی اندوه و رنج نیم پیری است یکی نفوسها یله یکی از راحتی ها و آسودگی ها می باشد .
— بمردم گمان نیك کردن حسن عبادت است .
— وقتی بیماری را عیادت می کنی ، در راه بهشت می خرامی .
— آنچه را میدانید به دیگران آموزید . کار مردم را سهل سازید ، به مردم مژده خوب بدهید ، سخنان نفرت آمیز نگویید . هرگاه خشمگین شدید برجا بنشینید تا خشم تان فرونشیند .
— کینه، خوبی های انسان را می زداید، چنانکه آتش هیزم را می سوزاند .
— برای مرد همینقدر جهل کافی است که مغرور و خودخواه باشد .
— برای ناراحت نمودن وجدانت همین کافی است که همواره با مردم دشمنی و خصومت می ورزی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تازه‌ها

نامزدی و نیمه ماه عسل

اسد بدیع 'وازخوان جوان وقتی دیدخانه برازان است به فکر زن شد و نامزد کرد ید اما فردای روزشیرینی خوری اسد بدیع برای اجرای کنسرتی درفستیوال میخك سرخ عازم سوچی شد و — برای برگزاری جشن نامزدی دوباره به کشور بازگشت.

کست تازه

محشر ستارنواز چیره دست ما که ازجمله همکاران گروه باران بود تصمیم گرفته بعد ازاین کاملا تنها وبدون کمك کسی نغمات جانانه یی باستار ، ثبت نوار کند . شاید تازه دانستعاست که تنهایی هم عالمی دارد . به هرصورت درآینده نزدیك کستی تازه ازپارچه های شنیدنی ستاربه هنرنمایی محشر به دسترس علاقمندان قرارخواهد گرفت.

پس درد کیست؟

اخیرا اطلاع گرفتیم که منزل وحید صابری هنرمند جوان رادیوتلویزیون مورد سرقت قرار گرفته وقرارمعلوم به بهای مبلغ پنجصد هزار افغانی اجناس که شامل ویدیو ورادیو کست است به سرقت برده شده است. وقتی وحید صابری ظهر به خانه برمیگردد یکس حاوی پولهایش را تکه وپارچه دردم دروازه منزلش بازمی یابد . وقتی جریان واقعه رابه حوزه امنیتی مربوط اخبارمیکند ، موظفین امنیتی یکی ازخویشاوندان خودی رابه این جرم متهم میسازند اماوحید اوراتبرئه میکند . ومامورین امنیتی سایه روشن دیگری سراغ کرده نمیتوانند به اصطلاح گپ بزرگان که ازخوشبخت به مالیس میزند وازبد بخت به جانس به وحید صابری توصیه می کنیم که باخاطر جمع به کاروبارش بپردازد و نشود که این حادثه دردانگیز بر روان او تاثیر بگذارد .

کنسرت مجانی

ظفر شامل یکی ازآوازخوانان برآوازه شهرماست که همواره بااشتراکش درمحافل خوشی وسرور مردم شغل شریفش رادنبال کرده. اخیرا اطلاع گرفتیم که ظفرشامل قبل ازاینکه علاقمندانش رابه سیر آورد ، خودش ازآوازخوانی به سیر آمده وتصمیم گرفته بعد ازاجرای کنسرت مجانی در یکی ازسینماهای شهر برای مردمش آوازخوانی را کنارگذارد .

نمیدانم تاچه حد موفق خواهد شد!

سینمای سنگی

سلام سنگی چهره شناخته شده سینمای ماکه دراین اواخرسیار موفقانه درخشیده ، صاحب ششمین فرزند می شود . واکنون دارای سه دختر و دو پسر است. امیدوار است ششمین فرزندش نیز پسر باشد تادرجن اولاد هاسواری گردد . واگرقرارباشد همه فرزندانش راهی جهان سینماشوند به زود ترین فرصت سینمایی سنگی خواهد

ترك تعطیل

حمیده عبدالله که شیرین گل پرسوز مشهوراست چندی قبل — بعد ازدعوای مفصل باهیات ژوری به خاطراینکه چرابه اوجایزه سوم را اعطا کرده اند ، از رادیوتلویزیون قهرکرده است .

قضیه اینطوربوده که برای کار های هنری ارزنده جایزه هایی درنظرگرفته شده بود وکاندید ان فراوان ، حمیده جان که ازجمله کاندیدان بود جایزه سوم رامیگیرد وباهیات ژوری دعوا می کند وبعد ازنمایش و تمثیل توبه نصوح کرده قهرمی کند . اینکه دعویاش برحق بوده یانه ما نمیدانیم .

اتحاد مقدس

بخش هنرواد بیات رادیو — تلویزیون یك تعداد هنرپیشه های را باخود داشت که جدا ازتیاتر مرکزی اجرای کارمیکردند وحق بنده گان خدارا ادا . وهمین سان تیاترمرکزی هم کسانی رادرخود داشت که تقریبا بگانه با اداره هنرواد بیات اداي دین میکردند جدید تصمیم گرفته شده این دوارگان همگون وجدا ازهم باهم متحد شوند . ولی ممثلان رادیو تلویزیون نهذیرفته وقهرکرده اند . آرزومندیم به خاطرآشتی شان دعوتی به یاد آرند وما راهم بی نصیب نگذارند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازسلسله آسترز ارسوخته

بر باد رفته

مینا دختری که درگرداب بی سرنوشتی افتاد و در معرض خرید و فروش قرار گرفت

نوشته: فضل حق فکرت

بزوروق شکسته یی در بحر بی کران زنده گی ره می پیمود، به ساحل نمی اندیشید، اصلاً از ساحل بیخبربود وچون زورق شکسته در دست باد به هرسو سرگردان بود، موجها اورا به هرسو میکشاند، اوناخدایی بود که ازطوفان وگردابها چیزی نمیدانست، ازابرهای سیاهیکه بربالای سرش سایه افگنده، ازموجهاییکه زورق راخورد خواهدکرد، ازگردابهاییکه در اعماقش فروخواهد رفت. بسیار کوشید تامگرراهی به ساحل یابد، دریغاکه به ساحل نمیرسید، در پهنای بیکران بحر، همچوکاهی سرگردان بود، سراپاینرا سایه های اضطراب فراگرفته بود، سایهٔ سنگینی ازوحشت یك فاجعه تمام وجودش را درخود فروبرده بود. به هرسو امید وپاس نظاره میکرد، اماجز موجهای خشمگین وابرهای سیاه توفانی چیز دیگری نمیدید. فریاد برآورد: هاي آدمها به دادم برسید! ازاین گرداب هانجاتم بدهید! کمکم کنید! دریغ که ناله ها و فریاد هایش در موجهای کف آلود می پیچید وخفه میشد، موجهای وحشتناك وگردابهای مخوف اورابه کام خود میکشید، اوبازیچه یی این بحرتوفانی شده بود و راه بازگشت به ساحل رانمیدانست. شیشهٔ امیدش به سنگ خورده بود، انگارموجهای خشمگین به او پاسخ میداد: فریادکن، ای برباد رفته! دیگرازگردابها رهایی نداری، تواسیرموجهاوگردابی ... چند قطره اشك یأس در گوشه های چشمش لنگراند اخت وفریاد هایش درسینه مرد ...

کودکی که هنوزهفت بهارزندگی رانگذشتانده بود درآغوش زنی قرارداشت، بسیار میگریست وآرام نمیگرفت. انگار، احساس کرده بود که درآغوش بیگانه یی قرارگرفته است، روزها وشب هایی هم میگذشتند وکودك آهسته آهسته قد میکشید وبه چاردیواری خانه وآدمهای آن عادت میکرد، میخندید ومیگریست تاآنکه به مکتب رفت تاالفبای زنده گی بیاموزد. گاهگاهی مردی به خانه می آمد واورابه آغوش میگرفت و نوازشش میداد وگاهی هم که اودیروقتها به خانه می آمد میگفت:

– مادر، مامایم چرانمی آید؟

مادرش میگفت:

– می آید کاردارد.

یك احساس گنگ وناشناخته اورابه این مردیاماماینش نزد یکتر می ساخت، روزهاییکه اونمی آمد دلواپس می شد وبه تکرارازاویاد میکرد. سالهاگذشت واوبه صنف پنجم مکتب رسید. یك روزکه همه دورهم نشسته بودند مادرروبه دخترمیکند ومیگوید:

– نام خدامیناجان، جوان شده ای موقت آن رسیده ترابه شوهر بدهیم.

میناکه هنوزازاین گپ هاچیزی نمیداند، شرم آلوده میگوید:

– چه میگویی مادرشوهرچیست؟ پدرم! مادرم رابگوکه دیگرازین گپ هانزنند.

پدربه سوی زن نگاهی میکند ومیگوید:

– مادرت به خیرتوگپ میزنند مقصد ما اینست که بایک رابه جایی بند بسازیم، زمانه خرابست دخترم، مامیخواهیم که زنده گی آینده ات خوب شود، تنهاترا نامزد میکنیم.

چند روزی نمیگذرد که مردی به خانه میاید ویک مقدار پول را دربرابر بدرنگذاشته ومیگوید:

– دختراگرچه خورد است اما مارسم داریم که نامزدخود را تازمانیکه بزرگ میشود درخانه خود نگه داریم، تابه خوی عادت خانه بلد شود. فقط یکی دوسال بعداوبزرگ میشود ...

وقتی پای پول درمیان می آید پدرومادربدون آنکه به فکردختر باشند سخن اورامی پذیرند وچند روزبعد مینارادرحالیکه زارزار میگریست باخود میبرند؟ اورابه پای منارپاچاصاحب میبرند، در انجا بیکمنزل نامزدی وی بود، وقتی مینابه این خانه آمد دوباره گریست به هرسوکه نگاه میکرد همه چیز درنظرش ناآشنا وغم انگیز مینمود صبحهاکه ازخواب برمیخواست تباله گاورابه دیوارهامیزد، تنوررا آتش میکرد، حتی به بالای او نشارمی آورند تانان بپزد، هیزم جمع کند ... اما اوهنوزخورد بود هنوزغذا پختن ونان پختن در تنوررانمیدانست، دستان لطیف وکوچکش تحمل آتش سوزان تنور رانداشت. اما بیخبرازآن بود که روزی باآتش بازی خواهد کرد خاکسترخواهد شد ودرمنجلاب سیه روزی دست وپاخواهد زد وزندگی اش چون زورق شکسته در دستخوش امواج متلاطم خواهد گردید. روزها وماه هایی هم گذشتند تاآنکه یک روزنامزدش که یک مرد خشن بود میناراصدا میزند.

– مینابروازبام ((جك)) راپایین کن!

میناکه ازوخیلی میترسید دوان دوان به بام میرود، جك رابالا میکند امازورش نمیرسد. مرد دوباره صدا میکند:

– جك رانیاوردی؟!

– زورم نمیرسد.

– بلازدید، زود شو جك راپایین کن!

مینامجبوربود که جك راپایان کند، بلندش میکند همینکه میخواهد اززینه پایان شود ازدستش رها میشود ومی شکند. مرد باعصبانیت به بام میرود ومینارازیر ضربات مشت ولگد میگیرد. این نخستین بارنبود که مینازیرضربات دستهای سنگین مرد خورد وخمیر می شد. مینامیگرید واوبیرحمانه براومشت میزند بااین هم راضی نمیشود، اورازبام، بالای خارهاییکه برای تنورجمع شده بود پرتاب میکند، خارهاوجود نازکش رارنجه میکند وباداد وفریاد ازآنجابیرون میشود، درپاها، دستها وبدنش خارهافرومیرود.

توای کودك بینوا! توباید نیش این خارهاراتحمل کنی، این دردهارابپذیراشوی، این خارها چیزی نیست، زخمهای آن التیام می یابد، اماخارهایی دیگری درمسیرزندگی ات قرارخواهد گرفت که زخمهای ناسورخواهند داشت والتیام پذیر نخواهند بود، تحمل کن!

کسی نبود که اورانوازش میداد، کسی نبود که خارهای وجودش را بیرون میکرد، یك زن پیروکهنسالی که خشویش بود، ناله هایش را نمی شنید زیراگوشهای ناشنوداشت، مینا آن شبی برازدرد زانده را روزمیکند، زرد ولاغرشده بود، تاآنکه دروازه حویلی به صدا درمی آید ... چشم های مینا ازخوشی بری میزند، مامایش بود، دوان دوان به سویش روان میشود و زار زارمیگرید ومیگوید:

– ماماجان خوب شد که آمدی.

– چرادخترم، چرا گریه میکنی چرااینقدرزروخزان شده ای، چرا بچیم؟

مینا پیراهن خود رابالامیزند بدن کبود شده وخارهای فرورفته دربدن اورانگاه میکند، خارها راازتن معصومش بیرون میکند اوراسخت درآغوش میگیرد واشك ازچشمانش سرازیرمیشود. مینا باگریه میگوید:

– ماماجان، مرامیزنن، ماماجان مراهمراهخود ببر.

– آرام باش دخترم، ترابا خود میبرم، گریه نکن جان پدر، آرام باش ...

بقیه در صفحه ۶۸

کابل ښاروالی
څه وخت جوړ شو؟

د امیرعبدالرحمن خان د سلطنت په دوره کی د کوتوالی د گنبد ترڅنگ یوه اداره موجوده وه چی د عرانی اوتنظیفاتی مسوولی اداری په نامه یی فعالیت کاوه. د دغی اداری تشکیلاتی او اداری جوړښت ډیر محدود و، اوهدارگند ندی چی هم ډیری لری وی مخود شاه امان الله د سلطنت پموخت کی یوه نسبتاً پراخه اداره د ((مدیریت بلدیه)) په نامه جوړه شوه چی اوسنی ښاروالی یی متکامل شکل دی.

د بلدیی مدیریت د کار اوږدنده د پراختیا او ښاروالی له کبله د بلدیی په ریاست بدله شوه. د دغه ریاست جاری د بلدیی د نظامنامی په وسیله تنظیم شوی او د بلدیی د اداری لپاره انتخابی وکیلان وټاکل شول.

همدغه وخت د کابل بلدیی د ښهرد تنظیف پرچارو سربیره د عمومی بانوڼو جوړول. د ښار رویانه کول او ښاریانوته د ځینو داوبو د رسولو مقصد د اوبو رسولی د نلکو جوړول هم په غاړه واخستل.

په همدغه وخت کی د دارالامان په ساحه کی د نوی ښار جوړول پیل شول. د دغه ښار نقشه د آلمانی مهندسینو له خوا جوړه شوی وه. د دارالامان او تاجبیگ په نامه قصرونه چی همغه سیمی ته یی ځانگړی ښکلا ورښلی ده په همدغه وخت کښی جوړ شول. د دغو قصرونو او د خوا ته لمرگاری د ښار په نقشه کښی په نظر کی نیول شوی وی. په همدغه ساحه کی د ریل جوړولو پروژه هم تر لاس لاندی نیول شوی وه، خومتاسفانه په هیواد کښی د گډوډی د رابیدا کید وله کبله د دغه نقشی هم نیمگړی پاتی شوی.

د وخت په تیریدو سره د بلدیی ریاست په کابل ښاروالی بدل شو او د ندو یی هم پراختیا ومونده او د کابل ښار د هیواد په یوستر ملیونی ښار واوښت چی اوسنی ساختمانونه یی اکثره د ښار پنځه ویشتکلن پلان سره سم جوړ شوی او تی اخستلو ته سپارل کیږی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلم‌های طلایی

زنده‌گینامه پرافتخار دوکتور غضنفر پروفیسور افغان

او که مکتب را تا صنف ۸ خوانده بود، باید صنف ۱۲ را ختم میکرد تا به طب گرفته میشد.

عریضهٔ نوشت تا شامل شبی لیسهٔ سید جمال الدین افغان شود.

پس از طی مراحلی، شامل شبی شد و همزمان از طرف روزبه کارپرستاری در شفاخانه دوام میداد.

وقتی درشبی، صنف های شان تعین گردید، همان سال به جزیك نفر هیچکس حاضر رشتهٔ ساینس نشد و صنف ساینس لغو گردید.

او مجبوراً صنف نهم را در پوهنتون امریکایی بیروت به ایفای وظیفه پرداخت

او مجبوراً صنف نهم را در پوهنتون امریکایی بیروت به ایفای وظیفه پرداخت

این که، در رشته اجتماعیات اول نمرهٔ عمومی کامیاب گردید.

سال آینده هم صنف دهم و یازدهم برای رشتهٔ ساینس وجود نداشت، ولی او که تصمیمش را گرفته بود به وزارت معارف عریضهٔ داد که میخواهد صنف دهم و یازدهم ساینس را امتحان سویه بدهد و شامل صنف دوازدهم گردد.

وزارت امر داد و او در مدت دو هفته، هردو صنف را امتحان داد، و باقی سال را در صنف ۱۲ درس خواند.

خودش یك خاطره اش را در جریان امتحان چنین بیان کرد:

((وقتی امتحان های مضامین دیگر را سپری کردم ونوبت مضمون فزیك رسید، همه برایم گفتند که این معلم بسیار سختگیر است شاید ناکام شوی، اما من به این حرف ها توجه نکرده به اساس امر اداره رفتم نزد استاد، تا از من امتحان فزیك بگیرد.

استاد که همان لحظه در صنف ۱۲ درس داشت و آنجا مضمون مثلثات را تدریس میکرد، مرا با خود به صنف ۱۲ ساینس برده، برایم پارچهٔ امتحان و سوالات را داد و خودش مصروف تدریس شاگردان شد.

من که در گوشهٔ از صنف مصروف نوشتن جواب سوالات فزیك بودم یکبار متوجه شدم که استاد درباره اندازهٔ زاویه ها از شاگردان صنف ۱۲ سوال میکند:

– زاویه را با چی اندازه میکنند؟

– به درجه.

– به گراد.

ولی استاد به تکرار میرسید که در مثلثات اکثراً زاویه را به چه اندازه می کنند؟

همه شاگردان خاموش ماندند استاد باز سوال را طرح کرد اما کسی جواب نداد.

من که نمی از سوالها یم را حل کرده بودم، قلم را گذاشته دستم را بلند کرده گفتم: من بگویم.

استاد که خیلی خنده اش گرفته بود گفت:

((بگوکه به دلت ارمان نماند.

جواب دادم:

در مثلثات اکثراً زاویه را به رادیان اندازه میکنند.

با شنیدن این جواب، استاد واقعاً خوشحال شد. نزدم آمده پارچه ام را گرفته گفت: برو بچیم کامیاب شدی، پارچه ات را بده))

روز بعد، آن شاگردان همصنفی هایش بودند.

ولی او که فکر کرد احتمال دارد از شبی لیسه به طب شاملش نکنند، پس از چند روز درسش در صنف ۱۲ شبی لیسه، عنوانی وزارت معارف عریضهٔ دیگر نوشت وتقاضا کرد در یکی از لیسه های عالی مثلاً (لیسهٔ حبیبیه) شاملش سازند.

شاگردان لیسهٔ حبیبیه، انوقت توسط استادان افغانی و امریکایی تدریس میشد و سطح آموزشش در سطح عالی قرار داشت. مدیر مکتب ((دارسن)) نپذیرفت که شاگرد شبی مستقیماً به صنف ۱۲ لیسه حبیبیه شامل شود. لذا تصمیم گرفتند که صنف ۱۱ را از او امتحان بگیرند.

او حاضر امتحان شد و با به دست آوردن نمرات عالی شامل صنف دوازدهم گردید.

در صنف شان ۳۶ نفر درس میخواندند و قرار چنین بود که هرکس به درجات اول الی سوم دست یابد به خارج فرستاده میشود.

در ختم سال از ۳۶ نفر صرف ۸ نفر کامیاب شده بودند و او در آن میان دوم نمره بود.

می خواستند در رشته انجنیری به خارج بفرستند، ولی از بخت نیك، در این فرصت وادی هلمند از وزارت معارف تقاضا کرد که چند سال بعد برای شفاخانهٔ تحت ساختمان خود به داکتر ضرورت دارد.

لذا وزارت او را (به گفتهٔ خودش که نیمچه داکتر بود) با دو تن دیگر به طب کاندید کرد و به پوهنتون امریکایی بیروت به لبنان فرستاده شد.

در پوهنتون مذکور سم چنان بود که محصلان کاندید طب باید دو فاکولته بخوانند، سه سال ساینس و (۵) سال طب.

از میان هزاران محصل، ۶۰۰ نفر کاندید طب شدند و شامل فاکولته ساینس گردیدند که در آن جمله

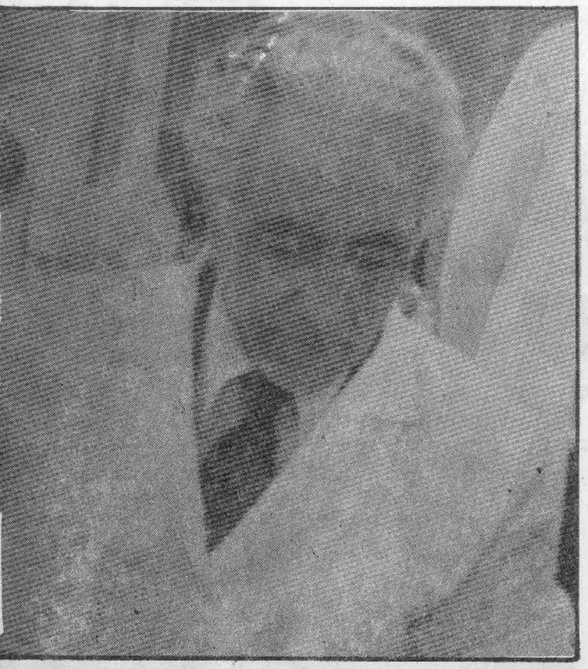

هرسه محصل افغانی شامل بودند.

در ختم سال اول، نتایج امتحانات تمام محصلان که از کشور های مختلف آنجا آمده بودند ارزیابی گردید که در نتیجه در میان هزاران محصل از (۵۰) کشور جهان، افغانستان حایز مقام اول گردید.

و بعد از آن، هرسال که محصلان خارجی به این پوهنتون شامل می شدند از آنها امتحان دخول گرفته میشد، به جز شاگردان لیسه حبیبیه افغانستان.

غضنفر در آنجا ((۸)) سال تحصیل کرد و در ضمن درس – فعالیت ها و تحقیقات متعدد علمی را انجام داد که چند تای آن قرار زیرین یاد داشت میشود:

۱– تجربهٔ عملی برای تعین ثابت ((پلانك)) با تطبیق معادلهٔ فوتو الکتریك ((انشتاین))

۲– تعین ارسنیك در جگر، در واقعات تسمم با این ماده و در یافت تشابه تعاملاتی بسموت و فاسفورد راین نوع تسمم.

۳– در یافت علت رسوب فوسفات در مغز.

۴– ساختن PH میتر و نصب

آن در جریان خون مریضان در عملیات های بزرگ، از انجمله عملیات های جراحی قلب.

۵– اجرای تست ((دیز سایلوز)) در مریضان محرقه وسیروز که از نتیجهٔ سوء جذب غذایی تولید شده بود.

۶– در یافت تاثیر (PH) (تیزابیت وقلویت) بالای جذب آهن در معده وروده ها.

۷– تعین ((اینولین)) در پلازما و ادرار.

– محترم دوکتور غضنفر، لطف نموده بگویید به کدام زبان ها آشنایی دارید.

– من به این هفت زبان میتوانم تکلم کنم و بنویسم:

دری، پشتو، انگلیسی، عربی، روسی، فرانسوی و المانی.

– ببخشید پروفیسور، آیا گفته میتوانید که جالب ترین خاطره تان در طول دورهٔ تحصیل شما در پوهنتون امریکایی بیروت چیست؟

– ((بلی، جالب ترین خاطره ها اینهاست:

۱– من با وجودی که محصل صنف سوم فاکولتهٔ طب بودم در گروپ معالجوی وتحقیقاتی پروفیسوران عضویت داشتم.

بقیه در صفحه (۶۶)

قلم‌های طلایی

زنده‌گینامه پرافتخار دوکتور غضنفر پروفیسور افغان

محمد ظاهر ایوبی (بقیه از شماره گذشته)

● داکتر غضنفر در پوهنتون امریکایی بیروت، از میلیون محصلین سراسر جهان حایز مقام اول گردید.

● استاد غضنفر در صنف سوم فاکولته طب عضو گروپ معالجوی وتحقیقاتی پروفیسوران بود.

● دانشمند افغانی یك زن فرانسوی را از مرگ نجات داد

(c) ketabton.com: The Digital Library

د بشیر دود یال لیکه

. . . په هره ولې چې وي بايد هره مرو همداسې وي ، ځکه ، په هغه پوړ کې چې پرته له دوو تنويل خوټ نه اوسيده نو . يواځې د ريم خوټ وچې په تياره کې يې ځان پټ کړي او بيا يې هماغه د کانـــو يا پيسو کوچنې بکس له هغې څخه احيستی . اود اخرکښت يزې چې — د هغې له راتګ څخه ان د باندې په واټ کې کوم خوټ وچې د ايـــې خارله اوهغه هم پوه شوې وه چې په تلوار کوتې ته ننوتې . . .

په دې خبره بايد بيا هم فکروشي . د پيښې سبب هماغه د پيســـو د کوچنې بکس ترلاسه کول وچې پخپله نجلۍ هم له کوم ځايه ترلاســه کړي . ښايي . . .

لنډه او اوزده يې د اچې همدغه پوښتنې کانې يا پيسې وي چې دا پيښه يې رامنځ ته کړه . ام ؟ (ښايي ؟ (. . . نه (

خو . زه بايد دا پيښه يوځل بيا هم کټ مټ داسې وسنجوم لکـــه ، ګراکې چې زما ترمخې ټيره شوې وې اود سړيه سترګوس ليد لې وې .

***

د شپې پوليس بجې وې چې (ج) ستومانه له چاپخونې څخه د — دغه اپارتمان د ريم پوړ کې خپلې کوټې ته راوخوت . د ورځې له ټينګ ورسته کوټې ته ننوت .

د ه د ورځې له خوا پوهنتون کې زده کړه کوله . د زده کړې سره يوځاي يې د ارتيا وړه پوره کيد ولپاره اړ وچې کار وکړي . هغه يوازې و . نورخوټ يې نه د رلود ل . له خپه مودې راهيسې يې د زده کړې — خپه وروسته د شپې له اتو بجو تر يوولسو پورې کار کاوه . د ې بايـــد د شپې له خوا يه هغه ناوخته کې کوټې ته راتلاې . په د ې اپارتمان کې بل خوټ نه اوسيده . يوازې يو خوړوب کب پلورونکی د ده ســـره په اپارتمان کې ګاونډي وچې ان له کوټې څخه يې د کښانو سوړ بـــوې راوتـــه .

(ج) کوټې ته د ننوتو سره سم خراغ ولګاوه . د کالیو الماري پـــې پرانيسته . په لوړه هيڅ اره کې يې ځان وکوت . ګنډوينتانوکې پـــې سنګولې ټيرې کړې اوبيايې ژيې اوز د ې موزې له پښو وايستې او ه کرنج ته يې وارتيلې . په ميز باندې د وه کتابونه د برون شپې راهيسې غوړ يدلې پاتې وو . خنګ ته يې د وه پاڼې سپين کاغذ چې يوه يې په ګرو وز و کرښو ډکه شوې وه اويه بله کې يې يواځې د ومره ليکل شوې وو (د انټيګيرال د وهمه پوښتنه . اووم ګراف) .

اود غو پانو خواته ګرځې اينې وه . (ج) ګړې راپورته کړه . د — سها ر شيز و بجوته يې ګوټ کړه چې هغه وخت يې راوينې ګړې . — خوګړې يې لابيرته نه وه اينې چې د کوټې وړيه بيړه خلاص شـــو . (ر) په الوتې ښه اوستومانه کوټې ته راننوته . وړيې بيرته په زغرد ه بوړې کړ . (ج) ته يې په مخغلنده نظر وکتل بيايې د وړه له پوړې کيد و خپه ځان ډاډه کړ . (ج) د (ر) ستومانې خيرې ته ځير شو . يو خپه وسواسي شو . پوښتنه يې وکړه :

ــ خنګه د ي ښه الوتې اوستومانه ښکارې .

هغې د ستي ځواب ورکړ :

ــ کومه ځانګړې پېښه نشته . کورکې يواځې وم . ميره مې نه وه اوستا ميلمنه شوم .

(ج) او (ر) د واړو يه يوه پوهنځي کې ليوست ويلې (ر) خپلـــې ميرې سره اوسيدله . نورخوټ يې نه د رلود ل د هغې پلار د د وهم واده خپه خه مود ه وروسته مړ شو . د ري کاله پس د (ر) مور هم مړه شوه . نو د اخپلې ميرې سره اوسيد له خوچندان ورسره خوښه نه وه .

(ج) د (ر) سترې او الوتې بنې ته همداسې ځيروچې بيايـــې پوښتنه تري وکړه :

ــ هيله کوم که خه . . .

اوه ! هيڅ خبره نشته . همدا اوس چې د کور خه راتلم . ښايې د هغې شخړې اوجګړې له امله چې هلته د د ووتنو ترمنځ وشوه — افيزه به يې راباندې ګړې وي . نورخه نشته .

اوله د ي خبرې سره يې په بيړه بيړه د کوټې د ګر کيو پرد ې وغوړ ولې . ګرامافون يې ولګاوه . ښه يې لوړ کړ . د کوټې په د وو — خواووکې د اينښود ل شويو لاسپيکروخخه د موزيک ضعيف خپورشو . د — سند روغږ سره يې سم د وه د ري خرخه وخوړ ل . لنډه لمن به ينـــې د تاويد وسره په هواشوه . ښايې د اکاريه يې د د ې د يا ره ګړې و ې چې (ج) ته وينې چې کومه پېښه نشته اوځان عاد ي وينې .

بيا په ګرامافون ورتيته شوه يوخه يې نورهم لوړ کړ اوبيا ورســـره په ګډ اشوه .

د غې نجلۍ بنګلې ناغه د اره سترګې ، لوړه ونه ، برابر اند ام ، — ښايسته سره سپين اننګې اوږې طلايې وينښتان لرل . د يوهنځي د يرو هلکانو ورسره مينه د رلوده . خوژوند يې د وهره نه وجور . په ناهيلې پوهنځي ته تله ژوند ورته خوند ورنه و . په تيره بيا يوه نيمه ورځ بـــه ډيره غمجنه بنکاريده چې په بنګلې خيره يې د سړي خوابد يدمچې په مړ اوي کيد ووه .

(ج) د ميزله سره خوړې وړې پاڼې اوکتابونه تول کړل . (ر) د الماري خواته ټيټه شوه د هغې له ارخ نه يې يوبوتل چې ترنيمايـــې ډک و راواخيست د سند رو لوړ غږ هماغسې خوريده . له بوتل څخه يې يوخه ځانته اويوخه (ج) ته توې کړل . بيالې يې په کرنـــګ سره روهلـــې :

ــ په سلامتيا !

(ر) بياد خراغ د ږنا په برېد بوتل سترګوته ونيو . پاتې يې نـــور هم د واړو پيالوکې لږ ځان اوټيږ (ج) ته واچول . (ج) د واړه بيالې په سروار ولې .

د ميز په سرګړې کې سره بخن توتې چې سره ټونګه يې د رلـــوده په پرله پسې ډول سرخوځاوه . مخامخ د يوال باندې يه کوز ليـــک چې د چت خواته ورريب ليکل شوې وو د اليکنه بنکاريده :

هلته .

د سپين باد بان لرونکی بېړ ې .

د ناپايه سمندر د څپو يه ســـر .

د خورو ورو وريځو غيږې ته ځان سپاري .

او هغه پلوته چې سمندر

په يې باکې سره د وريځې شوندې محبينلې

پوستې ې ستومانه غږ په غلې کيد و و

د هغه ناپايه بريد خواته

ډ يرستومانه غږ ونه . . .

د سند رولوړ غږ په يوه اويل د يوال لګيد ه . (ج) د خوکې څخـــه پاڅيد اويه چپرکټ باند ې وغزيد . (ر) هم پاڅيده د الماري دارخ څخه يې د هغه تورې کوچنې تومانچه راپرسيره کړه د (ج) د بالښت سره يې کينبوده . راتاوشوه خپل خرمين کوټ يې وايست داسې يې په د ابل مخ واغوست چې د ږين څټ يې په مخ شو بياهيند اري تـــه مخامخ ودريده . خپل وينښتان يې چې د منجولې په شان يې اوبدلې وو خواره واره کړ ل . د خپلې خيرې له بدلون سره خونبه شوه . هغـــه کوچنې بکس چې له هماغه لومړ ې وخت څخه يې تراوسه له ځان سره کلک ساتلې وخلاص کړ . د کوټ له جيب څخه يې کوم بل شي هم يکـــې واچول بکس يې ټک شو . يوځل بياهيند اري ته ودريده وينې غوښتل — خپله لمن هم په بل مخ واغوند ې . لمن يې وايسته . د ورنوان د يـــو پورتنۍ برخه يې د خراغ ږناته په هوسناکه توګه بنکاره شوه . لمن يـــه خندو وهله اوبه بل مخ يې واغوسته . يوځل بياهيند اري ته مخامـــ ودريده د (ج) خواته يې وکتل . هغه هماغسې پروت و . سترګې د يې خوبې له لاسه پټې کيد ې . يوخوز يې بالښت ته کړ اوبـــ بل يې د لاس مټ وغزاوه چې هيڅ غږ وانه وړ ې .

(ر) ګراماغون غلی کړ . وړو يې ور پرانيست ووته . د ريم ګام ، لانه واخيستی چې د تومانچې ګړ زشو .

(ر) خوږه وږه په ځمکه د ې ستومانه ناري سره پريوته . ته بـــ وايې د ې سره يوځاي يې کوچنی بکس هم له منګولو والوت . په تو ر تياره کې يواځې د خوګړ ند يو ګامو غږ واوريد ل شو .

(ج) له ډيرې غوسې د بالښت څخه د ه په غوږ راکښ کړ ترڅو هـــ وانه وړ ې . خوږ ب کب پلورونکی چې له خوبه د ې کې سترګې يې مونبلـــ له خپلې کوټې راووت . د (ر) په لېد وبه مند ه مند ه له اپارتمانـــ ووت د سړ ک د خواکړ کې خخه يې امنيتي مامورينوته تيلفون وکړ . ترڅويې چې پر سيد ل سترګې مونبلې اوغوږ ې يې بيرته کښنود ه — امنيتي مامورين راورسيد ل . کب پلورونکی ورسره يوځاي د اپارتمـــا د ريم پوړ ته وختل د امنيتي مامورينومشر شاوخواته د لاسې خبرا ړنا اچوله . د (ج) کوټې ته په چټکې ننوت . لومړ ې يې د هغـــ متې وار ولې اوبيايې د بالښت له خواتوړه تومانچه په سپينه تو تـــ کې ونغار له . نورد ريو تنو (ر) پورته کړ ه . د موټرو په خوا يـــ وړ له . د اوخت د هغې له ګوګل څخه د وينوخوروستې تاوده څاڅک برځمکه ولويـــد ل .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از تیلی تایپ برگزیده ایم

تهیه کننده: ج. نیر

۳

جاسوسی و خطر سکته

در حالیکه سگرت دود کردن و استعمال تنباکو در کشورهای صنعتی به سرعت کاهش می‌یابد تاجران تنباکو برای دست‌یا

کردن بازارهای بهتر و بزرگتر، روبه کشورهای در حال رشد نموده اند.

داکترها فدان ماله سابق آمر سازمان صحی جهان میگوید در کشورهای صنعتی استعمال تنباکو در هرسال یک فیصد کم میشود، اما افزایش آن در سالک در حال رشد دو در صد است.

جریانات کنونی نشان می دهند که در آغاز سده آینده، در هرسال در کشورهای روبه توسعه دو ملیون مریض تازه سرطان بوجود خواهد آمد.

داکتر ماله میگوید سالانه هر ۲ ملیون نفر در کشورهای روبه توسعه در نتیجه امراض ناشی از استعمال تنباکو میمیرند و سگرت باهشتاد در صد این مرگ و میرها که از امراض سرطان شش ناشی میشود ارتباط مستقیم دارد. در حالیکه هفتاد و پنج در صد آنان از مریضی های مانند برانشیت و بیست و پنج فیصد شان در نتیجه امراض قلبی نابود میگردند.

بقول آمر سابق سازمان صحی جهان در حالیکه تعداد مردان سگرت کش در سطح جهان رو به کاهش است زنان هرچه بیشتر و بیشتر به دود کردن سگرت خودرا عادت میدهند و دهها ن دختران جوان از همه جلوتر میروند.

مبارزه شوهران علیه خانمهایشان

شوهران مظلوم هندی دست بدست هم داده اند تا علیه ((استبداد)) فزاینده خانمها و داماد های شان مبارزه کنند. آنها میگویند امروز آواز مرد ها را کسی نمی شنود و بهتر است درین زمینه دست بکار شد.

از چهار ماه است که برای نخستین بار دهها گروهی تشکیل شده که در پایتخت و ایالات مجاور آن ۲۰۰ عضو دارد.

آقای تی. بی. جوگ رئیس این گروه که مصاحبه هایش در روزنامه ها با شماره تیلفون های این ((جبهه)) به نشر رسید، میگوید: از چند هفته است که روز آرام ندارند و تیلفون های شان پیوسته زنگ میزند و هرکسی با آنها درد دل و شکایت ها دارد.

او میگوید تعداد زیاد ((شوهران بیگناه)) در ماه های اخیر مجبور شده اند از جبر خانمهای شان دست بخودکشی بزنند. زیرا ((پولیس، مطبوعات و مقامات قضایی هم جانب خانمها را می گیرند.))

آقای جوگ که یک سال و نیم قبل خانمش را طلاق داده میگوید پس از آنکه این ((جبهه)) را تشکیل نمود برای کسب عضویت در آن تقاضای زیاد و فزاینده وجود داشته است. و هر عضو باید ده روپیه هندی بپردازد تا عضو این جبهه شود. او مدعی است بسیاری از شوهران از تشکیل همچو جبهه قدردانی کرده اند اما از ترس خانمهای شان نمیتوانند عضویت آن را حاصل نمایند.

۳

هجوم کشورهای

باوجود تدابیر شدید کنترول، دسته های بزرگ ملخ در سراسر کشور های افریقایی، در سال این قاره و در سودان، در حال تشکل است زیرا بارانهای مداوم

ملخ‌ها در افریقایی

خیلی ها زیاد ملخ بین سنیگال موریتانیا و سودان در حال پیدا ـ یش است. حرکت ملخ ها بسوی شمال افریقا گی بطی است و ـ دسته های کوچک آنها تا مناطق مرکزی الجزایر رسیده است.

نظر به شرایط جوی سایر دسته های ملخ بسوی مالی، جنوب ـ نایجیر، بورکینا فاسو، نایجیریا و مرکز چاد روخواهند آورد.

دسته های دیگر ملخ در شرق چاد و مناطق همجوار آن در سود ـ ان تشکیل خواهد شد که احتمالا به سوی غرب هجوم میآورند. ـ ایتوپیا و سواحل بحیره سرخ و تیا شاخ افریقا نیز معروض به خطر این آفت خواهد شد.

شرایط مناسب را برای تکامل این ملخ ها بوجود آورده است.

گرچه تاکنون از ویرانی مزارع توسط این دسته های ملخ جلو ـ گیری شده، اما نسل دوم و ـ

پسر آلن دولن به ۸ ماه حبس محکوم شد

انتونی دولن، پسر بازیگر معروف فلمهای فرانسوی، آلن ـ دولن بخاطر گریز از پرداخت مالیه به هشت ماه حبس تعلیقی و پرداخت ۲۰۰۰۰ فرانک ـ جریمه، محکوم شده است.

این جوان ۲۴ ساله مدعی بود بخاطری مالیه موتر و موتر ـ سایکل خود را نپرداخته که هنوز به پولیکه ماهانه نقد از پدر و مادر دریافت میدارد زندگی خود را به بیش میبرد و علاوتا ۱۰۰۰۰ فرانک مدیون است.

اما محکمه ادعای او را نپذیرفت.

انتونی دولن که تادرش ـ ناتالی دولن هنرمند سینما است قبلا به دزدی موتر، رانندگی بدون جواز نامه، تیزرانی، ـ داشتن تفنگ بدون مجوز قانونی و برپا کردن هرج و مرج در یک کلب شبانه محکوم شناخته شده است.

در سال ۱۹۸۵، آلن دولن پسرش را بخاطریکه بدون اجازه او از نامش برای اشتهار و اعلان استفاده کرده ۶۰۰۰۰ فرانک جریمه کرد.

الن دولن که پسرش محکوم به حبس شده

۳

۷٫۶ ملیارد دالر برای هسته‌وی

در حدود ۱۰۰۰۰ نفر در ایالات متحده در تولید، اکتشاف، و تحقیق و پژوهش برای ساختن اسلحه ذروی مشغول بکار اند. ایالات متحده هرسال ۷٫۶ ملیارد دالر را برای تولید انواع جدید اسلحه ذروی مصرف میکند.

آژانس خبری اسوشیتد پرس ـ امریکا گزارش میدهد زیاد ـ از ۱۸۰۰ بم ذروی، کلاهک های جنگی و سایر انواع اسلحه هسته‌ای از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ در ایالات متحده تولید خواهد شد. دوازده نوع دیگر اسلحه ذروی در مرحله پژوهش علمی و اکتشاف قرار دارد.

۷۱ نوع اسلحه ذروی در ذخایر امریکا در ۱۱۶ سیستم مختلف اسلحه به کار گرفته شده است.

وزارت انرژی ایالات متحده مسوول تولید اسلحه ذروی در آن کشور است و نیز وظیفه آزمایش سیستم های مختلف ذروی را ـ پیش میبرد. در آن کشور جمعا ۱۶ دستگاه بزرگ اجزاء بم ذروی و راکت ها و سایر سیستم های ذروی را تولید مینماید.

۳

۲۰۴ با سرنشین

طیاره مسافربری جدید جت تی ـ یو ۲۰۴ که از ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ کیلومتر فاصله را با ۲۱۴ سرنشین طی میتواند در اتحاد شوروی ساخته شده است و گفته میشود که اقتصادی ترین طیاره در نوع خود میباشد.

طیاره به ارتفاع زیاد پرواز ـ نموده و دارای مشخصات تخنیکی است که با وجود بهره برداری ـ زیاد از آن مصئون و مطمین خواهد بود و مقدار کمتر مواد سوخت را ـ مصرف میکند.

طیاره برای مسافرین بسر اتب مستریح و آرام است و بمقایسه طیارات ایروفلوت نصف نفت ـ استهلاک شده در آنها را مصرف مینماید. صدای کمتر دارد و در ـ شرایط خراب جوی میتواند طور اتوماتیک بزمین بنشیند.

این طیاره در سال ۱۹۹۰ مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت و پروازهای آزمایشی آن از امسال آغاز خواهند شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افکار عامه و سرطان

ترجمه : ستانك

چرا سرطان معده در ژاپن ، سرطان ریه در اروپا و امریکای شمالی ، سرطان گلوو دهن در جنوب شرق آسیا ، سرطان جگر در افریقا و سرطان مثانه در مصر بیشتر معمول است ؟

سگرت باکثرت وقوع سرطان ارتباط مستقیم دارد

در ((دنیای سرطان)) امروزه تاریکی ها و ابهامات گذشته از بین رفته و تصویر گویا و مفهومی از آن بدست انسان افتاده ، انسانی که ارزو دارد برای تماشای این درامه واقعی زندگی تکت های با اعتبار یك فصل را در اختیار داشته باشد . زمان آن فرارسیده تا می باید همه در مورد سوژه این نمایش ، آنچنانکه طبیبان آنرا از نقطه نظر پتولوژیکی تشخیص میدهند ، آگاهی کامل داشته باشند .

سرطان ، طور فشرده در چند کلمه عبارتست از حالت متحول ونسخه جعلی زندگی و ماده اساسی آن بنام ((حجره)) که در نهایت امر باعث مرگ قسمت های باقیماندهٔ بدن ما میگردد . فلهذا " سرطان را میتوان بمثابهٔ شکل غیرعادی نسج حیاتی دانست . چیز قابل تعجب این نیست که چرا این تغیر در چند حجره محدود برخی از افراد پدید آرمیشود ولی تعجب آور اینست که چرا اکثر چنین تغیری در تعداد زیاد افراد بچشم نمیخورد .

سرطان در تمام انواع موجودات زنده میتواند ایجاد شود و صرف به نسل بشر یا حیوانات منحصر و محدود نیست .

در شکل عادی زندگی ، حجرات خون و حجراتی که انساج ما را تشکیل میدهند میمیرند و بصورت دایم ما هانه تعویض میشوند . این شکل رشد ، مرگ و تعویض آنها به حجرات جدید ، تحت کنترول جدی قرار دارد . بنابرآن ، تعداد حجراتی که میمیرند کم و بیش بوسیله همین تعداد حجیرات تازه ایجاد شده تعویض میگردند . همینکه این پروسه بمرحله توازن میرسد ، تولید حجیرات جوان متوقف میگردد . عوامل کنترول کننده دقیق این شکل ((پلانگذاری خانواده گی مبتنی بر اصول راهنمای خانواده)) روشن نبوده ، بلکه عقیده برآنست که جنبه کیمیاوی دارد .

هرگاه با آنهم تعداد همچو حجرات تعویضی بدون مانع وآزادانه افزایش یابد ، سرانجام بشکل انبوه ومتراکم باهم تجمع میکنند ومنحیث کتله های ((گوشت)) ظاهر میشوند . این حجرات غیر نورمال نیز برای گرفتن اکسیجن وغذا به خون نیاز دارند واکثرا چنین اتفاق افتاده که این رشد غیرمنظم ولی سریع سرانجام برمقدار غذائی که میتواند به آن دست یابد ، سبقت جسته وبدین ترتیب قسمت مرکزی کتله میمیرد وبقایای آن بشکل جراحت پدید آرمیشود که روی این اصل ماده سرطان به دو شکل اساسی ظهور یعنی ((کتله غیرمنظم)) و ((زخم)) برمیخوریم .

هنگامیکه این حجیرات توسط مایکروسکوپ معاینه گردند در چشم تیزبین هستوپتالوجست به ترتیبی دیده میشود که باشکل ساختمان حجرات نورمال متفاوت اند . اتفاقا بعضی اوقات حجرات ظاهرا " نورمال نیز بشکل کتلهٔ غیرمنظم بچشم میخورند . اینها ((تومورهای ساده)) اند که شکل سرطانی نداشته وقاعدتا " بوسیله یك کپسول که در داخل دیوارهای مرزی خود آنرا نگهداشته ، احاطه شده است .

تمام فعالیتها و تغییرات وارده در انساج زنده به عکس العمل های کیمیاوی وابسته است . مطالعات این بخش را بنام کیمیای حیاتی یاد میکنند . پروا ضحست که در سرطان این عوامل حیاتی وکیمیاوی نیز غیر نورمال خواهد بود وتحلیل اینهمه عوامل وضع را روشن خواهد ساخت .

عوامل محیطی :

نسج حیاتی تحت کنترول کیمیاوی قرار داشته ودرهین حال می تواند تحت تاثیر عوامل محیطی وخارجی که خود نیز اساسا " دارای منشا " کیمیاوی بوده ، قرارگیرد . مطالعه این عوامل خارجی خیلی برارزش است . روی این ملحوظ امروزه توجه بیشتری به مطالعات اپیدیمولوژیکی (تحقیق درباره عوامل محیطی وهنعنات محلی) معطوف میگردد . تحقیقاتی که در سطح جهانی انجام می شود به این واقعیت که چرا سرطان معده در جاپان ، سرطان ریه در اروپا و امریکای شمالی ، سرطان گلوو هن در جنوب شرق آسیا ، سرطان جگر در افریقایی وسرطان مثانه در مصر بیشتر معمول است ، توجه جدی مبذول داشته است .

قرارگرفتن دایمی اعضای مختلف بدن در برابر انواع تحریکات وابسته به عادات ها و هنعنات محلی است وعقیده برآنست که عامل مهم سببی در ایجاد انواع مختلف سرطان محسوب میگردند . اگر این عقیده درست باشد ، پس افکار عامه باید آماده پذیرش این نظر باشند تا در صورت تشخیص این چنین عوامل بیگانه در مواقع لازم به رفع آن بکوشند .

سگرت وسرطان :

اجازه دهید صرف یکی از این عوامل محیطی یعنی عادت به دود کردن سگرت را مورد ارزیابی قرار دهیم . اکثر اپیدیمولوجست ها طی تحقیقاتی که بعمل آورده اند ، نشان داده اند که تعداد سگرت های که بوسیله افراد دود میشوند مستقیما " باکثرت وقوع و فریکونسی سرطان ریه کدام یک گروپ مشخص بمشاهده رسیده ، متناسب است . در واقعیت امر ، تاهنوز هم ((ازروی تجربه)) ثابت نشده که دود تنباکو در مردان تولید سرطان میکند ، گرچه این مسئله در حیواناتی که تحت مطالعات لابراتواری قرارگرفته اند به اثبات رسیده است ولی با آنهم این مناقشه هنوز وجود دارد که پس چرا تمام مردانی که سگرت دود میکنند به سرطان مبتلا نمیشوند . درین مورد استدلالی وجود دارد . عوامل اساسی مثانه در مصر بیشتر معمول است ، توجه جدی مبذول داشته است .

قرارگرفتن دایمی اعضای مختلف بدن در برابر انواع تحریکات وابسته به عادات ها و هنعنات محلی است وعقیده برآنست که عامل مهم سببی در ایجاد انواع مختلف سرطان محسوب میگردند . اگر این عقیده درست باشد ، پس افکار عامه باید آماده پذیرش این نظر باشند تا در صورت تشخیص این چنین عوامل بیگانه در مواقع لازم به رفع آن بکوشند .

سگرت وسرطان :

اجازه دهید صرف یکی از این عوامل محیطی یعنی عادت به دود کردن سگرت را مورد ارزیابی قرار دهیم . اکثر اپیدیمولوجست ها طی تحقیقاتی که بعمل آورده اند ، نشان داده اند که تعداد سگرت های که بوسیله افراد دود میشوند مستقیما " باکثرت وقوع و فریکونسی سرطان ریه کدام یک گروپ مشخص بمشاهده رسیده ، متناسب است . در واقعیت امر ، تاهنوز هم ((ازروی تجربه)) ثابت نشده که دود تنباکو در مردان تولید سرطان میکند ، گرچه این مسئله در حیواناتی که تحت مطالعات لابراتواری قرارگرفته اند به اثبات رسیده است ولی با آنهم این مناقشه هنوز وجود دارد که پس چرا تمام مردانی که سگرت دود میکنند به سرطان مبتلا نمیشوند . درین مورد استدلالی وجود دارد . عوامل اساسی ومحاطوی در داخل ارگانیزم بدن بشمول عوامل کیمیاوی ، رزمینه نقش مهمی را ایفا میکند ، ولی قدرت مبارزه این عوامل محافظوی در اشخاص مختلف ، متفاوت است . طور مثال ، حتی در واقایع اپید یمیك تمام اشخاصیکه در معرض خطر عوامل بیماری قرار میگیرند ، به بیماری مبتلا نمیشوند . انکسار عامه حکم میکند که در زمینه تحقیقات احصائیوی طبی را بایست محترم شمرد ولی از جانب دیگر عادت ها نیز بسختی ترك میشوند وازبین میروند ودرنتیجه این مردان سخت جان جوانتر خواهند مرد ولی با اینهمه که رمورد به منازعه ومناقشه ادامه میدهند که صد فیصد اثبات الازم است تا سگرت را بعنوان عامل سببی سرطان ریه محکوم کرد .

زمانیکه سگرت روشن شود ، درجه حرارت در انجام روشن شده آن به (۶۰۰) درجه سانتیگراد وبیشتر از آن میرسد . درین درجه حرارت ، ماده کیمیاوی بنام (3,4 – benzpyrene) باموادمشابه دیگر تولید شده ودر دود تنباکو خوبی قابل تشخیص است . این یکی از عوامل مولده معروف سرطان است که تاکنون طب قادر به شناخت آن بوده است . دلچسپ است یاد آوری کرد که در ارتباط به رنگ آمیزی کالاها وصنایع شابه دیگر جائیکه اینگونه محصولات تولید

بقیه در صفحه (۶۸)

سالون هنرمندان سال را انتخاب میکند
کارگردان فلم هنرمند سینما آوازخوان معشل وکمپوزیتور مورد علاقه تان کیست ؟
نظرتان را برای ما بنگارید !
آدرس مجله سپیده باوه بلاک ۲ چهارراهی ۷۶ منصور

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتگویی با هیروئین فلم

حما

میخواهم شوهر وخوش برخورد بوده،

حمایره : میخواهم تا سن بیست و پنج سالگی در سینما کار نمایم و بعد از آن نقش مادر کلان را بازی خواهم کرد

سه عشق

مصاحبه کننده : کامله حبیب

آینده ام مهربان خوش اخلاق اما مغرور نباشد...

« یکروز شور عشق در زمین قلبش جوانه زد ، در آستان بهار شور و مستی عشق پنگر جوانی قلبش را تسخیر کرد و یک خواست شیرین و رویایی زندگی انرا بر کرد .

و اما یک روز آسمان زندگی اومکدر شد ، رویاهایش در غوغا و فریاد نیستی گم شدند و موج خشن کینه توزیهای دو فامیل این دو دلداده پاک سرشت را بی رحمانه و وحشیانه در هم کوبید . و بعد قصه درد ناک یک عشق نامراد شکل گرفت و حماسه عشق بوجود آمد . »

و اینک صابره هنرپیشه ای که نقش آن دختر ک دهاتی را در فلم حماسه عشق موفقانه بازی کرده و عنقریب فلم او را بزودی پرده سینما خواهیم دید

بقیه در صفحه (۸۰)

صابره حما استعداد و زیبایی هنرپیشه را کمتر کسی کسب

(c) ketabton.com: The Digital Library

د توفانونو په سمندر کې

د نقیب سمیرژیا په

په سپوږمۍ کې به پوه فضایي اډه جوړه شي

"د سپوږمۍ کود" به د سپوږمۍ له پاسه جوړ شي

د پوهانو بیلابیل نسلونه په سپوږمۍ باندې یوفضایي تم ځای جوړول چې ورته فضا بانډي د لاسبري د وسیلې په توګه پېخیال کې روزي اوزیاتره پوهان لیکې قمري بنارونه یې په خپلواثاروکې هست کړېدي ۰

خوا وسرد نړي نامتو پوهان د دغه رازښاروځرنګول طرح اړلا ن کوي ۰ د هغوي د زیاتې په فکریه د اسې ورځ راورسیږي چې د ځمکې پرتنږدي فضایي ګاونډي په د ـ بشرلپاره نوي کورسرابرکړي سره له دې داطرحې اوسځه ناځه له مهم ماهیت څخه بر خصنی دي خو د سپوږمۍ په غونډاري (کره) د یوه لابراتواري استیشن د ـ نصبولوطرح منل شوي طرح ده ۰

پوهان پدې باور دي چې د سپوږمۍ د غونډاري سیمه پېژ شرایط به د هغوتجربوترسره کولو چې په ځمکه امکان نلري ارزو سرته ورسوي ۰ هغوي همدارنګه په هغه ځای کې د بیخې نوې تولیداتود بهیرد ایجاد امید لري۰

په سپوږمۍ باندې د یونسوري تیلسکوب نصبول به هغوي ته د سلګونوستورود لید لوتوان ورکړي اود یورا د یوتیلسکوب نصبول به د کائیناتود نړۍ متجانس پتهدل ـ وګوري اوتشخیص به یې کړي ۰

خوپخپله سپوږمۍ د بیلابیلو ارخونوله پلوه تراوسه لا د یو را ز په توګه پاتې کېږي ۰ لکه څرنګه چې پوهان تراوسه پورې د هغې د جوړښت اود هغې د پیدایښت د مهدا ۰ په باب سره مشاجره او د نظرا ختلاف لري ۰

یوازې په سپوږمۍ باندې د یوې دایمې اډې جوړول به د دې ـ امکان برابرکړي چې په دې هکله ضروري خیړنې توسره شي ۰

خود دغې اډې جوړېد ولـه پاره څه ډول ساختمانی او ـ تعمیراتی مواد کارول کیدایشی؟ داسې ښکاري چې د سپوږمۍ د غونډاري خپل مواد په پورمانداز ه کولای شي دغه اړتیا رفع کړي ۰

د شوروي اتحاد کېهانوردانو د سپوږمۍ د پروېلګی له خانـه سره راوړي دي ۰ له اوبوسره د دغوې بروترکیب اوګډ ول د یونـه کانکریټ جوړوي ۰

همدارنګه پوهانوښودلې ده چې د سپوږمۍ د مواد وله کارولـو

(c) ketabton.com: The Digital Library

څخه کولای شود دانیوخښتی او بلاکونه جوړکړو • خود فلزیه باب څه کولای شو؟

د سپوزمی د بری د تیتانیم — اوسپنې او المونیم لرونکی دي •

خود پاملرنې وړ تکی دا دي چی سپوزمی د اوپولرونکی هم ده مګر په اودا اوبه په هغو برو کی چی د ایلمینایت په نامه یاد یږي شته دي •

د اوبود لاسرته راوړلو لپاره باید د ایلمینایت د بروته په هغه باید روجن سره حرارت ورکړشی د اعلیه په لازمی توګه خالصه اوسپنه ده — یوازی تولید په توګه تولید وي له ځایه هایډروجن ترلاسه کیدای شی • طبیعی ده چی د سپوزمی له سطحی څخه کله چی لمریز وباد ونوله کلنونوکلونوراهیسی د سپوزمی سطحه پوښلی ده • چی کیدای شی هایډروجن هم تري ترلاس شی •

اکسیجن هم کیدای شی د ایلمینایت د بروله سامد حرارت ورکولوڅخه ترلاسه شی • د دغه منرال له یوکیلوګرام څخه کیدای شی • په سلګونوګرامه اکسیجن برابرشی • چی په نتیجه کی د — اکسیجن اوهایډروجن له ترکیب څخه په اسانی سره اوبه ترلاسه کیدای شی •

لنډه داچی په عمل کی د ژوند لپاره متوازن ضروري شیان د سپوزمی په سطحه کی ترلاسه کیدای شی • پرته له خوراکی مواد وچی د دی لپاره هم زیات وخت په کار دي چی د غه نوي کورکی خوراکی مواد رازرغون شی •

پدي وروستیو وختونوکی یوه — ډیره په زړه پوري تجربه په شوروي اتحاد کی ترسره شوه یعنی هغه نباتات چی د سپوزمی په خاوره کی اینبول شوي و راشنه شول •

په سپوزمی باندي راتلونکی اړه به ددي توان ولري چی نه یوازي تازه اوبه • هوا خواړه او د ودانی مواد بلکی د هغی له یاره انرژي هم برابره کړي •

ځینی پوهان فکرکوي چی د انرژي د باور وړ سترمنبع عبارت له هستی اوياحرارتی هستی څخه دي چی په یقین سره د ځینو خامو عنا صرو ستري زیرمی په سپوزمی کی شته •

نورپوهان د لمریزوطریوچی — وایی باید په قطبونوکی چی هلته ځمنا دایمی لمردي ځای په ځای شی حجري اتري کوي چی د هغوي د نه استعمال په صورت کی د سپوزمی د اوزد وشپې جریان کی به د برښنا د ستګاه ګانی پمی ګټی وي د دغه ستري ستونزي د حل لپاره یوځل د ځانګړوټرمو کیلونوکارول پیشنهاد شوي و و چی په ځمکه کی د هغوي لپاره د تود وخی د پوره اندازي د نشتوالی له امله اغیزه نلري • د ځمکی پرمخ د یوطبیعی اوغاړي (ځراغ) په وسیله هغه ځای کی کارکوونکی د یوي منجمد اوسپي اوزد ي قطبی شپی کارترسره کولای شی •

د شوروي اتحاد پوهانود سپوزمی د توفانی سمند رلوید یځی برخی د راتلونکی کښته کید ولپاره انتخاب کړي د هغه سیمی چی د ځمکی د ر سره بلد ي ځکه چی د دغه هیوا د د (لونا — ۹) او (لونا — ۱۳) — مصنوعی سپوزمی د ځمکی په دغه ځای کی کښته شوید ي • د سپوزمی د سطحی په ډي سیمه کی د پیټی اووزن لیږد ول له ځمکی څخه اسان د ي اوکی انرژي ته اړه — لري •

برسیره پردي د اسی مقررتیږي چی د اسیمه (ایلمینایت) د شته والی له پلوه غنی ده •

د نورواتومات د ستګاوو په کارولو سره به پري نوي اوګټوري زیرمی هلته وپیژندل شی د امسا له په ۱۹۹۵ کال کی په پام کی نیول شویده •

د سپوزمی لپاره ځانګړي اتومات موټري د انجنیري د اندازه خستلو اونایی یوځلورکمیز امتحانی تیم په ډووسیلوکی د ځیرنی لپاره هلته کښته شی •

باقی په (۸۲) مخ

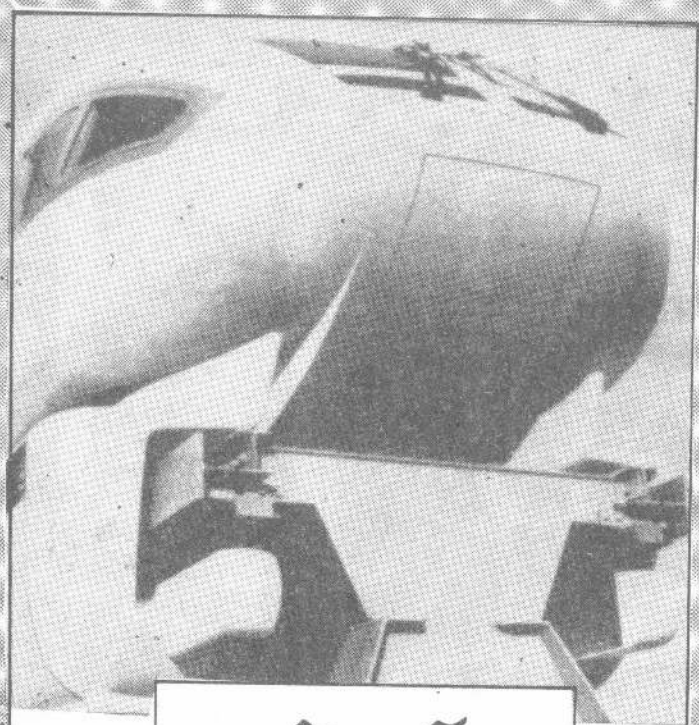

خط آهن مقناطیسی

ترجمه: رهشاب

پس از سپری شدن ازمایش های چندین ساله باتیپ های قبلی وسیله نقلیه آزمایش ترانس رابید ۰۶ کدارای ۱۹۶ چوکی نشیمن است ، انکشاف داده شد • ترانس رابید ۰۶ به اساس تخنیک نوینی یعنی سیستم خط مقناطیسی معلق حرکت میکنند • این وسیله نقلیه ازدو بخش تشکیل شده که بعد ها درمیان آن بخش های دیگری نیز قرار داده شده می تواند • ((ترانس رابید انترنا سیونال)) که کانسرن های پیشتاز آلمان فدرال به آن تعلق میگیرند ، ازسال ۱۹۸۲ — بدینسو بروی خط سیر آزمایشی ای درمنطقه اسلند درشمال غرب آلمان فدرال این وسیله جدید حمل ونقل رامورد آزمایش قرار داده است • کار بروی این وسیله که میان شهرهای هنوفر وهامبورگ عملاً مورد استفاده مسافرین قرارخواهد گرفت در سال ۱۹۸۹ آغازمیگردد •

با این وسیله نقلیه زمان مسافرت بیراتب کوتاهتری نسبت به خط آهن متصور بوده وهمچنان میتواند شمار بیشتر مسافرین راباسهارف کمتر انتقال دهد •

در پنج سال گذشته بهانیات رسید که سرعت حرکت این وسیله به ۳۰۰ تا ۴۰۰ کیلومتر در ساعت می رسد •

اولین خط مقناطیسی ایکه به سطح جهانی مورد استفاده عامه قرارگرفته ، خط سیر میدان هوائی وایستگاه نمایشگاه شهر برمنگهم انگلستان بود که در ماه می ۱۹۸۴ به فعالیت آغاز کرده است • در جاپان ، ایتالیا واتحاد متحده امریکا نیز آزمایش های مشابهی روبدست است • اتحاد شوروي در سال ۱۹۸۲ در شهر خارکوف نیز یك ریل معلق باسیستم مقناطیسی رامورد آزمایش قرار داده که سرعت آن تا ۴۰۰ کیلومتر فی ساعت می رسد •

(c) ketabton.com: The Digital Library

در زد دیوار

قسمت دوم

در زد دیوار — فوتوروومان افغانی
نویسنده داستان : داکتر اکرم عثمان
کارگردان : سعید ورکزي
معاون کارگردان : موسی رادمنش
در نقش ها : سعید ورکزي ، طاهره ، انجانا
عکس بردار : شیرشاه ابوي

جلهٔ سیاوون نخستین فوتوروومان افغانی راکه بر اساس داستان در زد دیوار اثر نویسنده گرانقدر **داکتر اکرم عثمان** تهیه شده براي خوانندهٔ گان عزیز خود تقدیم میساید . سناریوي فوتوروومان به وسیلهٔ کارگردان با استعداد در سیماي افغانی سعید ورکزي تهیه گردیده وتمام کار مربوط به عکس برداري ها تحت نظر محترم ورکزي صورت گرفته است وبنا برتقاضاي اداره مجله نقش مرکزي را محترم ورکزي به عهده گرفتند .

در کار تهیهٔ فلم محترمه طاهره ، محترم سعید ورکزي ومحترمه انجانا اجراي رول ها را به عهده دارند . عکس برداري فوتوروومان توسط فوتو راپورتر با استعداد کشور شیرشاه ابوي انجام یافته است . براي تهیهٔ فوتوروومان محترم ایشان سنگ شکن نیز همکاري صمیمانه نموده اند . ما از تمام دوستانی که در تهیهٔ فوتو روومان در زد دیوار شرکت جسته واغاز گراین ژانر در مطبوعات کشور اند عمیقاً سپاسگذاري می کنیم وامیدوار استیم تا خوانندهٔ گان ما از این اقدام استقبال نمایند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

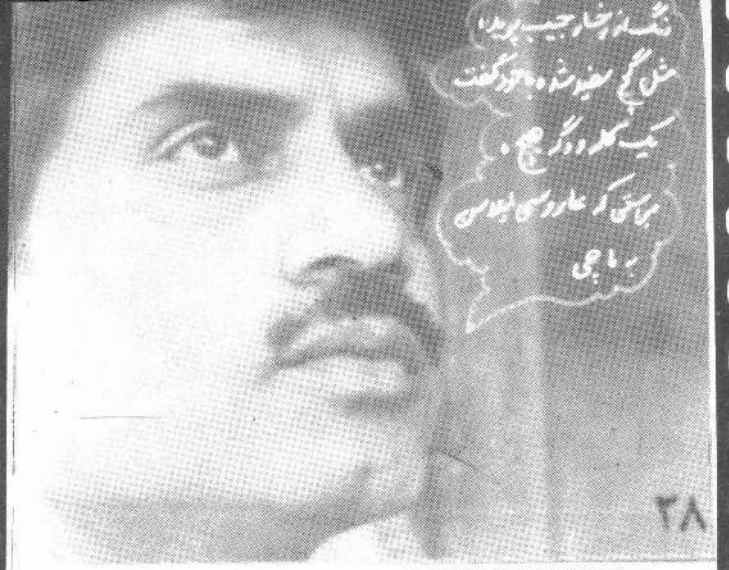

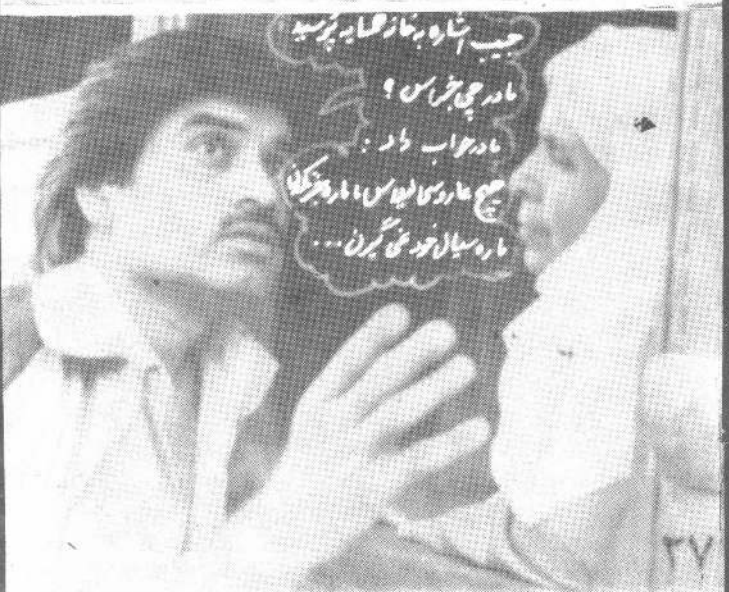

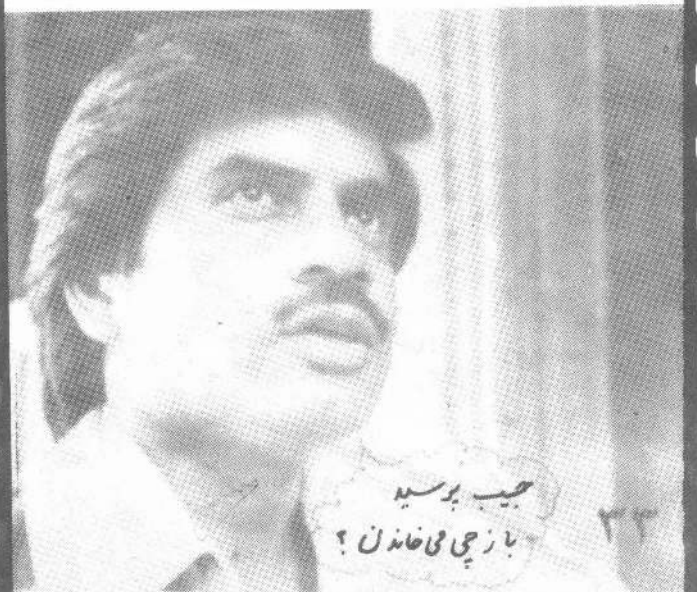

(c) ketabton.com: The Digital Library

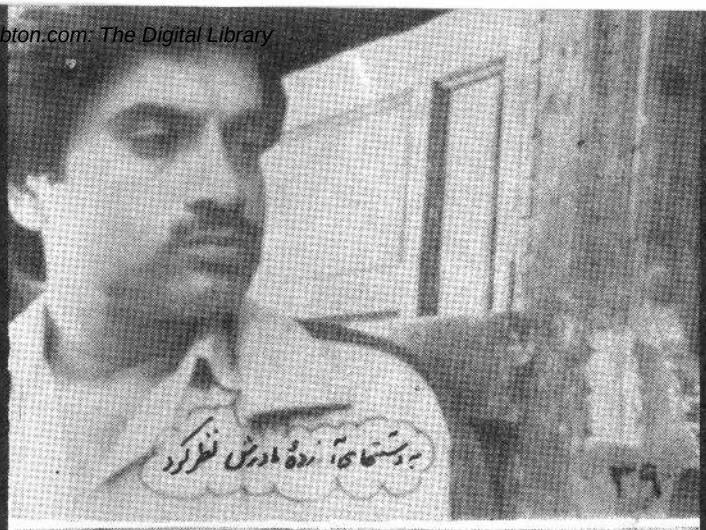

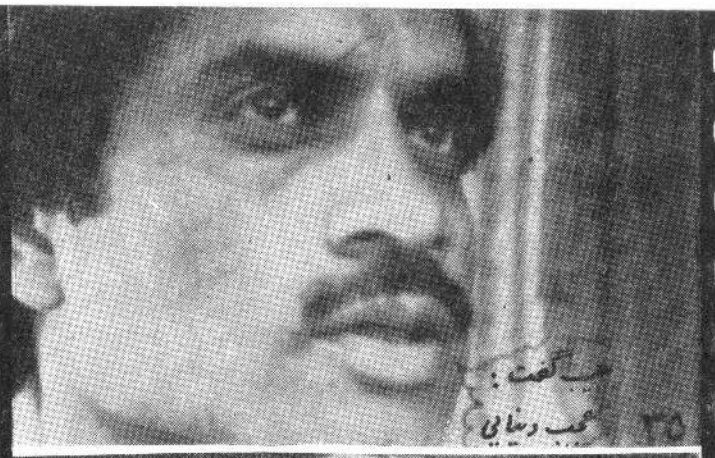

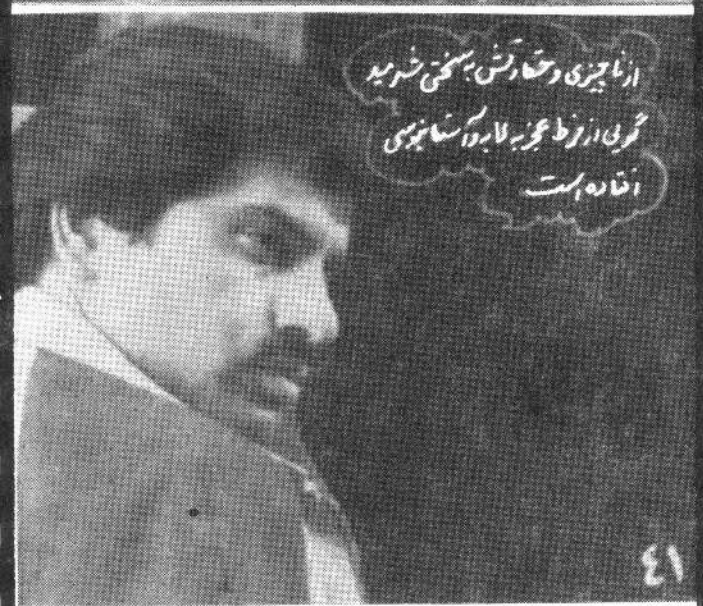

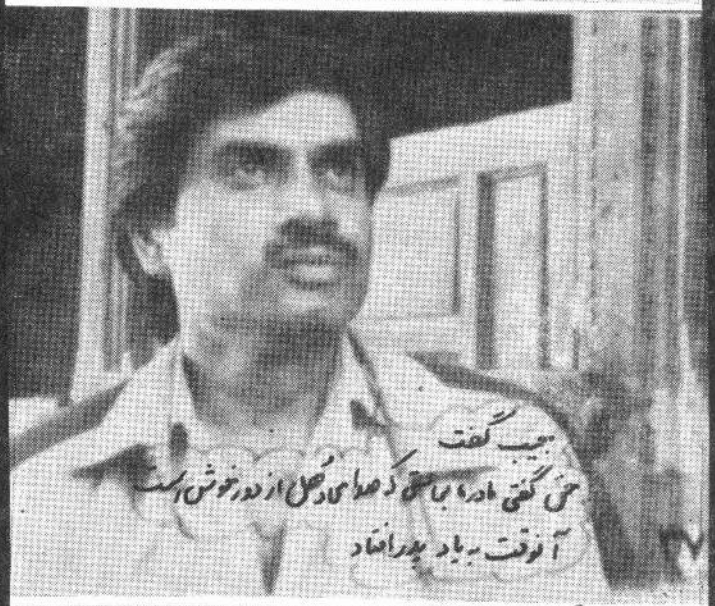

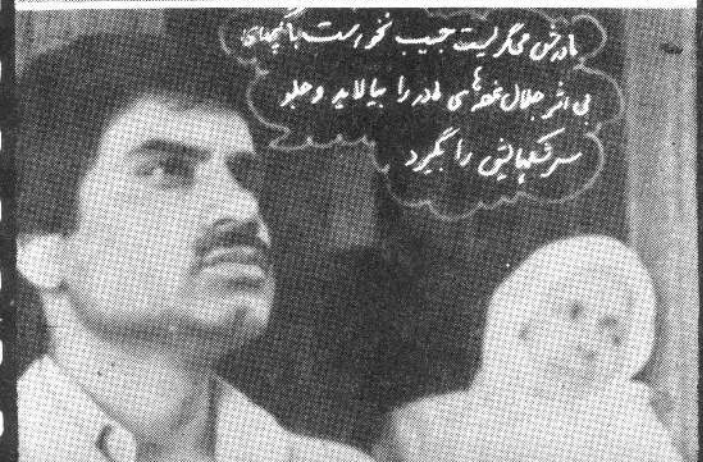

(c) ketabton.com: The Digital Library

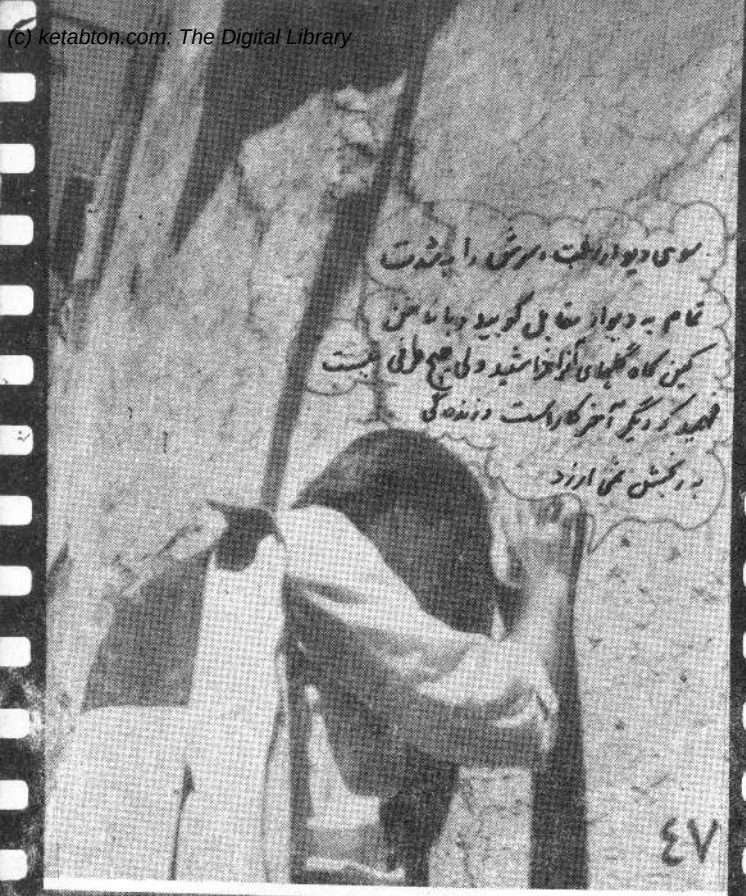

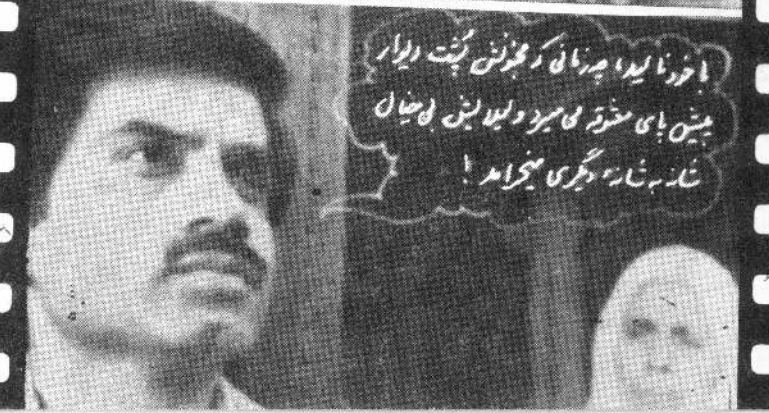

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشور ۱۱ میلیونی در زیر آب

سیلابها ۳۰ میلیون تن را بی خانمان وصدها تن را ازبین برده است

ترجمه: حسن فهیم
از مجله تایم

حسین محمد ارشاد رئیس جمهور بنگله دیش که ازشیشه هلیکوپتر به زیر به ویرانه ها خیره شده بود با آه حسرت باوي گفت: «(نمیدانم چراخداوند به این گونه ما راتوبیخ وسرزنش میکند ۰)) بامعیارهای این کشورنادارچنین سزایی اندازه زیاد معلوم می شود ۰ درحدود سه ربع بنگله دیش باجمعیت ۱۱۰ میلیونی انسان به زیرآب قرارگرفته وهمسایه های آن، هند، بوتان ونیپال شاهد شدیدترین بارانهای مونسوني طی هفتاد سال گذشته بوده اند

طوریکه تخمین شده ۳۰ میلیون بنگلدیشی بی خانمان شدند وصدها نفر ازبین رفتند ۰

امابحران به پایان خود نرسیده است ۰کارشناسان میگویند روزانه پنجهزارمورد تازه اسهالات بچشم میخورد که حدتاً ناشی ازآب نوشیدنی آلوده وکثیف است که به پیچش های خونی منجروشاید هم کولرا

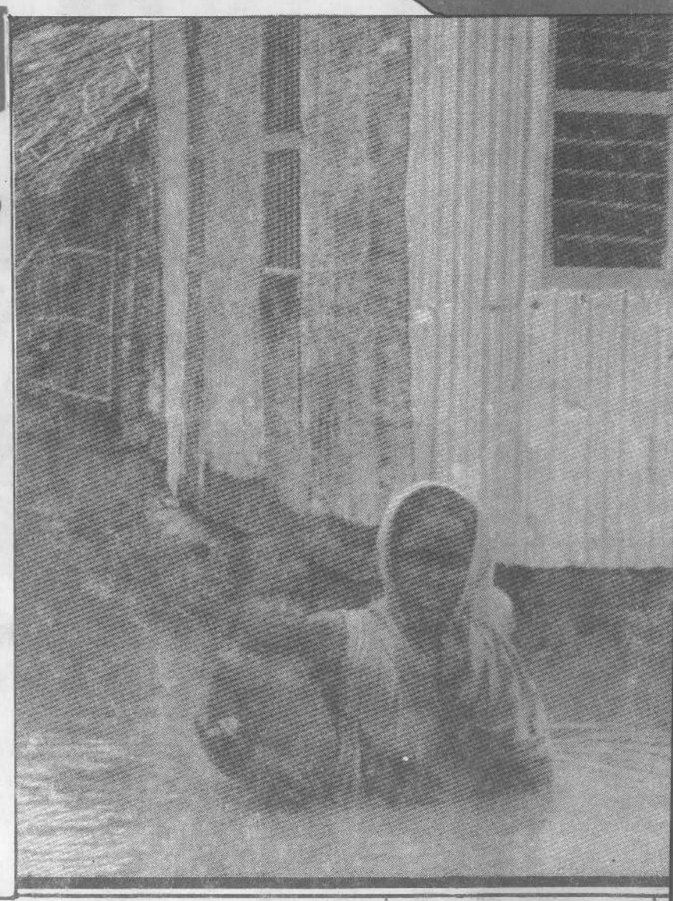

برای جبران خسارت ۱۰ میلیارد دالری نیاز است

در نظر آشته باشد ۰

به خاطریکه سیلاب ها دست کم ربع محصولات امسال را تلف کرده گرسنگی وشاید هم قحطی مردم این کشوررا بیشتر بیازارد ۰

باانهم فلج کننده ترین ضربه ۰ زیان هنگفته ووسیع متوجه سرکها ، قطاراهن ، پل ها ،لنگرگاههای کشتی وساختمان هامیباشد ۰

ارشاد گفت ۱۷ سال کارانکشافی همه برباد رفت ((نمیتوان بدینگونه به حیات وبقا دوام داد ۰ هرآنچه ساخته بودیم عمدتاً ویران ونابود شد ۰ برای جبران خساره به میلیونها میلیون وحتی میلیارد ها دالرنیاز است۰))

ازشیشه هلیکوپترش، رئیس جمهورچیزجزاوقیانوس نصواري رنگ آب گل آلود رادیده نمیتوانست۰ دریک منطقه فقط بامهای پوشیده ازکاه ونی وشاخه های بلند درختان ونواربارریک بند آبگردان بنظر میرسید ۰

لااقل ۲۲۰۰۰۰ انسان درسلسله جزایر کوچك پناه برده وبراي خود خیمه هاي موقت ساخته اند۰ بعضی هاتوانسته اندگاو وبز خود راهم بیاورند که فقط از نوشیدن آب زنده مانده اند ۰درین باریکه هاي خشکه، پناه گزینان مجبوراند بامارهاي زهردار مبارزه کنند ۰اجساد بیشمارقربانیان سیلاب ،بنیه ري و مارگزیده ،موقتاً روي قایق ها گذاشته شده بود

درشهرداکه، جاییکه قسمت بیشتراقامتگاه رئیس جمهورد رآب فرورفته ،خیابانها به کانال مبدل شده بودند قایق رانها براي اینکه شخص رابه جاي مصئون انتقال دهند هرآنچه خواسته باشند ازاومی ستانند وعده اي هم به خاطریکه دارایی خود راازشرغارتگران درامان نگهداشته باشند به با مهاي گلی خانه هاي شان چسبیده اند۰

محمد نصیرجوان هجده ساله که ریکشا داشت باغرور میگفت از نقل وانتقال اشخاص ازطریق جاده هاي سیلابی روزانه ۵ دالر نصیب می شود خانه گلی اوراکه ۱۰ دروخواهرش یکجامیزیست نیزسیلاب برده است

ازبنگله دیش که بنام بنگال طلایی هم معروف بود سه دریاي عمده میگذرد واین کشورهمواره معروض به آفات طبیعی مانند سیلاب ، طوفان بارانهاي مونسوني وحتی جنگ بوده است۰

هند توانسته باساختن بند هاي آبگردان دردریاهاي که بارانهاي مونسوني آنهارا لبریزمی سازد ۰ تااندازه اي ازین پرویلم جلوگیري کند ۰

بی ۰بی ۰سي وزیرکنترول سیلاب هادرحکومت پیشین بنگله دیش که طرفدارساختمان یك سیستم وسیع بند هادرپاي کوههاي همالیاست اتهام میاورد ((بنگله دیش راهمسایگان آن ویران کرده اند ۰))

امابخشی ازین پرویلم ازفقرعظیم ومحدودیت هاي تکنولوجی ناشی می شود ۰ تعداد زیاد بند هاي خاکی آبگردان درنتیجه سیلابهاي اخیرازبین رفتند وبقول یك انجنیر ساختمانی نمیشود دربزرگترین دریاهاي جهان بااین کارهاي ساده مبارزه کرد ۰

این رود بارهادراواسط ماه اگست سیلابی شده بودند ویك پنجم بنگله دیش زیرآب بودکه دفعتاً بارانهاي شدید آغازیافت وارشاد اعتراف میکند ۰۰ ((غافلگیرشدیم که اینهمه آب سرازیرشده بتواند ۰ نتیجه چنان فلج بارود که شاید چندکشوري نظیر آنرادیده باشند ۰براي چندین روزیگانه وسیله ترانسپورتی بنگله دیش باجهان خارج دوطیاره کهنه فوکربود که ازیك بخش باریك میدان هوایی داکه که زیرآب بود پروازمیکرد وتعدادي ازمسافرین را تاکلکته میبرد ویاازآنجامیاورد ۰راهها وقطارآهن قطع شده وحتی قایق ها ازرفت وآمد مانده بودند زیراترمینل آنهارانیز سیلاب ویران کرده بود ۰

دریك مورد فقط چند هلیکوپتر داکه راباسایرنقاط بنگلدیش ارتباط میداد بعد ترمیدان هوایی داکه مجدداً بازشد وامکان رسانیدن کمك هاي عاجل بمردم بنگلدیش میسرگردید ۰

ازآن به بعد کارد شوار حکومت بنگله دیش یعنی توزیع کمك هابه دهها میلیون انسان مصیبت دیده وگرسنه وجلوگیري ازامراض ساري وکشنده آغاز یافت۰

دچپه گردن تاریخچه

چپه گردن (پخن) یادگیر غاړه د لباس او کالیدو یوه جزیره توګه د ډیري مودي راهیسی رواج درلود ۰ په لوېدیځ سرکې برته له پخوانیو مصریانو اوبابرویانو بل چا نه اغوسته ۰ په لرغونی مصرکې به (ګردن بند) د فرعون د لښکر و د ریاریانو سمبول وا و (اصیل زاده ها) توپ یې بوده ۰ګردنبند یوه ښکاره درلوده ۰ چې د هغې رنګه درلود ونګ د ریاري والی تشریح کاوه ۰ سره پټاره به نظامي سرې اوشنه یا د مالیې راټولونکو اغوستله ۰

ریښتیانی پخن د رینسانس په دوره کې رامنځ ته شو او زموږ په کالیوکې یې د یوې لوړې مخې برخې په توګه خپل ځای ونیو ۰ وینیزیانو (Venetians) په ایټالیا کې د وینس د بنا راوسید ونکوته ویل کیده) به دیوستکی اوپوستین ټولنه پلني غاړې افرستی چې جامې یې له دوخوا وړ ښاپیسته کولې ۰ اسیانویانو خپلو ښځو ته یو ډول لوړ اوچګه پخنوته رواج کړل ۰ ددې داستان د اسې دي چې دا د یوې ملکې له خوا معمول شوچې هغې یوه لوېدیځه هسکه اوښې اندازې لوړه غاړه درلوده ۰ په لوېدیځ سرکې به داد غاړې شاوخواخځه تسرل کیده ۰ خوروسته بیا یه یوه کلک پلن اوښت چین دارګرد ښه تبدیل شو ۰ لوېدیځ فیشني خلکو یه دغونو په شان خپل سره چین دارو غاړو کې ننه ایسته مثلاً تمیدي سرې جان (John) پاتې په (۹۳) مخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت‌های یک سفر

آوانس‌مطبوعاتی‌نویستی سالیانه مهمانان زیادی را از میان ژورنالیستان تمام تاره ها می پذیرد . پروگرام مسافرت ژورنالیستان در اتحاد شوروی اغلبا" کوتاه ومتنوع است : دیدار از شهرها ، موزیم ها ، محلات تاریخی وملاقات ها . در اواخر سپتامبر واوایل اکتوبر سالجاری هیئتی هیاءت ژورنالیستان ج . ا . متشکل از مدیران مسئول مجله" صباوون وروزنامه" حقیقت سرباز نیز به دعوت آوانس‌نویستی از شهرهای تاشکند ، دوشنبه ، وروز وماسکو دیدار بعمل آوردند . نویسنده این گزارش یادداشت های این سفر دلچسب را در زمانی که به گفته ی نسیم دگرگونی های عظیم بر ((بادبانهای سرخ)) میوزد برای آگاهی خوانندگان به نشر میرساند . یادداشتها محصول چشمدیدها وگفتگوها ویادداشتها از مطبوعات شوروی است

انقلاب گورباچف

راه کابل ـ تاشکند ، کوتاه است : صرف در حدود ۹۰ دقیقه. اما ۹۰ دقیقه یی پراضطراب که فاصله یی است میان جنگ وصلح و میان کوهستانهایی که هنوز رمه" تیره" خصومت هافرو رفته ودشت های سبزوشاداب یکه باد سه کار پیوسته دگرگون میشود .

سفر ، باید ـ ولوموقتا" ـ مسافر را از اوضاعی که اورا احاطه کرده ، برون کند . اما آیا این ممکن است؟ نه ، بسیارهم دورتر از زادگاهت ، بازهم این کلکین خانه ات است که هرلحظه" بپرده" تصورات تو نقش می بندد ... وبالاخره ((فاصله)) رابپیمودیم . حوالی سه بعد ازظهر بوقت محلی طیاره" حامل یاد رمیدان هوایی تاشکند فرود آمد . ((مراسم)) میدان هوایی که تلخترین آغاز وپایان هر سفریست ، خاتمه یافت وهمراه با مهماندار خویش انور اشرفی ویج احمد ضیا یوف ژورنالیست آوانس نویسنی راه محل اقامت راد رپیش گرفتیم .

آشنایی ما با همان پرسشهای آشنا آغاز شد :

((اوضاع چگونه است؟ جنگ چه وقت بپایان میرسد ؟ سرانجام دیالوگ سیاسی میان حکومت و مخالفین آغاز خواهد شد؟ و ۰۰۰))

پرسش ها بیانگر یک مسئله بود و آن اینکه قطع جنگ در افغانستان ، این چیزی است که برای شوروی ها ومنجمله تیمه" عادی شوروی همانقدر مهم است که برای یک افغان ، خاصتا" در زمانیکه چند ماهی بیش برای خروج قطعات شوروی از افغانستان باقی نمانده ، وآتش جنگ دامان ده ها هزار خانواده" افغان را می سوزاند . بالاخره افغانها و شوروی ها با یک واقعیت مشترکی روبرو هستند که صرفا" متعلق به امروز نیست : ۲۰۰۰ کیلومتر سرحد مشترک ، سرحد یک رشته" درسده های گذشته وآینده دارد . نمیتوان درد یوار یست وفریاد یک دیگر رانشنید . ریشه های اضطراب تیمه" شوروی نیز درهمینجا نهفته است .

در یک مصاحبه" تلویزیونی در شهر ورونژ که در جنوب فدرالتیف روسیه موقعیت دارد ، خبرنگار تلویزیون شهر پرسش هایش را از ژورنالیستان افغانی مطرح نمود . پرسش ها همچنان خالی از این اضطراب نبود .

خبرنگار می پرسید که : در زمانی اوضاع بعد از خروج قطعات ما چگونه خواهد بود ؟ آیا یک حمام خون در افغانستان برپا خواهد شد؟ طرف مقابل جمهوری سیاسی ارایه میکنند؟ موافقت های ژنیو برحل اوضاع منطقوی چه تاثیری خواهد گذاشت ؟ ؟ ؟ ..

هم پرسش ها وهم پاسخ ها براین نکته مهر تایید میگذاشت که تفکر نوین سیاسی که به گفته" همکاران ما ((با برخورد صادقانه" شرافتمندانه ، صریح در مقابل مسایل موجود وآینده ، واقعبینی واصلاحات بنیادی در همه عرصه ها و منجمله سیاست خارجی مشخص میشود)) ، در برخورد با افغانستان تبلور شایسته" خود را داشته است . افغانستان عرصه" مهم بازتاب سیاست جدید شوروی می باشد که بر مبنای رجحان منافع کل بشریت وحق زنده گی بر منافع گروهی وفکری استوار است .

علنیت : دموکراتیزم انقلاب

سیاست جدید شوروی که با نام میخایل گورباچف پیوند دارد ، گستره های متنوعی را احتوا میکند . این سیاست با عنوان پریسترویکا (بازسازی) وارد لیتراتور سیاسی شوروی وهمه" کشورها گردیده است . شوروی ها در تعریف این سیاست میگویند : پریسترویکا روند نوسازی انقلابی جامعه وایجاد دگرگونی های عمیق در همه عرصه های زنده گی ، عرصه های سیاسی اجتماعی وفرهنگی است . در چارچوب این هدف ، برنامه" جامعی برای تجدید سازماندهی اقتصاد ، نظام سیاسی ، اجتماعی وفرهنگی تدوین گردیده است . سرنوشت این پروگرام به دو امر عمده ، بستگی یافته : رفرم عمیق اقتصادی ودموکراتیزاسیون همه جانبه های زنده گی .

رفرم اقتصادی برخود گردانی خود کفایی ، وسرعت بخشیدن به حل حاد ترین مسایل رفاه مردم اتکا دارد . اینکارها باید با کاربرد گسترده" دستاورد های علم و تکنیک وبدرنیز اسیون تولید توام گردد . اما آنچه مربوط به دموکراتیزه کردن همه عرصه های زنده گی است ، در اینجا یک رده" وسیعی از اقدامات مطرح است ومنجمله اجرای پیگیر سیاست گلاسنوست یا علنیت . علنیت چیست؟ شاید بتوان گفت که علنیت از بین برداشتن حوزه های ممنوعه برای انتقاد ، بیان آزادانه" نظریات ، اجتناب از پنهان کاری ها وجلوگیری از سانسور زاید است . این جریان نه تنها انتقاد کننده گان بلکه انتقاد شونده گان ، نه تنها مردم بلکه حاکمیت را نیز شامل است . علنیت را میتوان دموکراتیزم انتقاد تعریف کرد . مادر صحبت متعدد شاهد آزادی بیان ، آزادی انتقاد وبحث آشکار ساختن خطاها که در مجموعه" گلاسنوست (علنیت) می گنجد ، بوده . مطبوعات شوروی این نمونه ها را با قوت به نمایش گذاشته است . مثلا چندی پیش روزنامه های شوروی تزس های پوری افاناسیف رییس موسسه" تاریخ وارشیف اکادمی علوم درباره" تاریخ شوروی را منتشر نمود .

موصوف نوشته است : ((آیا میتوان ادعا کرد علیرغم سیاستهای استالین موفق شده ایم نوعی سوسیالیزم هرچند دفورمه (تغییر شکل یافته) ایجاد نماییم ؟ ۰۰۰ ما باوجود قربانیهای زیاد موفق به ساختمان سوسیالیزم طوریکه لینن وهمراهانش تصور میکردند ، نگردیدیم . در این تزس ها راه استالین ضد انقلابی و از نظر تاریخی غیر مشروع تلقی میشود .

نویسنده بیشتر رفته ونتیجه میگیرد که : ((من جامعه یی را که در کشور ما ساخته شده ، یک جامعه" سوسیالیستی نمی دانم)) ـ هیاءت تحریر روزنامه" پراودا با این نظریات پوری افاناسیف

بقیه در صفحه (۸۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای کودکان برگزیده ایم

کرنڼ

نوشته : برشنا نظري

قد یرازتماشاي پکواخت کنڼ داخل. قفسی که پهلوي کلکین اویخته بود خسته شده سوي الماري کتابها پش رفت. احساس خستگی میکړد . د راتاق خالی وسړ میخواست لحظه یی تنها باشد . الماري راګشود وکتابی را که پدرش شب ګذشته برایش آورده بود ګرفت وزیرلب زمزمه کرد : ((قلب فروزان دانکو))

لبخند لبهایش را زهم جدا ساخت وګفت:

— چه قهرمانی ! انسانه دوست ، مبارز و . . . !

نشیست وبه پشتی کوچ تکیه زد . آرامش مطبوعی احساس کرد. خیره خیره به سوي کتاب نګړ — پست و باخود ګفت :

— بازمیخوانمش . . . ها . . . باز !

او اګرچه شب ګذشته کتاب راخوانده بود ، ولی د لش می خواست بازهم آنرابخواند. کشش عجیبی اورابه سوي سرګذشت د انکو میراند. د انکو آدم معمولی نبود . او کاري میکرد که د ګران نمیتوانستند بکنند . د ګران د راطراف جنګل وسر ګشته ګی د رتان یکی د ست وپا میزند واو قلبش راکه براثر وحشت بود مشعل راه آنان میساخت وبا تمام وجود براي نجات آنان میسوخت.

شروع به خواندن کرد در بیرون پرنده ها بلند بلند میخواندند وازیک شاخه بشاخه د یګر د رد رخت بلوط کهنسالی که میان حویلی قد افراشته بود میپریدند وآرامش اتاق کوچك را برهم میزدند . کتري د اخل قفس که پهلوي کلکین اویخته شده بود ناآرامی میکرد . ازیک سو به سوي د یګر وازیک د یوار قفس به د یوار د یګر میپرید . چق چق آزارد هنده اش شنیده میشد و معلوم نبود که از سرد ي هواناآرام است یاآواز پرنده ګان بیرونی اورا به سوي خود میکشید وقفس بولادین وجود کوچکترا د رخود میفشرد .

شاید میخواست آزاد باشد ، — آزاد چون پرنده هاي د یګر . . . که پرپرزنان ازشاخه یی به شاخه یی میپرند ویاآوازهاي شیرین و لطیف خود گوش ها رانوازش مسی کردند .

قد یر به حوصله قهرمانان د استان می اند یشید که چګونه میخواهد خوابید ، هاي جنګل — انبوه رابید ارکند وصفحه جد ید ي از زنده ګی به روي شان بګشاید. ولی بازهم صداي ګرفته پرند ه ماني افکارا وراازهم می پاشید وحواسش را پراګنده می ساخت.

د لش خواست پرنده ګك را از — قفس آزاد سازد ولی فکر کرد که جواب بد رش راچی بد هد . از — سوي د یګر پرنده را د وست میدا — شت . ازهمین رویه تصمیمش پا میګذاشت .

به بالهاي پرنده نګریست هر د وخسته بودند وپرهاي کوچك — شان د رهم برهم بود و بمسیمهاي اولاد ین قفس چسپیده بود .

قد یر از د ید ن حالت پرنده د لش ګرفت واحساس کرد کد رونش میسوزد . متوجه شد که پرند چون اد مهاي د استان ((قلب فروزان دانکو)) است. ګرفتار وسرګردان وخسته است وراه رهایی خود را — نمی یابد . د رد استان شخصی پید اشد وآد مهاي د ریمانده را از آن حالت کشید وبه د نیاي د یګر کشاند . اما پرنده نومید وناتوان بود . مید انست یا نمید انست که نجات میباید ؟ اماخود رابه پنجره هاي زند انش میکوبید ود رچشم هایش هراس ګنګی خانه کرد ه بود .

قد یر خود رامانند پرنده د ر — تنګنا یافت. چند بار اینسو وآنسو قدم زد وفکر کرد . کتاب د ر — د ستش بود ود لش از غصه خون بود . تصورکرد که اوخود ش نیز — نده یی است که د رقفس افتاده است. د لش تنګ شد واحساس گرمي عجیبی نمود . د رونش میسوخت. پخښش راست کرد . بی اختیار پیش رفت کتاب را به گوشه ګذاشت وباد ستهاي کوچك خود د روازه قفس را ګشود پرنده اول ترسید . به سوي ش د ید وخود رابه د یوار کوبید . اما سرانجام راه یافت وبه سرعت برآمد . د م کلکین توقف کرد و به پشت سرنګریست. مثلیکه میخواست سپاسګزاري کند . — سپس پریدوبالاي د رخت بلوط کهنسال نشست د رآنجا پرنده — هاي د یګر به او د رود ګفتند د ورش ګرد آمد ند .

د یګر قد یر از تماشاي پرنده که آزاد وشاد شده بود خسته نمیشد وبانګاههاي ګرمش او را د نبال میکرد که از یك شاخه به شاخه د یګر میپرید ،به د ل — خود میخواند و آوازش باسرود پرنده هاي د یګرمیاخت .

که ما

ژباړونکی :

عبد الوکیل سوله مل

ریښتیا ده چی پوخت سمند ریه ریښتیا سره د ژوند ي ارګانیزم د زانګو په توګه خدمت کاوه . د سمند ر اویو د هغه د تولوصفاتود مطالعی په سمند رکی د اوسید وشرایط د وچی په نسبت ډیره برلاسی لرله : په اوبوکی د هوااو اتموسفیري پید ید و بد لونونه د ویخو . تند رنو . واورو ز لیو . بارانونو په ډول اوبو کی موجود نه وی . اوبونه یواځی د — خوراك اوخښاك له پاره ډیري انسانتیاوي راوستلی بلکی پخپله د ژوند یوموجود اتود موجود یت له پاره یی هم ښه امکانات اوزمینس برابرولی . په هغو (اوبو) کښی وجود خپل وزن د لاسه ورکاوه .

د غه خیرژوند ترهغی نیتی پورې چی ژوند په حمکه پیل اړ شروع شو — د ري میلیارده کلونه د وام وکړ . اویه ټوله د غه موده کی ژوند یو — موجود اتو هیڅ محل د غه لطف اونیکی ورکړي په خلاف په وچه کی د ژوند انه هوس په حرکی ونه ګرځیده .

د تقریبی احصائیی له مخی ژوند د پرورسته ځلورمیلیونه کاله د مخه هغه وخت کله چی د بحرچاپیریال تنګ شو . منحته راغی . اود اهغه وخت وچی سمند رد خونې یوجګړه اولانجوچی د طبعی تاکلوقوانینو له مخښی عمل کوي ، په ډګرباند ي بد لیږي . په دي وخت کی ټول هغه موجود ات چی کنزوریږي د سمند ریزیټولوته اړ وخی اود وچی په خواخیل حرکت پیل کوي . په د ي توګه د سمند راو اوبو څښی ایدي هجرت د مرګ له ویري څخه پیل شو . همدا رنګه د مرګ د غی ویري څخه چی د وي د وچی په لورډهی کړل . طبعیت د تل لپاره اویه د یوه تړلی اوښځینو ي چاپیریال په توګه د تولوراتلونکو نسلونوبه یاد کی کښیناوه . له هغه وخته راهیسی د ي چی له یوه نسل څخه بل نسل تبحري ژوند یو موجود اتوته به وجه کی او د وچی موجود اتوته به اوبوکی اوسیدل او ژوند کول یو (محکوم عمل) د ي .

ننني عالمان یه د ي نه د ي قادر شوي چی دوایی . چی نوي — زیږ د لی کوچنیان به د زیږ ید ونه شیبه کی څه حالت احساسوي خود ي مهم ټکی ورته خرګند د ي چی د زیږ ید ونکی کوچنی د مورنی چاپیریال څخه د تل له پارمخه بنه کوي . پدې ډول سخت اوقوي زوردخمکنی د جاذبی د قوي د سترګوزاړ ضرر یی په شکل بخپل وجود کی احساسوي اوزمنی . د د ري . خلورلسو نه زیات — اکسیجن ته ضرورت پید اکوي . نوي زیږ ید ونکی ماشوم . همدا — رنګه خپلی ټولی قواوي . محا — فظوي میخانیزمونه . ټوله انرژي کومه چی ماشوم په خپل وجود کی جمع کړي وه . د ضربی د قوي د سر ولوله پاره . اود د ي له پاره چی ارګانیزم د وچی د شرایطو سره اموخته او تطابق پید اکړي په مصرف رسیږي .

د د ي سره یوځای خرنګ چی نوي زیږ ید ونکی کوچنی پولامیوزن موجود د ي . اوترادوسه پوري وچه نه وه لید لی . د اوبود محیط په ور اندي یی ویره او پارنه احساسیږي .

د کوچنی لامبوډ ګرځید ود مخه :

د لامبوډهنی د نړیوال فد را — سیون د احصائیی له مخی د هغوټی خوروما شومانوچی د لامبو وهنی د هنرڅخه برخمن د ي . شمیر (۷ — ۸) میلیونه رسیږي (د ۱۹۸۱ کال د احصائیی له مخی) په شوروي اتحاد اود نړۍ په نورو پرمختیا — د رنو . لکه : جاپان . استرالیا . — لوید یځ المان . د امریکا متحده ایالات اوچکوسلواکیا کی د کوچنیو د لامبوډهنی د فن د پراویښه تجارب زیرمه شوي . په شوروي اتحاد کی لومړی امتحان په ۱۹۶۲ کال کی د وه کاله ورسته له هغی نیټی څخه چی د نړۍ په ریاتورخپلوا نوکی یوي حیوانونکی پیښی ټوله نړۍ حیرانه کړه . ترمیره شو . د اپیښه د امی وه . چی یوه اطریښی ترینر تیهرمانس خپلی خلورمیاشتنی لورته د لامبوهول ورزده کړل .

د مسکوتجربه د خوان هنګاریاګر — چارکوفسکی له خواد علمی خپرنو د سپورت په انستیتوت کی سرته ورسیده . اوهغه څوك چی د — لومړي محل له پاره یی د اوبولمبه پاسه اود اوبولاندې ژوند وازمایه د هغه تی خوره لوړیتاوه .

تراوسه پوري په ماسکوکی (۷۰) — پولیکلینیکونه چی د لامبوهنی د زده کړي میتود یك د تی خوره کوچنیانوسره تد ریسوي فعال د ي. د غه خپرپولیکلینیکونه د شوروي — اتحاد په نورو (۲۰) بناونوکی هم موجود د ي .

د کوچنیانوله پاره د مخه تړد ي — چی هغوي په ګرځید واوخاپورپیل وکړي د لامبوهنه کومه ګټهرسوي. خرنګه چی تجربوسولی د ه . د غه خپرکوچنیانود نورویه انډول د وخته په د رید و راځی . زیاته برخه یی د شپږ ومیاشتوڅخه وروسته پیه ګرځید وپیل کوي ، تقریباً نه ناروغه کیږي ، په اسانه ټول — سار ه ، تود خه اوزد هوانورید لو. نونه زده کړي . ماشومانه پهانی یی کمي وي اویه اسانه توګه یی جانانه او د وند خوب وړ لی شي . د ژوند انه پاتی یه (۶۲) مخ

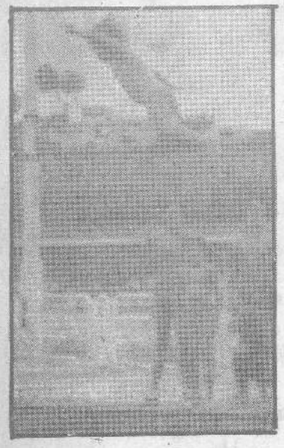

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنرمندان جاودان

تهیه کننده: کامله حبیب

همایون رازیان

هنرمند با استعداد و جوان همراه با خانم و طفل یکساله اش به شهادت رسید

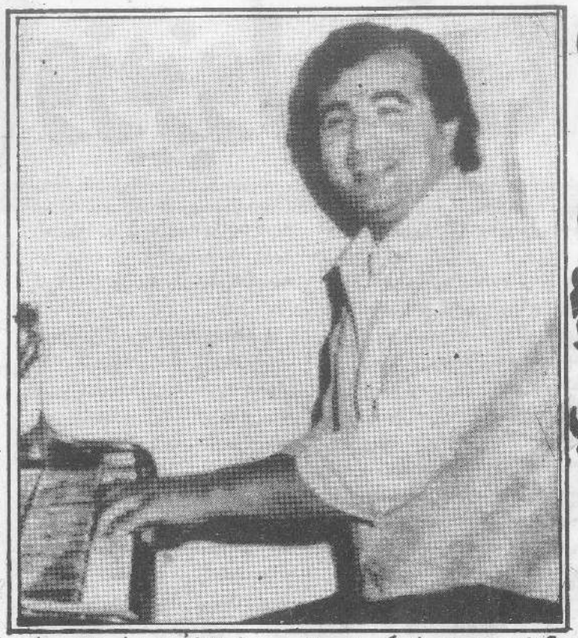

عقربه های زمان به تامل عقب هم میدوید ند دست حسرت وافسوس مجله داشت تا بازهم تصویری ازدرد وحرمان بر پرده های حساس قلوب دوستان برکشد .

آنروز همایون رازیان، همراه باهمسرویگانه طفل خود خانه را ترک کرد مادر ازعقب آنان آب سرد ریخت تا فرازاهشان روشنایی باشد زن وفرزند اورهسپار دیار دیگر بودند ، یك دیار آشنا وچشمانی آنجا منتظرود یده براه دیقه ها ابرمیشمردند . وهمایون آنان رابدرقه میکرد . اوهنگام یازن وفرزند قدم برمیداشت وقتی نگاهش بانگاه گرم ومهربان زن گره میخورد ، خوشی زاید الوصفی در رگهایش میدوید وازینکه چند روزی ازنوازش این نگاه های مهربان بدور ومیماند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست . ولی بعد می خندید ولبخند زن را بالبخند پاسخ میگفت . زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت او یگانه فرزند مادر وبود ربود . تازمبه نزد یکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ ازکمینگاهش بیرون شد انفجاری رخ داد وفریاد های به هوابرخاست . لبخند بروی لبان همایون خشکید وقتی بطرف زن و فرزند دیدهرد وچون درختهای قطع شده از ریشه در پهلویش بخون غلطیدند اوخیلی تلاش کرد تافرزند راد رآغوش بکشد انگشتانش باانگشتان اوقفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتابدولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زوایای یك چاه خشکیده گیرکرده بود . دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتنش پیچیدند پاره های آهن همچون چنگك آهنین در قلب آرزومند اوفرو شدند زهرمرگ سراسر وجودش را پرکرد وسپس فریاد درد ناك اوبرای آخرین بار تاگوش آنانی که دورتراوبامرگ وزندگی پنجه میدادند راه بازکرد . وسپس تاآسمان برخاست ودیوار سکوت راشکست . مادر، کودك اوکه یك لحظه قبل گرمی وحرارت زنده گی قلبش رابرکرده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتابدولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زوایای یك چاه خشکیده گیرکرده بود . دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتنش پیچیدند پاره های آهن همچون چنگك آهنین در قلب آرزومند اوفرو شدند زهرمرگ سراسر وجودش را پرکرد وسپس فریاد درد ناك اوبرای آخرین بار تاگوش آنانی که دورتراوبامرگ وزندگی پنجه میدادند راه بازکرد . وسپس تاآسمان برخاست ودیوار سکوت راشکست . مادر، کودك اوکه یك لحظه قبل گرمی وحرارت زنده گی قلبش رابرکرده بود

وباروشن چشمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر راگرمی می بخشید سرد و خاموش باکودك خویش دربغلوي شوهر سربیاي مرگ گذاشت وگیسوان طلایی رنگ او .که چون آبشاري ازطلا تاشانه هایش میرسید چنان درخون تن اورنگ خورد که گویی خورشید راد رافق سربریده اند . تن ظریف وشکننده کودك آنان چون شعله آتش با هیجان ودرد طاقت فرساکج وراست شد وبعد درکنارماد رغلطید ونهال کوچك وجود اواینگونه ظالمانه شکست .

... واماماد رهنوزهم ظرف آب سرد راکه عقب پسر، عروس ونواسه ریخته بود درد ست داشت اوبه آب روي زمین مینگریست که هنوز نخشکیده بود . یکبار فریاد های درگوشهایش پیچید بعد این فریاد هاتن اوراوسپس خانه رابسر کرد وخیلی زود آوازه مرگ همایون رازیان آواز خوان خوب رادیو تلویزیون همراه یازن وفرزند او درشهر پیچید وآه حسرت وافسوس بروي سینه ها پنجه کشید .

فردایش دوستان وعزیزان اوسه تابوت راکنارهم گذاشتند سه تابوتی که سه انسان آرزومند درآن همیشگی خفته بودند ودیگر هیچکسی خواب آنان را برهم نمیزد .

باآنکه ازمرگ همایون رازیان روزها میگذرد ولی آواز اوهنگامیکه باهم دردفتر مجله مصاحبه یی داشتم، هنوزهم درگوشهایم طنین دارد مثل آنست که هنوزهم روبروم نشسته است . وهمچون آنروزبا شوخی برسنهایم راپاسخ میدهد .

سلیم سحاب

آوازخوان محبوب قربانی یک انفجار وحشتناک شد

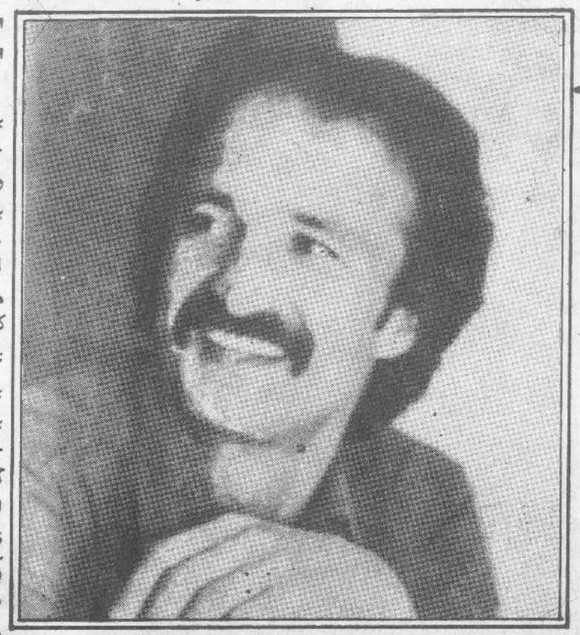

بیرون کم زقالب تن روح خسته را
تاباخیال دلکش توگفتگوکنم

همه جانوربود وشادي همه جاصداي سازمی پیچید و آواز خوش او در درگهاي جان همه بدوید ، رقص و پایکوبی ادامه داشت . خانه یك پارچه شور بود توگویی خون مستی درگهاي دیواره هانیزجریان داشت .

اومیخواند :

به عاشق میکنی نازو بهانه
بیادم آمد ازگل دانه دانه

... درآن اتاق دیگر، آنجا عروس رامی آراستند لحظه بعد آوازخوان خوب وخوش صدا آهسته بروميخواند عروس و داماد پاي عقد همه یکرویه نشستند سوگند وفاداري وباید اري می خورند ورشته زندگی مشترك راگیره میزدند . کسی صدا کرد ازاشعار خودت بخوان، بعد از "آهسته برو" اشعار خودته بخوان .

... ولی هرگز ((آهسته برو)) خوانده نشد آوهیچ رشته بیوند نخورد ، وآوازخوان اشعارخود رانخواند .

زیراکه دریك لحظه زودگذر انفجاري آن خانه رالرزانید خون مستی درگهاي همه خشکید رشته هایی ازهم گسیخت وقلب هاي تپنده از حرکت باز ایستاد و مردم فریه گلخانه چارده هارابماتم عزیزانشان نشانید .

... و سلیم سحاب آوازخوانی که تالحظه قبل همه را باآواز دلنشین خویش بوجد آورده بود یکباره صدادرگلویش شکست ستون پشتش تیر کشید خون در تنش جوشید چشمانش بروي هم افتادند واتای آزصداي خوش اوتهی شد .

آنجا دورتر در قلعه موسی زئی باتنهایی وانتظار پنجره میداد چشمان منتظر او بروي مدالها وتقدیرنامه ها سرمیخورد همه راد و باروسه بار بحساب میگرفت با خود ش حساب میکرد . بعد غروري امیخته باخوشی درگهایش میدید هیچ نقطه درکشور نمانده بود که سلیم درآنجا برايبرد مس آوازنخوانده باشد و کسبرت نداده باشد به هر سوي اتاق که میدید یادگاري ازشوهرش اورابطرف خود میکشید . اتای بوي نفس گرم اورا میداد اماگاه یك اضطراب شدید یك اندیشه قوي ونیرومند قلب زن رامیفشرد وکابوس وحشتناکی اوراچنان دستخوش هیجان وخوف وهراس میساخت که بی اختیار دستش را روي قلب خود میگذاشت .

ساعت ده شب درزدند ، دوستان سلیم بودند ، دوستان خیلی نزدیك او . آنان تابوتی باخود داشتند که گوشه هایش راخون رنگ زده بود . زن درد تلخ وسوزنده را درقلبش احساس کرد چیزي به تلخی زهرد رگهایش دوید ، زیراد وستان سلیم سحاب جنازه غرقه بخون او را مقابل چشمان و حشتزده زن گذاشتند ودیگر اوهرگز نفس نکشید اما آوازش راهیچکس خاموش نتوانست کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعر

گیسویش: آبشار نیلی شب
قامتش: آفتاب سبز بلند
سینه اش: آشیان جلجله ها
کوشش: آهوی فتاده به بند

نگهش: رود خانه ای آرام
مژه ها: آه های سنگ صبور
بازوانش: صدای تشنه باد
شانه هایش: بلور شسته نور

چهره اش: آسمان چینی صبح
چشمهایش: کبوتران سیاه
ساقهایش: فرود پاک زمین
دستهایش: نسیم تُرد پگاه

✦

روی بال ستاره ای گمنام
باز ای زن، شبیم در بَر کش!
باز، ای آفتاب تشنه صبح
سبز شو، از درون من سر کش!

تورج رهنما

طلوع

دوچشمت می به مینا می فروشد
لبت یاقوت حمرا میفروشد
نگاهت رمز تخمیر محبت
به آهوران صحرا می فروشد
شکوه قامت هنگامه خیزت
قیامت را به دلها می فروشد
ز مجنون طاقت دوری مجو بید
که دل دریای لیلی می فروشد
بخون لاله صحرا نظر کن
متاع خود چه زیبا می فروشد
نشاط گلشن این مرز و بوم است
بهار عشق فردا می فروشد
شب ما از طلوع صبح صادق
چه خوش رنگ تجلا می فروشد
بهار دل به سیر گلشن خود
عجب جوش تمنا میفروشد
کجا شد زاهد صورتگر ما
که با یک جرعه تقوی میفروشد
سکوت ساحلم بندار مرگ است
رووفی دل به دریا میفروشد

خلیل الله رووفی

د سحر تخیل دوه شعرونه

ژوند

ښایی چې ژوند یو ګنهکار وي
چې تر اوسه پورې
لاد زمان د آسمانی سکوته
د دنګو، د نګو غروغار وکی
لکه خونې ((حمزه))
چې د الله د مخلوقاتو د قاتل
اود سرو وینو د سیلاب د بهوونکی په نوم
د خدای له شرمه
زند لنی د توري خمخی پاتی
هاسې د خپلو ګناهونو په کوم خوب تللی وي
هغه ګ د ژوند د بنده ګانو همه شنه خوبونه
د شیطانانو له تورجنو خو بوتو پاتی شول

مات خوبونه

هیڅ نه پوهیږم
چې سبا به مې
د ماتو ارمانونو مراوي شوي ښن کې
د شنو افزیو پا چاهې
په کوم ګل اوربلوي
هره شیبه، هره ګړۍ مې
د خوږ و خوږ و خوبو
د ماتید لو آوازونه اورم

د شپې لاره

سپوږمۍ راڅرګنده شوه خو اشنا رو به لاره
د ژوند ستورو د دې شوخو اشنا رو به لاره
که مې سینه پرهر پرهرښي، د اغزو به لاره
د ګلو ضمیر دې ته ورډانګم، رقیبانو خلاص وي
به ما دې لاس د غمازانو، رقیبانو خلاص وي
د وعدو دې چې زلفې دې د مخ پرسپین سیاخ جوړې وي
پرېږده چې کاروانونه، خو د شپو به لاره
منزل ته رسي دې، به ساحل باندې چې سر ګوې وي
ګوره خپې دې می رسي د خپو به لاره
د ارمانو کښتی می نظره چې د ډوبو به لاره
د سفر ګمارد له نظره، د ډوبو به لاره
له تابه کړمه طوافونه، هر خوستاوعدې تجربه لاره
که د سراب به شان می د مینې د وعدو به لاره
پاڼه هم نه، ستا د مینې د وعدو به لاره

رازق نړیوال

شعر جوانتران

شاخ شمشاد

سوال ...

...

کیت مهر

شبنم صبح که از اشک روان ... نیست
آفتاب سحر از ... نهان ... نیست

...

پرواز دل

...

گفتم که همیشه با حیا ... از جنبش دل
... در حیرتم ...
آن تیر نگه ...
قربان دل

...

شوخ غزلخوان

...

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مجله نیوتایمز

۱۲ چهره جهانی المپیک

خواننده گان عزیز مجله آگاه اند که چندي پیش سیول شاهد برگزاري المپیاي جهانی ۱۹۸۸ بود ونتایج این مسابقات جهانی را در شماره (۷) مجله براي خواننده گان یاد داشت نمودیم ، و نیز ازکشورهاي قهرمان پرونده مسابقات به ترتیب ((اتحاد شوروي ، جمهوري دموکراتیک آلمان ، ایالات متحده امریکا ، جمهوري اتحادي آلمان ...)) یاد آورشدیم .

در اینجا میخواهیم چهره هاي قهرمان المپیاراکه در رشته هاي گونه گون در مسابقات جهانی المپیک طی دوره هاي مختلف در خشش داشته اند براي دوستداران ورزش معرفی نماییم :

الیو کرالی (والیبال)

سرگی بوبکا (خیزبانیزه)

دارنده ۱۸ ریکارد جهانی در مدت چهارسال میباشد که دوي آنرا ازماه جون به اینسو قایم کرده است . این قهرمان ۲۴ ساله شوروي از سرشناس ترین چهره هاي ورزش خیزبانیزه درسطح جهانی است .

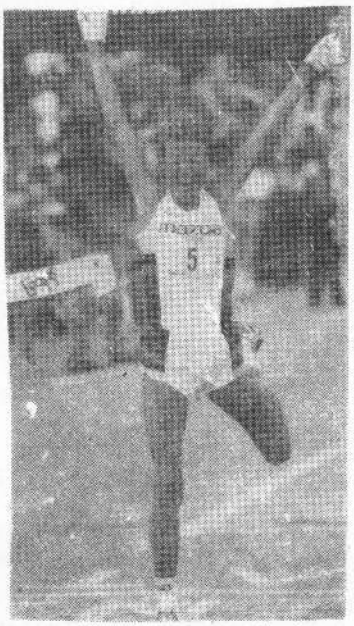

گریک پارتون (قایقرانی)

این ورزشکار ۲۸ ساله امریکایی برنده مدال برونزد رلاس انجلس و صاحب القاب وعناوین زیاد است درمورد قایقرانی درفاصله ۱۰۰۰ متر میگوید ((بودن در آب وهواي آزاد ، احساس سرعت ـ دادن به قایق رامیفزاید))

کارچ کرالی (والیبال)

اوکه ۲۷ سال دارد تیم ملی خود رابه اخذ مقام هاي خوبی بشمول کپ جهانی والمپیا مفتخرنموده وازطرف سازمان بین المللی ورزش لقب بزرگترین ورزشکارجهان را یافته است . اومیخواهد براي تیم والیبال امریکا افتخارات بیشتري بدست آورد .

جان سمیت درکشتی گیری

برنده ۱۳۲۰ مسابقه پهلوانی ، چهره درخشانی است که در صدرجدول فستیوال المپیا ، بازیهاي سراسري امریکاومسابقات قهرمانی درونزن ۱۳۶ پوند قرارارد . اومیگوید ((به دریافت کمترازمدال طلا راضی وقانع نمیشود ودرین راه هیچ مانعی نمی بیند .))

امگرد کرستنشی در دوش ۵۰۰۰ ـ ۱۰۰۰۰ متر

امگرد کرستنشی در دوش ۵۰۰۰ ـ ۱۰۰۰۰ متر

این ورزشکار نارویژي درچند مورد ازرقباي خود تفاوت دارد : سه ریکارد جهانی ویک پیرینج ساله ، او تاسن ۳۲ سالگی که فرزندش رابدنیاآورد به این ورزش ادامه داد وپس ازآن در دوش فواصل ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ متر دربین مردان وزنان رقیبی نیافت .

کرستا روتمیر گرلودنگ (بایسکل رانی)

مدالهاي زیادي درمسابقات ۵۰۰ و ۱۰۰۰ متري بدست آورده است وشاید نخستین زن در تاریخ باشد که بااینچنین پیروزي هادست می یابد . این ورزشکار آلمان دموکراتیک درمسابقات بهاري ((کلوراد و)) بحیث قهرمان جهانی شناخته شده است او ۲۸ سال دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سید اوویشه (دوش)

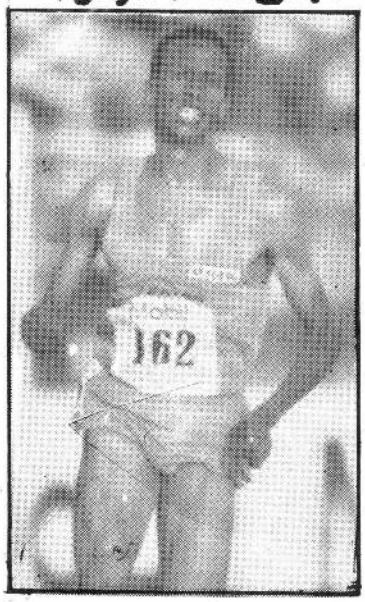

نعیم سلیمانوگلو (وزنه برداری)

ازترکیه است و ۲۱ سال دارد. در ۱۹۸۶ در ملبورن هم‌کپ — جهانی رابدست آورد و در وزن ۱۳۲ پوند هنوزهم به مدال ها‌ی بیشتر طلا چشم دوخته است.

سرگی بوبکا (خیز با میله)

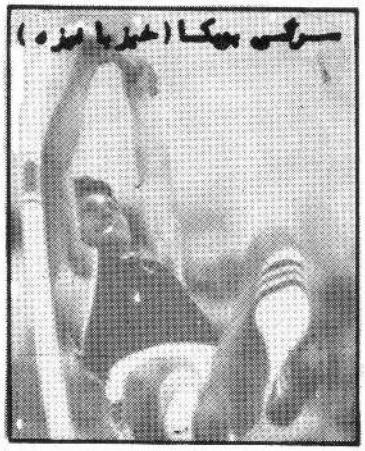

سیدا وویته (دوش)

در فاصله ۵۰۰۰ متر در — لاس انجلس شمار مدالهای طلا برای کشورش را دوچند ساخت. ورزشکار ۲۷ ساله از المغرب چشم براه حصول مدالهای بیشتر در دوش ۸۰۰ و ۱۵۰۰ متر است در ۵۰۰۰ مترهم ریکارد تازه قایم کرده است. اومتکی بخود بوده ومسلمان باعقیده ومومن است.

یوری سدیک (انداخت گلوله)

این ورزشکار ومربی اتحاد شوروی وصاحب تالیفات درعرصه انداخت گلوله، وزنه ای ۱۶ — پوندی راد رمسابقات سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ باموفقیت برتتاب کرد وتاکنون این ورزشکار ۳۳ ساله ۶ ریکارد جهانی راقایم نموده است. او وزنه راتا ۲۸۴ فت و ۷ انچ بدوری افگند.

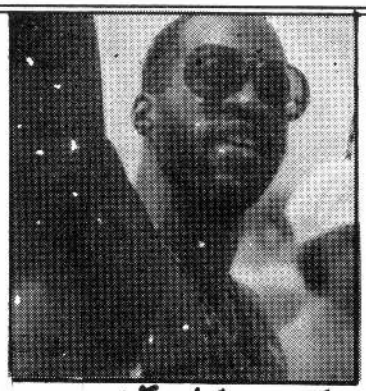

گریگ لوگانیس

اد ویین موسس

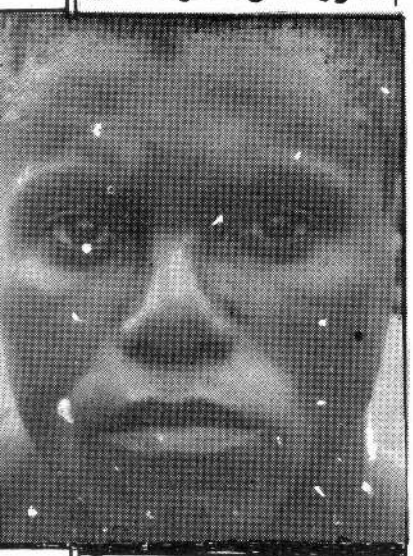

کارل لویس

گریگ لوگانیس ادوین موسس و کارل لویس

گریگ لوگانیس، ادوین موسس وکارل لویس ازچهره های در — خشان تیم المپیای امریکا‌س باشند که صاحب هشت مدال — طلا اند وانتظارمیرود که آنها مدال ها وافتخارات بیشتری را نصیب شوند.

کارل لویس ۲۷ سال دارد و در خیز بلند در لاس انجلس ۴ — مدال بدست آورد.

گریگ لوگانیس ۲۸ ساله یکی ازموفق ترین آبازان درسطح جهانی است. ادوین موسس ۳۳ ساله که در طی ۱۱ سال گذشته بجز دومسابقه در همه برنده بوده و در مورد وی موفقیت های بیشتری توقع میرود.

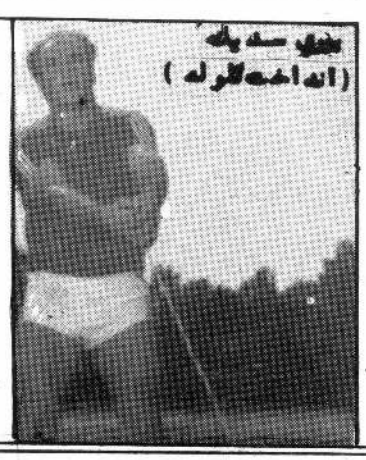

یوری سدیک (انداخت گلوله)

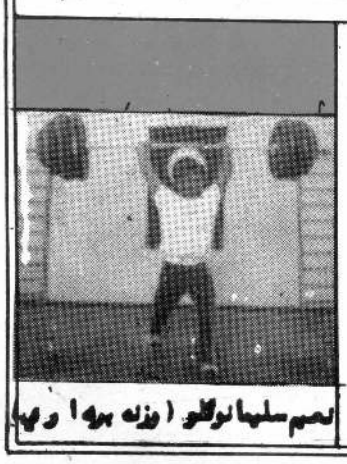

نعیم سلیمانوگلو (وزنه برداری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

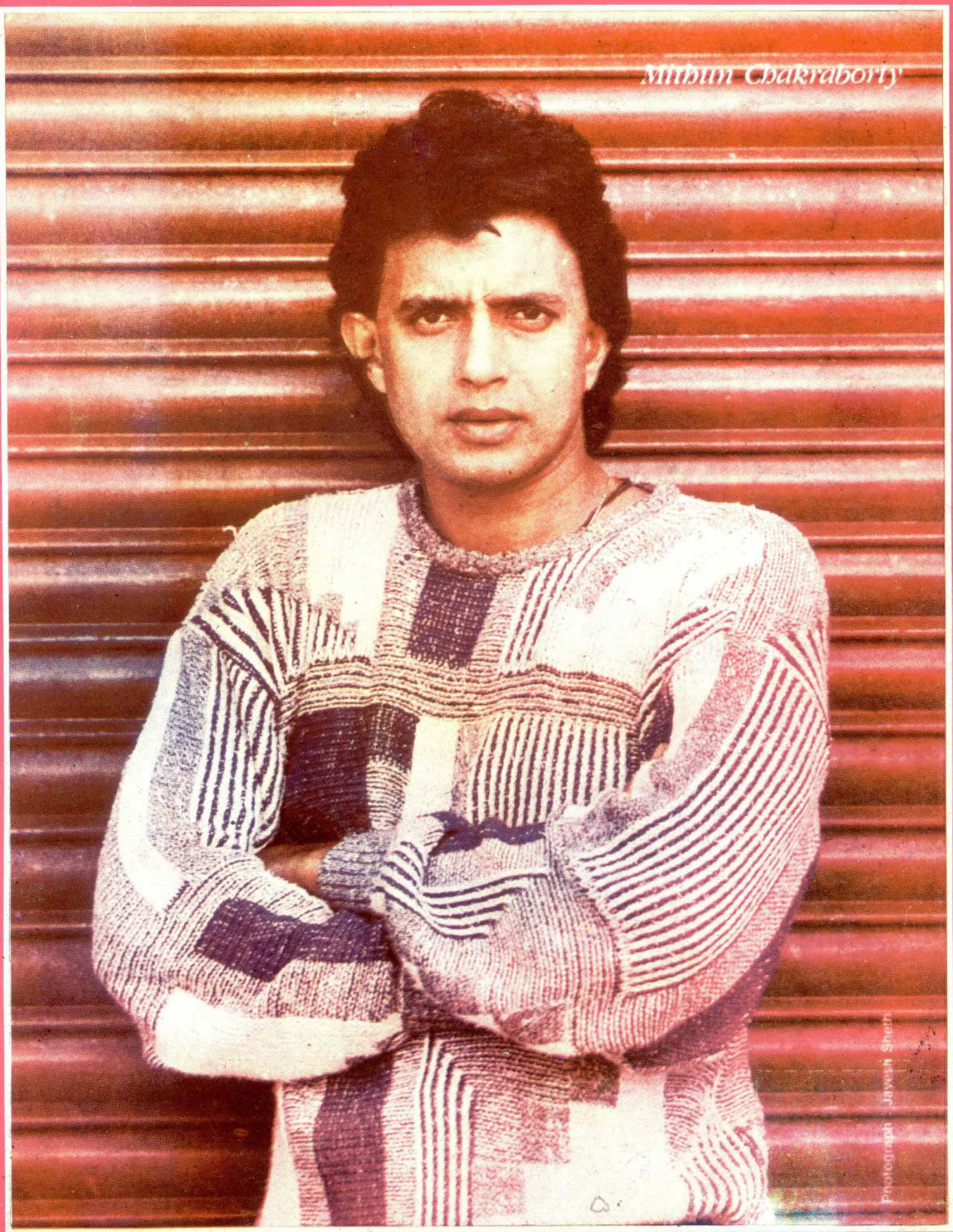

مصاحبهٔ متن چکرورتی هنرمند سینمای هند را
در یکی ازشماره های اینده مجله سباوون برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

صابره سلیمی صفحه ۳۰

مناکشی صفحه ۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

دردِ دل میناکشی

میناکشی از تبصره ها واشاعات بعضی منابع نشراتی ناخشنود است

ازجملهٔ چند ستارهٔ تازه ظهور وبه شهرت رسیده سینمای هند یکی هم ((میناکشی)) است که باهنر مندان سرشناس روشناخته شده درفلم هاظاهرشده وازآغازکارکرد سینمایی اش که فلم ((پنتر بابو)) است تافلم مشهور((شهنشاه)) قدم به قدم به سوی جلو روی ، گامهای وسیع برداشته ونقش های گوناگونی را روی پردهٔ سینما اجرا نموده است.

میناميگويد : درفلم ((سواتی)) درنقش یک زن انقلابی ــ درفلم ((الله رکها)) درنقش یك زن هرجایی وهوسباز درفلم ((ماں بیتی)) درنقش دختری که به خاطر سعادت خانواده اش ازخودگذری می کند. درفلم ((دهلیز)) درنقش یك زن احساساتی وبی بندو باری که به شوهرش خیانت می کند به نحوهٔ قابل توجیه ظاهرشده که عشق وعلاقمندی اش رابه هنر بازیگری حالی می کند وبازتابی است ازاستعداد هنر بازیگری اش در جهان فلم وسینما.

اوگفت: دررقص های کلاسیك که انواع ان قلیل نیست مهارت بخصوص دارد که ثبوت این ادعارا فلم ((جان کا دشمن)) ورقص کارکیه های ان مینماید. اوارزو دارد فلمی تهیه کند که کلیه رقص هایی آن کلاسیك باشد.

میناکشی ازتبصره ها واشاعات بعضی منابع نشراتی ناخشنود بوده به قول خودش،دل برخون دارد. اندرین مورد میگوید : نمیدانم برای فلم بدستان مطبوعات ما ازنشرمطالب جعلی وانواهات وشایعات نادرست چه التذاذ فراهم می شود که همواره به آن منعطف می شوند ؟ چندی قبل رابطهٔ عاشقانهٔ مرا با ((جیگی شروف)) باآب وتاب فراوان نشر کردند که ازتصادف نیك نامزدی ((جیگی)) با ((عایشه دت)) به این ماجراخاتمه داد ویا ازدواج این دو دستان برداخته شده وتخیلی ژورنالیست های عزیزما بپایان رسید.

دستان دیگراین عزیزان گرانمایه این است که فلم مراد ریهلوی ((اجی گویل)) جای داده اند درحالیکه ماتاکنون به انجام کارهای هنری مشترك نپرداخته ایم.اما تردید نیست که کارمشترك من با ((اجی گویل)) درفلم ((انعام دس هزار)) آغازشده که هرگاه

جواب مختصراً گفت :

فعلاً معروف انجام کارهنری فلم ((مهادیو)) Mahadev استم که کارگردانی آنرا راج ــ ان ــ سبی مینماید.

ازمیناسوال کردم : بازتاب موفقیت وعدم موفقیت فلم هایش را چگونه نتیجه گیری می نماید ؟ میناجواب میدهد : مادرهرقدم زنده گی باموفقیت هاوعدم موفقیت هاباکامیابی ها وناکامی هابا امیدواری ها ونومیدی ها مواجه استیم .آنانی که رویداد های زنده گی رابا حوصله مندی وفراخ دلی استقبال مینمایند وکمترگرفتار تشایم وبدبینی می شوند مردمان موفق اند.

آیا من کوه برف استم یا ژورنالیست ها نابجا حرف میزنند؟

آیا رابطهٔ عاشقانهٔ میناکشی باجگی شروف راست است؟

جهان سینما که ظهوریك هیرو هیروئین اسباب بی اعتباری هنری وشایعات نادرست می شود برای مدتی مقاطعهٔ همکاری هنری نموده ایم.

ازاوپرسیدم : بعضی ازروزنامه ها خطاب کوه برف را به شما داده اند ،آیا به نظرشما این یك خطاب یا اسم بامسمااست یاخیر ؟ اوآهی کشید وگفت : نمیدانم چرا این لقب رابرایم برگزیده اند ؟ من هادتاً درهنگام کارهای هنری بیشتر متوجه خودمیباشم و میتوانم درهنگام کاراز آنایان فلم بدست مجلات وروزنامه ها بزیرپای کم ودستهایم راروی سینه گذاشته قامتم راخم ومراتب احترام را طوریکه آنها توقع دارند به جا آورم بچاگرانه وخانمانه از آنها تقاضای به نویس درمورد خود بنمایم.

درمورد فلم های جدیدش سوال کردم که در زنده گی نشناخته می شوند. انسان نباید از موفقیت ها مغرور ودربرابرناکامی ها محزون شود.

ازاینرو اگرفلم هایم قابل تأیید حساب شوند ویا حکم تردید آن صادرگردد سعی میکنم درهردوحالت خونسردی و تعادل روحی خود رازدست ندهم وآنچه راکه واقع شده است بابی تفاوتی بدرقه نمایم. نزد من عمل وکارکردم اهمیت دارد .عالیه باخود محاسبه میکنم که چقدر به موازات صمیمیت وصداقت تلاش برای کارم انجام داده ام ، این موضوع بمن اطمینان روانی فراهم می کند.

چه من بی برده میگویم اهنربیشه ای درهنده سراغ نمیشود که درقبال فلم های ساخته شده اش به شکست وعدم موفقیت روبرونشده باشد. تاکنون بیست وپنج فلم ازمن روی پردهٔ سینما به نمایش

بقیه درصفحه(٦٨)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنرمندی که زندگی هارا آماج نفرت

درب فلم هنوز مشترک رابگشاییم

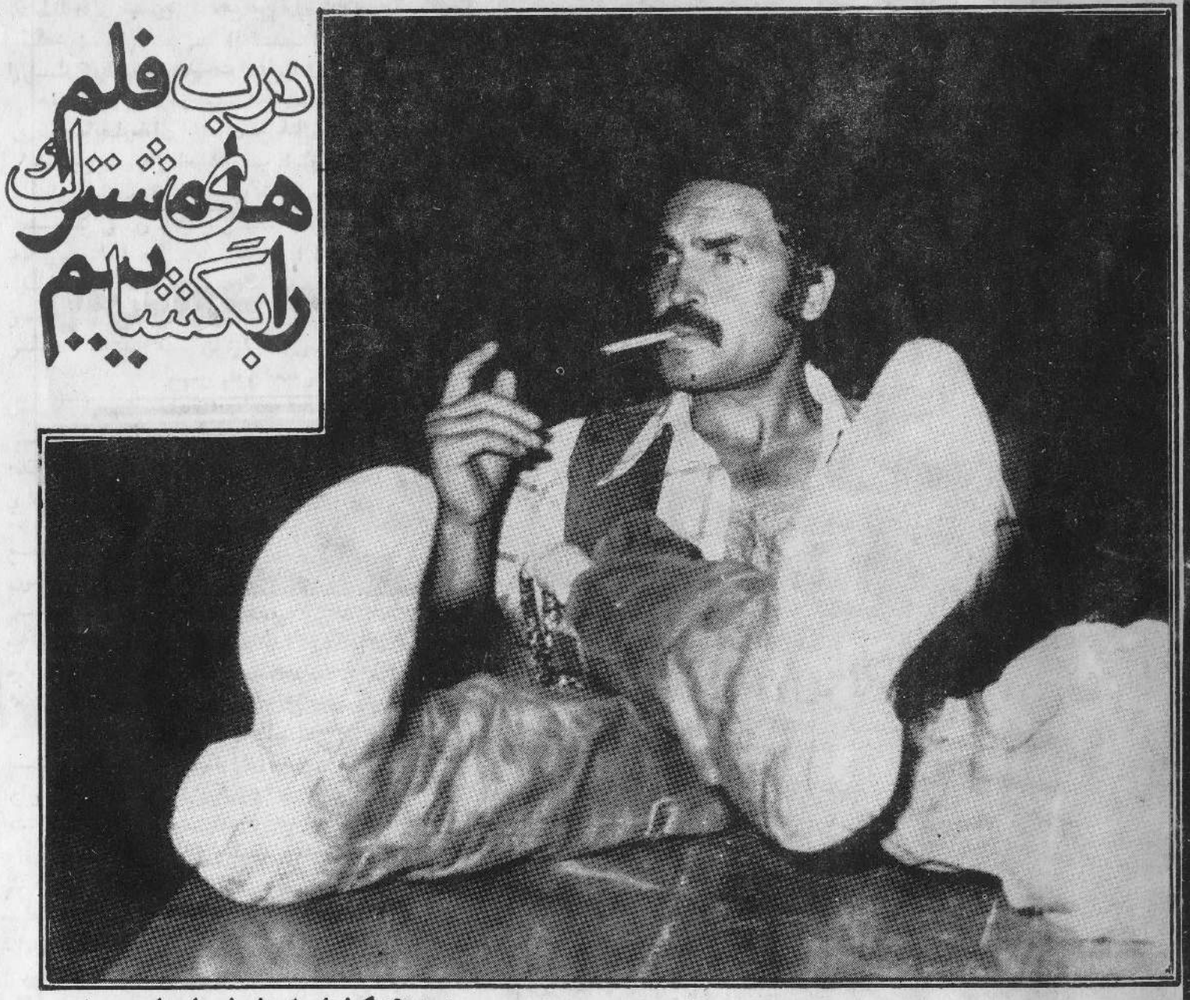

• من در هرنقش که ایفاد رک نمایم احساس راحتی مینمایم

گفتگوی با قادر فرخ

مصاحبه از یلوشه

بطورعموم قهرمانان منفی یا به اصطلاح، انتی هیرو در ذهن مردم یکنوع بخصوص تصوری رانسبت به شخصیت واقعی هنرپیشه ایجاد میکند. واغلب موفقیت اورا درقالب پرسوناژمنفی وابسته به کرکترواقعی اومیدانند.

درحالیکه همیشه اینطور صادق نیست وطوری که پس از نمایش پرنده های مهاجر تصمیم گرفتم باقادر فرخ گفتگویی داشته باشم، اورا انسانی یافتم باکرکترکه درعین صلابت آمیزه‌یی ازصمیمیت رادرخود نهفته داشت. خودش با این پندار تاحدی موافق است:

"من درهرنقشی که بتوانم آنرا بخوبی هم نمایم وواقعیت آن رول را درک نمایم احساس راحتی خواهم کرد. چه آن نقش مثبت باشد یامنفی."

س- به نظرمن درقالبهای پرسوناژ خیلی موفق بوده اید یعنی برای اجرای رول انتی هیرو مناسب استید؟

ج- خوب من بعنوان یک نظر گفته های شمارامیپذیرم، اما آرزودارم درقالب های گونه گون وچهره های متفاوت درفلمهایم بازی نمایم.

س- شما دراکثر فلمهایی که نقش منفی داشته اید معمولا در یک تلاش نامقدس استید که گاهی با ناکامی مواجه میشود. آیا به این حالت درزنده گی روزمره شما تاثیری داشته است؟

ج- وقتی یک هنرمند بتواند تا آن مرز از موفقیت پیش برود که درقالب انتی هیرو به اصطلاح- شما نفرت مردم رابرانگیزد ازنظر من این فوق العاده گی وموفقیت وی رادرکاراکت میرساند واصلا باعث دلخوری نخواهد گشت.

س- یعنی درزنده گی شما یک همچواتفاقی پیش آمده است؟

ج- نمیخواهم ادعای موفقیت فوق العاده رابنمایم. بهرحال گاهی یک همچو حالت برایم پیش آمده است.

س- شما باکدام هنرپیشه راحتتر بازی میکنید؟

ج- ازنظرمن درسینما وتیاتر شخصیت خود اکتور مهم است. اکتور نباید به طرف مقابلش یا پارتنرزیاد تکیه کند وضعف یاقدرت اکت او بالایش تاثیر مستقیم داشته باشد، وقتی یک نقش رابه ترتیبی که تحقیق کرده ایم هضم کنیم میتوان باموفقیت ازعهده آن برآمد.

س- پرسشی است که ذهن بینندگان علاقمند فلمهای افغانی راهمیشه و بخصوص درین اواخربخود جلب نموده است وفکرمیکنم شمامنحیث یک اکتورموفق وازسوی مقام با

بقیه در صفحه ۸۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخش سوم

تاریخ سرگذشت مرد و زن

تتبع ونگارش : ظاهر طنین

خانواده در چین بهشت مردان بود

چاپان :

در چاپان قدیم ، نظام خانوادگی ودر این میان پدر از اقتدار زیاد برخوردار بود . پدر حق داشت که عروس ویا داماد را از خانهٔ خود بیرون کند ونواده گان را نگه دارد . پدر حق طلاق ، حق اعدام اعضای خانواده ، بنا برجرمی ، حق فروش کودکان وبالاخره حق طلاق همسر را داشت . نزد مردان عادی یک زنی ونزد مردان ممتاز جامعه چند زنی رایج بود . خیانت به زن در میان افراد طبقات بالای جامعه امری طبیعی شمرده میشد وعموماً زناد رشمار محاسبه درنمی آمد . در چاپان زنان اعصار ابتدایی وضعی بهتر از زنان دوره های بعدی داشتند . در میان فرمانروایان قدیم ، کسانی دیده می شوند که تا شش زن داشته اند . در دوره های بعدی زنان وارد زندگی اجتماعی وادبی می شوند وآزادی بیشتر مییابند حتی مو رخین از عفت فروشی زنان در برابر مدح ادبی سخن گفته اند . یک نویسندهٔ چاپانی حکایت می کند که : روزی جوانی میخواست نامه یی به معشوقه اش بفرستد . اما چشمش به دختر رهگذری افتاد وبه خاطر وصال او ارسال نامه را به تأخیر انداخت .

جنگ های نیود الی وخشونتی که همراه با آن در جامعه استیلا یافت ، مرد رابپوسته در موضع برتر قرار داد . از آن به بعد زن چاپانی آزادی های قبلی ومنجمله عفت فروشی را از دست داد . خیانت زن به مرد ، بامرگ کیفر داشت . می گویند اگر شوهری در آنزمان همسر خود را خاین میپافت ، می توانست او ویارش رابکشد .

اکن یک فیلسوف چاپانی شوهران را به طلاق زنان پرگو وعربده جو نرامیخواند وبرعکس اززنان دربرابر شوهران هرزه ووحشی ، قوی ومهربانی طلب می کند . شرایط اجتماعی وتعالیم آن دوران به تدریج زن چاپانی را به فعالترین ، مقطع ترین وفادارترین زن جهان مبدل می کند .

در چاپان قدیم جلوگیری از کثرت نفوس به وسیله قوانین عملی می گردید . مثلاً درمیان برخی اقوام مقرر بود که زنان بیش ازسی سالگی ازدواج نکنند . وبیش از دوفرزند بوجود نیاورند . باآنهم فرزند آوردن رسم مقبول همگانی به شمار می رفت . چنانچه آگزنتی ستورن میبولد شوهرمی توانست اورارها کند . داشتن پسر برای خانواده ضرور تلقی میشد واگر خانواده یی پسر نداشت ، کسی را بفرزندی می گرفت .

در ادبیات چاپانی ازمطلوب بودن عفت سخن گفته شده است حتی برخی از دوشیزگان طبقات ممتاز اگر خود را درخطری دیدند دست به خودکشی می زدند تا با آنهم روسپی گری وجود داشت . مورخین می گویند که در مجلهٔ یوشی وارا توکیو درخانه های آشفته وآراسته پانزده هزار روسپی باجواز کاری خواندند وفی رقصیدند . درمیان این زنان به کسانی ((گی شا)) میگفتند ومنظور از آن زنانی بوده که قدرت اجرای نمایشات هنرمندانه داشته ، درفن عشق ورزی وادبیات دسترسی کامل داشتند . در یک فرمان شاهانه ((گی شا)) را خواننده می باظاهر پرشکوه که مهمانان را سرگرم نگه می دارد ، تعریف شده است . خانواده های ((گی شاها)) را در مجالس سرور خود دعوت می کردند ومدارسی برای تربیت آنان وجود داشت . خانواده های تنگدست برای نجات از فقر دختران خود را به این مدارس می فرستادند تا در مسلک ((گی شاها)) در آیند .

در چاپان قدیم زناشویی اغلباً برپایهٔ عشق استوار نبود ، اما با انهم در ادبیات چاپانی ترانه های لطیف عاشقانه دیده می شود مثل این شعر :

((وه ! کاش امواج سفید فام رود رست در پای آیمه گل بودند ، تامن گردشان می آوردم وبه عشق خود بپیشکش می کردم .

چین :

زناشویی واخلاق جنسی در چین قدیم ازقواعد آیین کنفوسیوس رنگ می گیرد . در این آیین ، هدف قوانین مربوط به زناشویی وروابطهٔ دوجنس پرورش کودک است . در چین زمان ، تعداد کودکان هرچقدر می بود ، بازهم زیاد نبود .

مادران آرزوی زادن پسر داشتند واگر میسر نمیشد همواره شرمگین بودند . پسر بهتر بود ، زیرا که بهتر از دختر کار می نمود ودرمیدان های جنگ میرزمید . دختران باردوش خانواده تلقی می گردید وراه آنان تا خانهٔ شوهر باید هرچه زود ترکوتاه ترمیشد . زیرا درانجامی توانستند کارگر وجنگنده به دنیا بیاورند .

درچین نیز هفت از اهمیت خاص برای دختران ، برخوردار بود . در بسیاری موارد کیفر گناه خودکشی به شمار میرفت . پاکدامنی مردان غالباً اصل اخلاقی تلقی نمی گردید ونبرخلاف آزمرد انتظار میرفت تا به روسپی خانه ها برود . ((آزادی)) مردان قابل اغماض بود وحتی کوان چونگ وزیراعظم یکی ولایات زمانی امر نموده بود تا برای مشغول ساختن تاجران شهرهای دیگروسایلی فراهم شود که آنها منافع تجارتی را ازدست داده وبه شهرخود برگردند . مانند گی شاهای چاپان ، درچین نیز گروهی از زنان بنام ((دختران نغمه پرداز)) یاد میشدند که با ورودی در ادبیات وفلسفه وموسیقی مهمانان راسرگرم می ساختند . آثار عشق رومانتیک در ادبیات چین فراوان نیست وهلت آن در آزادی کامل مردان که مجال درگیری های عشقی رانمی یافتند ، امکان میدادند تا معشوقه های خود را به عنوان همسر فرعی به خانه آورند .

خانم خاقان چوانگ چوگتنه بود : ((همواره زنان زیبا را از شهر های اطراف جمع نمودم تا بنام همسر فرعی (متعه) به همسر عرضه دارم .)) خانواده ها در فرستادن دختران خود به حرمسرای خاقان رقابت می کردند . در حرمسرای خاقان سه هزار خواجه که بیش از هشت سالگی اخته شده بودند کار می کردند .

خانواده در چنین بهشت مردان بود و زن در آن حق طلاق نداشت . طلاق صرف حق شوهر بود . وزن در بهترین حالت وندرتاً صرف حق قهر کردن ورفتن بخانهٔ پدر را داشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات و زندگی

دربارهٔ انسان :
بزرگی ها ، زبونی ها ،
وتنهایی هایاو . . .

نگویم : خدا شوي !
کفر نگویم !
آخر اقسام نامیات (گیاهان) ،
وحیوانات ، وجمادات ، ولطافت
جو قلت ،
این همه در آدمی است !
وآنچه در آدمی است !
در این ها نیست !

همه را ، در خود بینی - :
ازموسی و ، عیسی وابراهیم و نوح و
آدم وحوا ، آسیه وخضروالیاس .
و ((فرعون)) و ((نمرود)) ! . . .

توعالم بیکرانی !
چه جاي زمین ها وآسمانها ؟ !

چون خود را به دست آوردي ،
خوش می رو !
اگر ، کسی دیگرا یابی ،
دست به گردن او ، در آور !
واگر ، کسی دیگرا نیابی ، دست
به گردن خویش ، در آور !

که :
ـ فلان خطا کرد وفلان خطا کرد !
وآنگاه اوراد یاد می (که خود) خطا
کرد ي . وقت ها ، به او ینمود می .
سرفرو اند اختی ، گفتی :
ـ فرزند ! تازیانه می زنی ! . . . .
ـ سیف زنگانی ؟ !

ـ کمال د ران است !
نیست !
آنکه همه لطف باشد ، ناقص
است . . . .
بلکه هم ((لطف)) می باید ،
وهم ، ((قهر)) ! . . .

اگر . . . مرا ، ولایتی باشد ،
وحکمی .
همه عالم ، یک رنگ شد ي ،
شمشیر ، نماند ي ،
قهر ، نماند ي !

سخنانی از شمس (خط سوم)

دربارهٔ
دیگران ،
یاد کرد ها ،
نقد ها ،
ستایش ها . . .

د رسخن شیخ محمد محیی ـ
الدین عربی) این بسیار آمد ي

ـ اوچه باشد که فخررازي را بـد
گویـد ؟ !
. . . او (فخررازي) . . . تیز د هد ،
مبالغه میکند که :
ـ فلان کس ، همه لطف است ،
لطف محض است !
پندارند که : ـ

آنکه مراد شنام مید هد ، خوشم
می آید .
وانکه ثنامیگوید میرنجم
زیراکه ثنامی باید که بعد آن ،
انگـار ،
د رنیابـد !
آخر ، منافق ، بد تر است . . .

چیست آن ؟ چنین است !

آن یک چیست که دو نشود و
آن دو کدام است که سه نشود ،
آن سه چیست که چهار نشود وآن
چهار چیست که پنج نشود وآن پنج
چیست که شش نشود وآن شش ـ
چیست که هفت نشود وآن هفت
چیست که هشت نشود وآن هشت
چیست که نه نشود وآن نه چیست
که ده نشود ؟

جواب :
آن یک اورمزد است که دو نشود
وآن دو ، دو جهان است که سه
نشود ، وآن سه ، سه روان است که
چهار نشود ، وآن چهار ، چهار
آخشیج (عنصر) است که پنج
نشود وآن پنج ، پنج حس است که
شش نشود وآن شش ، شش جهت
است که هفت نشود ، وآن هفت ،
هفت اختر است که هشت نشود ،
وآن هشت ، هشت بهشت است که
نه نشود ، وآن نه ، نه فلک است
که ده نشود .

ـ آن چهار چیز کدام است که
اندکش را نیز نتوان ناچیز شمرد ؟
ـ آن چهار چیز نخست آتش است
دوم بیماري است ، سوم وام ـ
است وچهارم دشمن .

ـ آن سه چیز کدام است که همان
چیز بتوا ند هد که تو باو داده ‌ای ؟
ـ آن چیز نخست کوه است که
همان آواز بتو دهد ، که تو با و
داده ‌ای ، دوم زمین است که
همان دانه بتود هد که تو بر او
افشانده ‌ای و سوم زمانه است که
همان سزای تو رساند که تو
کرده ‌ای .

ـ آن کدامین زهر است که از همه
شیرین تر است ؟
ـ آن زهر ، چاپلوسی است که از
همه شیرین تر است .

ـ آن کدامین درخت است که
چون نشاند پیوسته میوه ؟
ـ آن درخت سخن است که چون
نشاند ، یک شاخ در شاخ دهد
وپیوسته بروید .

ـ آن کدامین گزنده است که از
همه گزا تر است ؟
ـ آن گزنده زبان است که از همه
گزا تر است .

من آن مرغکم که گفته اند که :
ـ به هرد ویاي ، در آویزد !
آري ، د راویزم ،
اما ، د ردام محبوب
د رآویـزم . .

مراگفتند ي به خرد کی (کود کی) :
ـ چرا د لتنگی ؟ مگرجامه ات می
باید یا سیم (نقره) ؟ !
گفتمی :
ـ ایکاش این جامه نیز که دارم
بستنند ي !

به خرد کی (کود کی) باید . . .
خو (تربیت) گرفتن !
تا ، زود تر ، د رکار آید ،
که شاخ تر ، راست شود ، بی
آتش !
چون ، به آتش خشک شد ، بعد
ازآن ، د شوار گردد .

ـ شمال گنده ، خروس زیرک
را تازاند ، تعبیر چیست ؟
ـ آن شمال آز است وآن خروس
آدم که هرجا آز باشد ، آزرم
از وی چنین می برد .

ـ عشق زنان ومردان از کدامین
دریچه در آیـد ؟
ـ عشق مردان از دریچه ، چشم
وعشق زنان از دریچه ، گوش .

ـ سلاح دلبران در کجاست ؟
ـ سلاح دلبران در دل آنهاست .

ـ افسار سرکشان کدام است ؟
ـ افسار سرکشان بد بختی
است .

د لیوتولستوي د مړینې د کالیزې په مناسبت (۲۰) اکتوبر

تولستوی ستر نابغه لیکوال

لیوتولستوي د نړیوالواد بیاتو
په براخ اوځلا اسمان کې هغه
ځلانده ستوري دي چې لا اوس
هم ځلیږي او به راتلونکې کې به
هم همداسې ځلانده او رو ښانه
وي . هغه ته د روسیې د نابغه
لیکوال لقب ورکړ شوي و ، او د ـ
فرانسې مشهور لیکوال ((ملویر))
کله چې د ((سولې او جګړه)) ـ
اثر یې ولوست تولستوي یې د
ویلیم شکسپیر همپایه وباله .
تولستوي د ۱۸۲۸ کال د ـ
اګست په اته ویشتمه نیټه د ـ
((تولا)) په ((یاسنا یاپالیانا))
کلي کې نړۍ ته قدم کیښود . مورېې
((نیکلا یونا والکونسکا یا)) هغه
وخت چې تولستوي لا د وه کلن
شوي هم نه و ، له نړۍ نه سترګې
پټې کړې . اوپلار یې ګراف نیکلا ـ
یویچ تولستوي هم د خپل ژوي ـ
ځواني ونه لیده . او نه کلن تولستوي
یې په بدې براخه نړۍ کې یوازې
پریښـود .
لیونیکلا یویچ تولستوي په
۱۸۴۴ کال د قازان پوهنځی
کې شامل شوځو مخکې لدې چې
خپلې زده کړې پای ته ورسوي ـ
پوهنځی یې پریښود ، او د دې ـ
علت دا و ، چې د پوهنځي د ر ـ
سونو د هغه حیرت اوله پوهنتنو
ډ ك ذهن نه شو قانع کولاي . ـ
هغه د ول د ول کتابونه لوستل او
تفکـر یې کاوه .
په ۱۸۵۱ کال قفقاز ته ولاړ او
تر ۱۸۵۴ کال پورې یې هلته په
جګړ وکې ونډه واخیستله . هغه
په قفقاز کې د ((ماشومتوب)) او
((د ځواني د وره)) اوځینې نـور
داستانونه ولیکل او هم هلته یې
د ((قزاقان)) په نوم کیسه ولیکله .
په ۱۸۵۲ کال د روسیې نومیالـي
شاعر نکراسوف د تولستوي د ـ
((ماشومتوب)) په نامه کیسه
د ((معاصر)) په نامه مجله کې
خپره کړه . د دغې کیسې لـه
خپریدو نه وروسته تولستوي شهرت
ته ورسید . او کله یې چې نوري کیسې
هم خپرې شوې د روسیې د هغه
وخت د تکړه لیکوالو په لومړي کتار
کې یې ځاي ونیـو .
د تولستوي په همدغو لومړ نیو
اثارو کې هم بوسترنبوغ لیدل کیده .
هغه په خپلو اثارو کې د انسان بیلا
بیلې روحي ځانګړ تیاوې او مختلف
حالات تصویرول او د بشرد معنوي
ژوند پیچلې غوټې یې پرانستلې .
د روسیې ستر فیلسوف او منتقد
((چرنیشفسکي)) د تولستوي په
اثارو کې د وه ځانګړ تیاوې برجسته
کولې او هغه دا چې : تولستوي
د انسانانو په روحي رموزو پوهیده او
د هغوي قوانین یې درك کړي و ،
اوبل دا چې د تولستوي په اثارو کې
پاك احساسات او اخلاقي اصول
د هغه د لارښود حیثیت لري .
تولستوي وروسته له هغه چې له
قفقاز نه راستون شود ((د وناي))
په نامه لښکرته ولیږد ول شو او د
((سواستوپول)) نه د دفاع په
جګړه کې یې له خپله ځانـه
زړ ورتیا او فدا کاري وښوده .
په ۱۸۵۲ کال یې په اردوکې
له خدمت نه استعفا وکړه او لـه
هیواد نه بهر ولاړ او شپږ میاشتې
یې په فرانسه . سویس او ایټالیا کې
تیرې کـړې .
هغه له خپلو کلیوالو سره ځانګړې
مینه د رلوده او تروسه وسه به یې
له هغوي سره مرسته کوله . په
همدغه احساس یې په ۱۸۵۹ کال
په خپل کلي کې یو ښوونځی پرا ـ
پرانست .
تولستوي په ۱۸۶۲ کال له یوې
نجلۍ سره چې ((سوفیا اند ریونا))
نومیده واده وکړ . دغه واده د
تولستوي په ژوند کې یوه مهمه
پېښه وه . له واده وروسته هغه په
ځانګړي شوق او ذوق د لیکوالي
کارته د وام ورکړ . د همدغه کال
په وروستیو وختونوکې و چې تولستوي
خپل د شهکار ((جګړه او سوله))
په لیکلو پیل وکړ . هغه لکه څنګه
چې پخپله یې هم ویلي و ، د دې
اثر د ایجاد لپاره پوره پنځه کاله
د رد اورنځ وزغمه . د دې پنځه
کلن د رد او مشقت نتیجه هم هغه
ستر تاریخي رومان و ، چې خپرید ل
یې د نړیوالواد بیاتو په تاریخ کې
د یوې ستري او مهمې پیښې په حیث
ثبت شوه .
((جګړه او سوله)) د ۱۸۰۵ ـ
۱۸۱۲ کلونو د پیښو پر اساس
لیکل شوي رومان دي چې د ـ
تولستوي نبوغ یې له ورایـه
ځلیږي . پخپله تولستوي دغـه
اثر د ((همر)) له مشهور حماسي
اثر یعنې ((ایلیاد او اد یسه)) سره
په یوکتارکې بولي .
د ((جګړه او سوله)) رومـان
تقریبا ۷۰۰ کسه قهرمانان لري
خود دي اثر اصلي قهرمان هغه
ملت دي چې د ناپلیون بناپارت
د یې شمیره پرغلګرو په وړاندې له
خپل وطن او خلکو نه دفاع کوي
او په پاي کې بریالی کیږي .
دغه ریالستیك اثر او څلـه د
تولستوي له خوا لیکل شوي او هر
عمل یې معني تعدیلونه راوړل
شوي دي ترڅو په ۱۸۷۶ خپرید و
ته تیار شوي دي .
تولستوي پخپله پـه ژونـد
د رلود خود خلکوله لوږې او فقـر
تحمل یې نه شوکولاي له تولو سره
ورته مرسته هم نامکنه وه په ۱۹۰۶
کال کې د خپلو خاطراتو په دفتر کې
داسې ولیکل : ((زه له هرڅـه
نه زیات له خپلې هوسا یني او د شا
وخوا خلکوله فقرا ولوږې نه رنځ وړم))
همدغه احساسات سبب شول چې
د ۱۹۱۰ کال د اکتوبر په اتلسمه
نیټه په پټه خپل کوراوکلی پریږد ي
او په د وه اتیاکلنی کې یوازې د ـ
اورګاډي په دریمه درجه کوټه کې
سفروکړي .
تولستوي د دغه یې هد فمسفر
په جریان کې ناروغه شوا ود اکتوبر
په شلمه نیټه یې د اورګاډي پد تم
ځاي د رئیس په کورکې له نړۍ نه
سترګې پټې کړې اود اسې اثار یې
له ځانه پریښود ل چې تل به د
نړیوالواد بیاتو په اسمان کې
ځلانده او لا ځلانده وي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نابغهٔ افغانی که از پرخ آتش تولید میکند

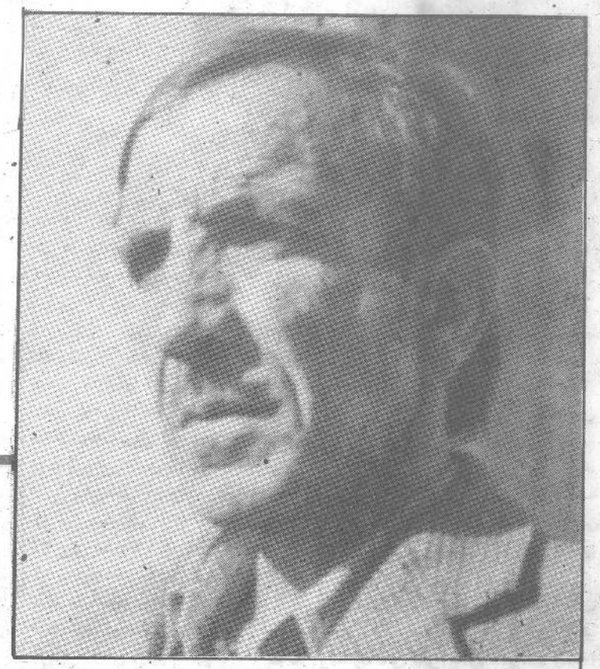

ساخته‌های صدیق مخترع بسیار است و از آنجمله:

◐ چرکتی که با صدای بیگانه به صدا میاید

◐ رادیویی که صرف ۴۰ پول قیمت داشته

◐ طیاره‌یی که به پیلوت نیاز ندارد.

اختراعاتم راکه درعمل بپاده کرده ام قرارذیل است:

۱- چرکت دزد بگیر:

این چرکت را درسال ۱۳۴۲ اختراع کردم. شیوهٔ کار آن طوری بود وقتی کسی بیگانه اي داخل اتاق میشد، چرکت به شدت به صدا می آمد وصاحب خانه را از خواب بیدار میکرد همزمان عکس دزد را توسط کمرهٔ مخصوص به طور اتومات میگرفت وبه واسطهٔ تیلفون ارتباطی خود حوزهٔ امنیتی راباداد ن نشانی خانه در جریان میگذاشت.

خصوصیت دیگران این بود اگر صاحب خانه بامیدای زنگ بیدار نمیشد چرکت به آواز بلند صدا می زد:

((برخیز که دزد آمده، برخیز که دزد آمده.))

این چرکت را فرزند پادشاهٔ وقت به قیمت (۳۵۰۰۰) افغانی از نزدم خریداری کرد.

۲- گولی تایرات:

درسال ۱۳۴۵ برای جلوگیری از چپه شدن موترها گولی تایرات ساختم. این گولی های تایرات از چپه شدن موتر – باهر سرعتی که میداشت – جلوگیری میکرد.

این اختراع ۱۰– ۱۵ سال پس از نشرآن در مطبوعات کشور، درموتر های ((بنز)) ساخت جرمنی مورد استفاده قرار گرفت. البته به نام خود کمپنی نه به نام کشورما.

۳- کیلو متر پیاده گردی:

به خاطر ثبت اندازهٔ رفتار کوهکوردان، جیالوژست ها وجهت تعین اندازهٔ ساحات زمین وسایر مسایل حسابی، کیلومتر پیاده گردی را اختراع کردم.

این آله که به قیمت بسیار ارزان ساخته می شود ((۱۱۰)) گرام وزن دارد و درقسمت بالایی کوری پای نصب می شود. وقتی نفرحرکت میکند نمرات آن به گردش آمده فاصلهٔ راکه شخص طی نموده نشان می دهد.

۴- آبجوش های آفتابی:

این آبجوش هاکه به ون برق، تیل وچوب، صرف بااستفاده ازانرژی آفتاب آب را گرم میکند وفعلاً دراکثر کشورها مورد استفاده قرارگرفته برای اولین بار توسط من اختراع شده است. این آبجوش ها درظرف ده دقیقه یک بیول آب را تا ۷۰– ۹۰ درجه سانتیگراد ویک سطل آب را دربدت یک دقیقه به جوش می آورد.

خبر این اختراعم ۲۲ سال پیش در روزنامه های هیواد، انیس وبه زبان انگلیسی در روزنامه کابل تایمز به چاپ رسیده است، امابنج سال بعد از نشرآن، یک کمپنی امریکا آنرابه نام مخترع امریکایی ((رابرت میشل)) تولید وتکثیر نمود.

درهمان سال (۱۳۵۰) ازطریق روزنامهٔ هیواد شدیداً اعتراض کردم و ادعا نمودم که این اختراع باید به نام افغانستان ثبت میشد زیرا پنج سال قدامت دارد. اما این اعتراضم جای را نگرفت.

گذشته از این حرف ها، جالب اینست همین حالاهم که نصب وبه کار اندازی این اختراعم درکشورما رونق گرفته است، رسماً به نام کمک های بین المللی معرفی میگردد، گویا این اختراع راکسی دیگری انجام داده وبه کشور ما فرستاده است.

واین جای سخت تاسف است که خودما به دست خود افتخارات علمی کشور را به دیگران منسوب میکنم.

۵- بخاری نیلسی:

این بخاری با استفاده از مایل سوخته ودیزل بیکاره شسته گی موترها، برای گرم کردن منازل وپخت وپز کاری دهد که دریک شبانه روز صرف ((۲)) افغانی مصرف دارد.

۶- ارزان ترین رادیوی جهان:

درسال ۱۳۴۵ رادیوی ساختم که صرف ((۴۰)) پول قیمت داشت، این رادیو نه لود سپیکر دارد نه بادی، نه ماشین و نه پرزه جات تخنیکی، بلکه با استفاده ازیک سنگ سرمو دو لین عادی این رادیو راساخته ام. این رابرای مردم به قیمت (۱) افغانی ساخته به فروش می رساندم طوری که در همان سال هزاران دانه ان به فروش رسید.

این اختراعم نیز درسال های بعدی به اقسام مختلفه درکشور های دیگر تولید وتکثیر گردید – امانه به نام افغانستان.

۷- گوت بند برلسی:

این کوت بند، درظرف چند دقیقهٔ محدود لباس شسته شده راخشک می نماید.

۸- جك اتومات:

به خاطر جدا کردن مسکه از ماست جکی ساخته ام که بدون هیچگونه مصرف، فقط بایک تکان به فعالیت میپردازد و درمدت ۸ دقیقه مسکه را از ماست جدا می سازد به مجردی که مسکه جدا گردید، جك از حرکت می ایستد.

۹- ماشین کباب:

جالبترین اختراعم ماشین کبابی است که با استفاده از آب سرد گوشت را کباب می کند.

تعجب نکنید.

این ماشین که بسیار ارزان قیمت است درساختمان آن فقط از دو گروپ سوختهٔ ۱۰۰۰ شمع کار گرفته می شود. درپیش گروپ ها آب سرد انداخته شده وقتی که به زاویه مخصوص درمقابل شعاع آفتاب قرار داده شد درحدود ((۱۵۰)) درجهٔ سانتیگراد حرارت تولید می کند وهنگامی که گوشت درمحراق حرارتی قرار گیرد کباب میشود.

۱۰- میزان الرطوبت:

این میزان الرطوبت که درساختمان آن صرف ازیک تاردموی انسان استفاده به عمل آمده وبس، می تواند درجهٔ رطوبت یک اتاق یامحل راتعین نماید.

۱۱- ماشین تبدیل پشم به تار.

۱۲- موترسایکلی که پرواز میکرد:

توسط این موترسایکل خودم چندین بار درسرك رامهٔ دارالامان به ارتفاع ((۲)) متر پرواز کرده صدها متر پیش رفته ام.

۱۳- میزان اتومات:

درسال ۱۳۴۴ میزی رااختراع کردم که دریک قسمت آن مینوی طعام یانمبر میز گذاشته می شود وازطرف دیگر دریهلوی تمام غذاها، سوج چراغها قرار دارد.

وقتی مشتری غذای مورد علاقه اش را درمینو یافت سوج همان غذا رافشاری دهد. بدین ترتیب درآشپزخانه چراغ همان غذا بانمبر میز مشتری روشن می شود وآشپز می داند مشتری چه نوع نان تقاضا دارد.

این اختراعم دوسال بعد ازنشرآن در روزنامهٔ انیس، توسط یک کشورخارجی تولید وتکثیر شد.

۱۴- بایلر دربلسی:

این بایلر درظرف یکنیم ساعت یک حمام راگرم و ۵۰ گیلن آب را به غلیان می آورد.

۱۵- طیارهٔ بدون پیلوت:

۲۳ سال پیش که درقابریکه جنگلك کارمی کردم روزی متوجه

لطفاً صفحه برگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (٦١)

شدم هنگام رخصتی کارگران و حرکت موترها در داخل فابریکه بسیار خاك بادمی‌شود .

لذا" طیاره کوچکی ساختم که بدون پیلوت هرصبح وعصر پرواز میکرد وبعد ازآبپاشی تمام جاده های داخل فابریکه دوباره به زمین می نشست .

۱٦ــ گاز افسوساته :

برای اطفال گازی ساخته ام به مجردی که طفل دست وپایش را حرکت دهد، به فعالیتش شروع کرده ازگریه کودك جلوگیری میکند .

بعد ازهربار به حرکت آمدن ده دقیقه کارکرده می ایستد ، اگر بازطفل حرکت کند دوباره به فعالیتش شروع می کند .

۱۷ــ دراین سال های اخیر دانش‌های برای نان بازی راکه درکارخانه ها ازان استفاده می شود ساخته ام .

۱۸ــ واتریبی که توسط انرژی آفتاب آب پمپ میکند .

۱۹ــ بخاری دیزلی مولد برق :

این اختراع را درسال های اخیر انجام داده ام .

این بخاری یك بخاری عادی دیزلی است، اما مسن بانصب دوبلیت اضافی به آن، می توانم برق تولید کنم، برق مولده می تواند یك گروپ ۲۰۰ شمع را روشن نگهداشته یك رادیو یا تیپ رابه کار اندازد .

مانند این اختراعاته ۲۸۸ــ اختراع دیگر دام که از آن آوری آن می گذرم زیرا سخن راطولانی میسازد .

ــ شاغلی مخترع، لطف نموده درباره اختراعات تان که نسبت نبودن امکانات مادی، تولید آن معطل شده است صحبت کنید .

ــ بلی، اگر دولته مردم ویا سرمایه داران خصوصی یاملی امکانات پولی را دراختیارم بگذارند ((البته بادرنظر داشت این که نفع آن ازخود شان)) این اختراعات را آماده تولید دام :

۱ــ رادیوی که توسط انرژی آفتاب کارمیکند .

۲ــ دستگاهی که حرارت اتاق مریض رابه درجه ثابت نگهمیدارد

۳ــ ماشین تبدیل پیول های بیکاره به آهن چادر .

(اگر دولك افغانی داشته باشم میتوانم این ماشین رابسازم)

٤ــ منقل برقی که به طوراتومات پنج نوع غذا را همزمان پخته می کند وبعد ازپخته شدن غذا ها، منقل خاموش می شود .

۵ــ دستگاهی که یك داکتر نوکریوال میتواند ازاتاق نوکریوالی خود وضع صحی صد هامریض شفاخانه را مراقبت نماید .

٦ــ تجزیه تمام امواج آفتاب باطول موج وضخامت معین آن، جهت استفاده در صنعت وطبابت .

۷ــ کرینی که توسط برق، پترول و دیزل کارمی کند وهوض ۳۰ نفرکارمی دهد .

۸ــ موتریه روی دریور :

این موترکه بالای خط آهن حرکت می کند بدون دریورو نگران می باشد .خصوصیت آن اینست هرکس که ازآن استفاده می کند به مجردی که به موتربالا شد ودر چوکی قرارگرفت باید پولش را در جای مخصوص که در چوکی نصب است بیندازد . اگر پول راتحویل نکرد، موتربه طور مشخص اورا مخاطب قرارداده مثلا" میگوید ((نفری که درچوکی (۸) در قطار دوم دست چپ نشسته ای پولت را تحویل کن .)) اگر بازهم شخص پول رانداد همینکه موتربه ایستگاه بعدی رسید دو حلقه از دوطرف چوکی بدرشده شخص موصوف رامحکم میگیرد واین بارتاکه پول کرایه و جریمه اش رانپردازد اورارها نمی کند .

این موترازاشخاصیکه درچوکی نشسته نباشند پول نمی گیرد .

۹ــ دستگاه خبرده هنده سیلاب :

این دستگاه درنقاطی که وقوع سیلاب درآنجا محسوس است نصب گردیده آله های ارتباطی آن درمناطقی که حرکت سیلاب به آن سمت ها صورت میگیرد قرارداده می‌شود . به مجردی که سیلاب به وقوع بپیوست آله ها اهالی را باروشن کردن چراغ‌ها وصدای زنگ آگاه میسازد .

خصوصیت دیگرش اینست که تثبیت می کند آیا سیلاب خطرناك است وخانه هارا ویران کرده می تواند یاخیر .

درصورتی که خطرناك نباشد صرف چراغ‌ها وزنگ فعال می شود ومردم می توانند درخانه هاباشند ولی اگرشدت سیلاب زیاد وپرخطر باشد آله های ارتباطی ۱ــ۲ ساعت قبل به آواز بلند به صدا می آیند که :

((منازل را رهاکنید که سیل آمد ، منازل را رهاکنید که سیل آمد .))

۱۰ــ معلم اتومات :

این معلم میتواند همزمان یك صنف را درس بدهد .

ــ درپهلوی اینها، من میتوانم ازبخ ، آتش توکید کم .

ــ جالب است، این چگونه ممکن می باشد ؟

ــ بسیار ساده، درسال های قبل هر روز رفتم بردم به یك منطقه کوهستانی کشور برای جمع آوری سنگها جهت مطالعات جیولوژیك .

هواخیلی سرد بود طوری که آبها راکاملا" یخ زده بود .

دران حالت دلم شد سگرت بکشم .

ــ آیاشما به سگرت عادت دارید ؟

ــ متاسفانه بلی .

ــ خوب ، ادامه هید .

ــ گفتم دلم شد سگرت بکشم ، اما وقتی دست به جیب بردم متوجه شدم کوگرد را فراموش کرده ام .

حیران ماندم چطورکم، دفعتا" متوجه شدم که تابش آفتاب بالای آب های یخ زده باعث جلای خاصی شده است. فکری به سرم زد . یك قسمتی ازکتله" یخ را جدا کرده آنرا به شکل محدب ــ تراش نموده صیقل دادم .

وقتی به زاویه خاص دربرابرشعاع افتاب قرارش دادم محراق حرارتی ایجاد شد ومن باقرار دادن نوك سگرت درمحراق حرارتی آنرا روشن کردم . بدین ترتیب از یخ ، آتش تولید کرده سگرتم راروشن نمودم .

دراین تجربه باید روی یخ راقطرات آب نگیرد وشفاف باشد . دیگراینکه این حرارت صرف چند ثانیه" محدود ایجاد شد بعدا" یخ راذوب می کند .

من فکرمی کنم این کتله" یخ درمحراق حرارتی خود درحدود (۱۵۰) درجه سانتیگراد حرارت تولید کرده بود .

ــ درچه حالتی انگیزه" یك اختراع جدید به فکرتان می رسید ؟

ــ من تمام اختراعاتم را درخواب دیده ام . طوری که هرشب یك شخص دانشمند درخوابم می آمد و راجع به مسایل علمی وتخنیکی بامن به جروبحث می پرداخت وبرایم هدایت میداد که فرد ا دست به چه کاری بزنم .وهنگامی که فردای آنشب هدایات اوراعملی می ساختم یك اختراع جدید ایجاد میشد .

ــ آیااین شخص درزنده گی اجتماعی ، موجودیت جسمی هم داشت؟

ــ نخیر، اوصرف آشنای خواب هایم بود .

ــ آخرین اختراعی راکه روی دست دارید چیست ؟

ــ آخرین اختراعم بالونی است که به وسیله" انرژی آفتاب پرواز می کند . این بالون دو هزار مترمربع مساحت دارد وقطر آن به ۸۰ــ۹۰ مترمی رسید .

این بالون که چندین سرنشین دارد می تواند چندکیلومترارتفاع بگیرد .

ــ نمی شود نام این بالون راسفینه بگذاریم ویا افتخار بگوییم اولین سفینه" ساخت افغانستان که با استفاده از انرژی آفتاب راه" کیهان را درپیش میگیرد ؟

ــ شمارا اختیارتان، من نام آنرا بالون گذاشته ام .وازجانبی هم صرف شیفته" نامهانباشید ،بکوشید به ارزش کارهاتوجه کنید .

ــ برای آینده ها چه اختراعاتی رادرنظردارید ؟

ــ آینده هاباشد به جایش.همین اکنون دو مساله" دیگر دهنم رابه خود مشغول ساخته است .

اول اینکه آواز هرانسان ساحه مقناطیسی خاص دارد وازجانبی امواج رادیو و تلویزیون که توسیله چنین قوه حرکت نموده توسط دستگاه" گیرنده اخذ می گردد ، بدین وسیله می خواهم اعلام بدارم آنروز رسیده نی است که به واسطه صدای صاحب خانه رادیو وتلویزیون منزلش ــ به طوراتومات ــ خاموش ویا روشن شود .

دوم آنکه فکرمی کنم نباتات برای نمو ونمود هی خود به انرژی آفتاب باطول موج خاصی ضرورت دارند . بااین اندیشه می توان طول موج تمام نرنبات را از آفتاب جدا کرد ((کاملا" امکان پذیر است)) وبرای همان نوع خاص نبات به کار برد که بدین وسیله میتوان نباتات راخیلی وقت تراز میعاد طبیعی آن به ثمر رساند و ازآن حاصل گرفت .

ــ تلخترین خاطره" زنده گی تان چیست ؟

ــ هرچند تمام زنده گیم گذشته های تلخی است اما دوخاطره ام هرگز فراموش نمی شود .

یکی آنکه درسال ۱۳۴۵ اختراع جدیدی رازیرکارد اشتم ، هرچه سعی و تلاش کردم کسی حاضر نشد تامبلغ دو هزارافغانی برای تکمیل اختراعم قرض بدهد ، وآن اختراع ناتمام ماند .

خاطره" تلخ دیگر اینکه درهمین سال های اخیر(فکرمی کنم سال ۱۳٦۲ بود) خواستم بار دیگر دریك موسسه تخنیکی شامل کارشوم و اختراعات خویش را تولید ودراختیاروطن قرارد هم .

عریضه" ترتیب داده از مقامات ذیصلاح خواهان کمك شدم .

ازیك وزارت به وزارت دیگر، ازیك موسسه به موسسه" دیگر و ازیك شعبه به دیگر شعبه سرگردانم ساختند . میدانید بعد از ٦ ماه سرگردانی کجا شاملم کردند ؟

در دستگاه اقا علی شمس به حیث پروژه شوی .

ازپرای خدا ، شما فکرکنید اپا این تحقیر به علم نیست ، ایا این توهین نیست ؟ من میخواهم اختراعاتم راعملی سازم امابه حیث پروژه شوی شامل کارمی شوم ، کاری که ازدست یك طفل ۱۲ سالهم ساخته است .

خداوندا : غمهای دلم راتو دواکن ، توکه پروردگارهالمیانی.

ــ مخترع اشك هایش‌را با پشت دست چپش پاك کرد ، لبخند تلخی زده گفت : ببخشید ، شمارا جگرخون ساختم .

ــ خواهش میکنم . شاغلی مخترع، شنیده ام که به خارج ازکشور هم سفرکرده اید ، بگویید به کجا وازآنجا چه خاطراتی دارید ؟

ــ بلی ، درسال ۱۳۵٦ نسبت مشکلات اقتصادی به ایران رفتم درشهر تهران به حیث یك کارگرهادی دریك فابریکه" بزرگ شخصی شامل کارشدم .

درجریان کار متوجه شدم کارگران مواد مورد ضرورت راازیك فاصله" دور به شانه نقل می دهند .

باشی مربوطه راگفتم که‌چرا این کارا توسط کرین انجام نمی دهید ؟ او جواب داد :کرینی‌را که درفابریکه داریم سال هاست خراب شده . هرقدرکوشش کردیم ، لایقترین انجینران داخلی وخارجی رابرای ترمیم آن گماشتیم نتیجه نداد ، لذا" ناچارتوسط دست مواد را انتقال بدهیم .

برایش گفتم :من حاضرم آنرا ترمیم کنم .

باشی این حرفم رابه رئیس فابریکه رساند .

رئیس که اورابه نام (علی آغا) یاد میکردند مرابه دفترش خواست . وقتی به سروصدم نگاه کرد ، به خصوص هنگامی که دانست مکتب نخوانده ام وادعای ترمیم کرین راداریم بسیار خنده اش گرفت .

باخنده گفت : علی آغا، عالم خنده، لیکن زیرا مردم افغانستان به کس اجازه نمی دهند بر آنها بخندند ، اگرتوان آن است که کرین را ترمیم کنم اجازه بدهید ورغم آن لطفا" خنده نکنید .

رئیس کمی جدی شد ، معذرت خواسته گفت :

«حالاکه شما حاضرید من حرفی ندارم .

بفرمایید صدیق آغا ، کارتانرا آغازکنید . تمام امکانات فابریکه دراختیارشماست و هرچیز دیگری هم که ضرورت شد بگویید تا" اماده کنم .»

باگرفتن چند کارگروولد تنگ کار، شروع کردم به ترمیم کرینی که انجینران داخلی وخارجی به شمول فرانسوی ها و جرمنی ها مشوره داده بودند که قطعا" قابل ترمیم نیست .

این کرین راکه مدت (۵) سال غیرقابل استفاده مانده بود فقط بعد ازسه روز کار، فعال ساختم .

کارگرمربوط درجای مخصوص قرارگرفته به استفاده ازکرین پرداخت . از رئیس فابریکه تقاضا کردم اجازه بدهد کارم رابالای این کرین ادامه بدهم . او قبول کرد . بعد ازیك هفته تلاش، موفق شدم این کرین را اتومات بسازم، طوری که بدون (کرین کار) خودش مواد را از تحویلخانه میگرفت و برای دستگاه ها تقسیم میکرد .

تمام رهبری وپرسونل فابریکه ازدیدن آن به تعجب افتادند وچشمدید شانرانمی توانستند باورکنند .

بعد ازآن روز رئیس فابریکه باز مرابه دفترش خواسته گفت :

صدیق آغا، اختراعات تو فابریکه مارابه یك فابریکه" بی رقیب مبدل می سازد ، لذا" سراز امروز نصف فابریکه مال توست و نصف آن از من، همچنان بعد ازاین به حیث معاون من مقرراستی به شرطی که به اختراعات خود دوام بدهی .

خبراین کارم درشهر پیچید .

روزبعد دسته" ازخبرنگاران برای مصاحبه آمدند ، پس ازتهیه گزارش و گرفتن عکس رفتند .

بقیه درصفحه (۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدایا نجاتم بده

باهم خواندیم که :

زیبلی پاول هولند دو دلداده و شیفته همدیگر که در شهر وین آلمان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانتیک می اندیشند .

هولند که شغل زورنالیستی دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام ماموریتی قصد سفر به رید و جنیرو مینماید .

زیبلی نگران است که مبادا هولند اسیر دام خوبرویان شود اما هولند برخلاف وعده و میعاد که به عشق آتشینش وفا دار میماند .

وی که در راه سفر به رید وجنیرو در یکی از ایالات کشور دختر کوتاهی را اغفا می گیرند ملول وغمگین وحتی به بستر بیماری می افتد ...

زیبلی خود نیز رابدان ایالت نزد هولند میرساند سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه بدهد .

هولند پس از انجام ماموریت ونه روز اقامت در آن شهر دراه برگشت به وین ، در دسلدورف ویرلین اقامت گزیند .

... او وقتی دوباره نزد زیبلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت . اوکه تحت بازرسی پولیس قرار گرفت ، خواست از دستان وآشنایان زیبلی راز ناپدید شدن راجویا شود .

پاول هولند ، سرانجام بامردی بنام روبرت فریدمن آشنا شد روبرت عکس بنج ایتالوی را بنام های تینوزاد بامن ، همیلیوترنتی ، ماروترلینو ، گیزاری نوفو وکارلوسا میا معرفی کرد .

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرنخ رابدست آورده است .

بانهم دنباله سریال :

ترجمه حسام الدین بروسند

جوابداد :

— اسمش ((هلیلو ترنس)) است .

من تکسی ای را کرایه گرفته ، بسوی هوتل راه افتادم ، بسوی هوتل ((چارلفصل)) برلین ، وآنجا اتاقی را بزیرف نمودم وضمناً ادریس جدید را بسرای اقامتم در فرانکفورت بدست آوردم . در طول راه آدم های زیادی را با ماسک ها ولباسهای فانتیزی شکل دیدم . مردم مونشن پکی ازجشن هایی راکه شبها بایست برپا گردد ، راه انداخته بودند .

منکه اتاقم در طبقه چارم عمارت قرار داشت ، برای رفع کسالت سفر یک دوش داغ گرفتم ، وآنگاه از هال پایین رفته ، در گوشه ای نشستم . چشمانم رابسته وبرای لحظهٔ وارد رویاهای خود شدم . تازه آگاهشده بودم چارمرد از جمع پنج مردی که در جستجوی من بودند ، آلمان راترک کرده بودند . پنجم آن اصلاً پیدایش نبود ومرد پنجمی ((کارلوسامیو)) هنوزهم در روم اقامت داشت . همیلیوترنتی با لعکس باسه نفر دیگر پرواز نموده بود . اینکه چرا ((همیلیو)) از دیگران جدا گشته بود ، به نگرانی وازجانبی برایم سوال برانگیز بود . باخودم میگفتم شاید او هنوز هم در آلمان باشد . ممکن وارد ایتالیا شده باشد ، ممکن تازه وارد قطار راه آهن شده ویاد ریکی از شهر های دیگر آلمان مصروف سفر باشد ، شاید هم در مونشن اقامت داشته ویاهم کجا معلوم که همین اکنون در هوتل ((چارفصل)) اقامت اختیار نموده باشد ... وناگهانی بازهم چشمانم رابستم . گذشته ها در برابر دیده گانم جان گرفتند . کیسار هلنگ مس خواست قدم به قدم مراتعقیب نموده ، یک لحظه هم ازنظر دورنگه ندارد . دلم میخواست بازهم سوپ پولیس بشتابم واطلاعات تازه ای هرگاه موجود باشد کسب بدارم . یک احساس مرموزی برایم آلارم میداد که همیلیوترنتی ممکنست پرده از روی اسرار بردارد ومرا ازجهان ناشناخته به جهان شناسایی که آنجا همه قضایای گنگ زنده گی پرماجرای من روشن گردد ، برگردانند .

زیاد خیالاتی وسوسی شده بودم . باری ترجیح میدادم در برلین بمانم چونکه هنوز روبرت در منزلش بود . به یکباره گی فریادی مرا ازتفکر بیرون آورد :

— آقای هولند ؟

— به ... لی ... بلی !!

پیشخدمت جوانی رامقابلم ایستاده یافتم کمیگفت :

— یک صحبت دور برای شما ... از فرانکفورت درکابین سوم ... بفرمایید !!

— برای من ... ؟؟

سرش راجنبانیده ، باد ستجمعت کابین اشاره نمود :

آنجا جنابعالی !!

درکابین مردی که خودش را ((بالدریان)) — معرفی نمود به انتظار دعوتم کرده ، گفت که لحظهای بعد بایست با آقای ((کالبار)) صحبت کنم .

چند ثانیه بعد این صدا ازگوشی بلند شد : پاول ؟

— بلی ، چه خبر است؟

خدارا شکر که به هوتل بودی ، گمان میبردم در — اولین ماشین شام به هوتل برگردی ، خبری برای تو دارم .

در اثنای صحبت دروازه اتاق راکی گشودم چونکه بوی بوته های شفابخش ((بالدریان)) نزد یک بود از فرط دلتنگی خفه ام نماید .

— تو همیلیوترنتی رامی شناسی .

— بلی ... چرا ؟؟

او اینجا تیلفون کشیده بود : دوساعت قبل گفت میخواهد به هر ترتیبی شده فردا بلا شرط همرایت ببیند .

ابتدا چیزی نگفتم ، نفسم گیر می آمد ، دلهره ای بر قلبروجودم مستولی گشته بود . درهنگام صحبت دیوانه وارچند بار باخود زمزمه کردم :

زیبلی من ، زیبلی قشنگ ، کاش میبودی ...

او ادامه داد : خواهشش را رد مکن ، فردا ساعت ۱۶ حتماً نزد او باش .

— کجا ؟

— در زالسبورگ ،

— کجا ؟؟

در زالسبورگ ، شهری در اطریش ، آدرس را بنویس !!

یک لحظه صبرکن !

با دستان مرتعش ولرزان پنسلی راکه مقابلم گذاشته شده بود ، برداشتم وچیزهایی راکه ((کالبار)) دیکته میکرد ، برمیداشتم :

سوم مشجز عکاسی .

— یادداشت کردی ؟

— هان .

— شماره تیلفون ؟

— تیلفون ندارد . همیلیوزیاد هم ترس ندارد که وقتتر نزد ش برمی ، چونکه صبح اول وقت قبل ازظهر آنجا ست . امید وار استم انگیزه های این سفر برایت مفهوم باشد .

— خواهی نخواهید که ((ترنتی)) درچه مورد پی همرا-

پت صحبت میکند ، پس از صحبت تلفنی پرسیدم :

این گیاه بد بو چگونه بداخل این اتاق آورده شده است؟

چرا ؟

همیطور .

اوگفت : برای زیبلی لوریدونیز این گیاه ، یک گیاه بد رد بخور بود .

فصل دوم

— ۱ —

سه هفته است که در هوتل اما ساد ور اقامت دارم ، اگر دقیق بگویم ۲۲ روز . هوا در وین ملایم گردیده است . مردم مقابل قهوه خانه های روی — جاده ها می نشینند ووقتی آفتاب می تابد ، آنجا داغ میشود ، میتوان گفت که امسال تابستان بسیار وقت آغاز یافته است .

امروز قبل از ظهر دکتور گورتلر خداحافظی کرد . عزیمتش برایم کاملاً غیر منتظره بود . او بطور روتین وبدون آنکه کوچکترین گمانی پیش بیاید ، مرا مورد بازرسی وتفتیش قرار داد که فقط آدمهای زرنگ وبراز هوش میتوانست بدین راز پی ببرد .

گورتلر در حالیکه لوازمش را می بست وبسوی تشناب عجله داشت تا دستانش رابشوید ، گفت :

من باراخیر ، نزد اوبودم آقای هولند !

صبح یک دوست من اینجا آمده بود . به مفهوم واقعی کلمه بگویم یک رفیق دیرین . او دکتورد وتیش داکتروطبیب حاذقی است . او راد رقسمت خودم بسیار دقیق ساختم . گورتلر در حالیکه دستانش را خشک مینمود . تبسم کنان بسویم خیره شد .

وقتی ما صحبت میکردیم از پایین عمارت صدای — زبان گلفروش مند اوما گوشها رانوازش میداد . — آنان سرود پی برای گلها سرمیدادند :

((گل نرگس ، بنفشه های قشنگ ، برای یارشوخ و— شنگ ، دسته به پنج شلینگ .))

دکتور گورتلر از فرط هیجان لبانش رامی جوید و در حالیکه بسوی نقشهای قالین چشم دوخته بود ، با لحن مطمین وآرامی گفت :

هیچ انسانی بدون اعتقاد به چیزی نمیتواند زنده بماند . اعتقاد مایه بقای زندگیست ، بایست به این امر باور داشت .

من حرفی نزدم وهمچنان ساکت بودم . اوگفت : مگر ضحک است یک دانشمند کامل چنین فکر وقضاوتی بکند ... چی ؟؟

باد ستپاچگی گفتم : مطلقاً نه ... هیچ خند ه دار نیست .

خودش اصرار کرد :

خیر ، میدانم که چه آهنگ مضحکی دارد . مادر سالون اپارتمان (سرخ وسفید وطلایی) مقابل هم قرار داشته وبسوی هم نگاه میکرد یم . گورتلر بیوسته بدین فکر میکرد : آدم مجبوراست به چیزی معتقد باشد ....

در پایین صدای : ((گل دسته های بنفشه های قشنگ ، برای یارشوخ وشنگ)) زنان گلفروش هوارامیر نمود ، وهر گلها نغمای آنجا را افگنده بود .

با استفهام گفتم :

... وشما چگونه ... آیا چیزی راکه میتوانید بدان معتقد باشید یافته اید آقای دکتور؟

دکتور بچهره سان آد معای جوان وتنومند سرش را — جنبانیده ، گفت :

من برایت آنرا تعریف میکنم ، شاید زورنالیستان استید ، شاید برایتان دلچسپ واقع شود ، میخواهم بگویم که برای زورنالیست همه چیز دلچسپی می آفریند ...

دکتور با لباس های خوبی ملبس بود . مید انستم که او مرد با منطق وسالمی است . از تجارب کارهای دولتی اش واینکه یکی از جمله اولین هاد روین بود ، پرسیدم منی : میلی به نوشید ن دارید ؟

سرخرا جنبانیده ، بلافاصله پرسید : آیا میدانید ((دهگه فلوریدو)) چگونه دهگه ایست آقای هولند ؟

خیر ،

آنگاه توضیح داد :

((دهگه فلوریدو)) تولید کننده یک چارم حصه صنعت دروین است . آنجا فقط کارگران زنده گی دارند . اهالی آن ناحیه یک شفاخانه اطفال بنا کرده اند .

من در مقابل او ، روی یک چوکی ملایم نشسته بودم .

بدان می اندیشیدم که اود گر برنمیگردد و به اینکه روزهایم در وین بپایان میرسند ....

بایست آنجا راترک میگفتم . دفترم دوباره من خبر داد و وروشن ساخته بود که تاچه مدتی بعد برگردم . من بایست به برازیل میرفتم . دفترم میخواست از — صحتمند ی خود اطلاع بدهم تا زمینهٔ سفرم به برازیل را تدارک ببینند . اما قبل از آنکه وین راترک میگفتم مجبوربودم یک تصمیم بگیرم ، عزیمت . بدون این برگیر تصمیم برایم ممکن نبود .

دکتور که علاقمند طبابت ودرمان انسانهای مریض ورنجور بود باعلاقمندی سخنانش راد نبال کرد :

ایرلیش جراح ورزیده ایست ، درست مثل من ، آقای هولند ! تاتصورتان میشود تصورکنید که او در شفاخانه مطلقاً به تداوی اطفال غریب میپردازد . به تداوی اطفالیکه والدین شان کارگراند . لازمست یکبار این شفاخانه راببینید مدرنترین بیمارستان — شهراست . دکتورد رحالیکه از فرط هیجان وخنده لبانش رارها نمیکرد ، ادامه داد :

دکتورایرلیش ، میتود های خاص خودش را — داشت ... هیچ طفلی ترس از عملیات نداشت . باد ید ن اوهمه طفال خند ید ه واحساس خوشبختی میکردند .

من که اندکی سوم گرم شده بود . آه عمیقی بیرون آوردم :

آخ وزیبلی قشنگ .

گورتلر به صحبتهایش ادامه داد :

یکروز قبل ازآنکه طفلی عملیات شود ، داکتر برایش جشن خوشی وموسیقی رابرپا کرده ، اورابه تهوروهمت واداشته وتحایفی برایش میدهد ، چنانچه روز قبل برای ((لیزل)) و ((هانس)) کوچک ... آیا این برای مریض افتخار نیست؟

بلی آقای هولند .

— هرطفلی راکه اوعملیات میکند ، همانروز ازجا بلند میشود ، چونکه او میداند عملیات برایش سلامتی و شادمانی بارمی آورد .

دکتور به آنانیکه زنده گی خراب دارند و خورا ک خوب وبستر علیحده ، برای استراحت ندارند ، دلسوزی ومحبت عجیبی دارد .

وقتی ما سخن میگفتیم ، فریاد های ((گلدسته های — قشنگ فرگس وبنفشه)) زنان گلفروش طنین خاصی داشت .

پرسیدم : اکنون نزد دکتورایرلیش میروید ؟

— بلی آقای هولند !

— اوکجا زنده گی دارد ؟

— درشفاخانه . اوهمه دراورند ارش را وقف مسکینان نموده ؟

— ازیکسالی که بادکتورایرلیش معرفت دارم ، اورا چنین یافته ام .

او باری دریک خطابه اش سخنی گفته بود که آنرا نمیتوانم هرگز فراموش کنم .

— چی راگفت ؟

— اینکه ، نیکوکاری بهتر ازعشق ومحبت است .

تا آخرین جرعه گیلاسم رانوشیدم . از سه هفته بود که به وین بودم وآنچه را مشاهده کرده بودم ، نوشتم نیت ام پیوسته این بود که حقایق را روی کاغذ بیاورم — بولیس مرابار بار بازجویی نمود . من به پولیس حکایت کردم ، زیبلی راچگونه ازمن گرفتند ، اما من به پولیس درمورد پایان حقیقی زیبلی نتوانستم چیزی بگویم ...

دکتور گورتلر هنگام وداع درحالیکه دستانم را — می فشرد گفت : برایتان زیاد افسوس میخورم . شاید گاهی هوای دیدنم بسرت بزند ، آدرسم ((دوناوا و فیرومار ۳۲۹)) است .

— شما از مشغولیت جد یدتان خواهید نوشت ...

نور آفتاب بداخل سالون میدرخشید وگرد ها در — امتداد آن خط نورانی ، درحال رقصیدن بودند .

دکتورادامه داد :

مردیکه شفاخانهٔ اطفال رارهبری میکند ایرلیش نام دارد . اونسبت بمن به مراتب جوانست ، دکتور والتر ایرلیش .

دفعتاً صدای گورتلر خاموش شد ، اود یگر سکوت اختیار کرده بود .

باآهستگی پرسیدم :

این همانست که شما گزیده ، اید وآیا بدان اعتقاد دارید؟

بازهم سرش را جنبانیده ، افزود :

بلی بلی ، نه گفتم باورواعتقادم به چیزی ، برایتان مضحک مینماید ...

— نه نه .

صدایش آهنگی داشت که باور آدم میشد دکتورا ز آن می شرمد . آرزومیکردم ، کاش صدایش به قیافه اش میخواند . میخواستم کاری کم که اومیکند ، فکری کنم مثل او . بی اختیار بلند شد ، به الماری ، جا بیکبوتل ویسکی قرار داشت ، دست بردم . یک بوتل زیبون ویک یخدانی نقره راخدمه فرانسمن ، آنجانهاده بود .

پیکی رابرایم آماده کردم . آندم ، دیگر به هیچ چیزی نمی اندیشدم جزبه زیبلی ...

جای زخم پایین قلبم درد میکرد ، به یاد زیبلی بودم به اینکه اود یگرنتاً مرده باشد وبه جهان دیگر سفرنموده ، نابود شده واکنون در قبر آرمیده ...

نـــــه ؟؟

اوکه چشمان بیرش برق میزد گفت :

من دروزنه گی ابد آخود راچنین خوشبخت وراضی احساس ننموده بودم .

او اکنون دیگر رفته است . من تنها استم . مجدداً کاربامانشین تحریر م نشسته وبه زیبلی فکر میکنم ، به زیبلی ، تنها به او ... چیزی که میتوان بدان باور داشت ، اما میتوان اجازه داشت باورکرد ؟

من بایستی بیشتر بنویسم . فرصت بیشتر هم ندارم ، آنجا درفرانکفورت انتظارم رامیکشند . آنها میخواهند مرابه برازیل بفرستند . من بایست همیشه ودرهرکجا د نبال حوادث وخبرها باشم وحوادث را د نبال کنم چونکه خبرنگار استم وشغلم همین است وهم ناگزیراستم حقیقت نویس باشم ، حقایق را بیابم ، حتی حقایق مرگ زیبلی لوریدو را باید گزارش بدهم ... اما باید وفقط حقایق را ، باید بد نبال دریافت حقایق باشم .

من میخواهم بنویسم . اینراکه چه واقع شد ، نباید سکوت بمانم و ...

— ۲ —

یکروز پس از آنکه من درمونشن بودم ، دوباره شهر — رابه استقامت زالسبورگ ترک گفتم . قطار سریع السیر

را ساعت ۱۴ و ۳۰ دقیقه گرفتم . قطار کاملاً خالی بود ... شعر در زیر لحاف سپید برف پنهان بود . درچمن جهان براز درد جرح میزد ، درست مثل صفحه گرامفونوم . آفتاب در پایین میتابید ، تاد و ساعت بایست من نزد همیلیوترنتی میبودم وبرای اینکه طولانی بودن سفر اد یتم نکند به مطالعه روزنامه پرداختم . بالاخره خسته شده ، روزنامه را آنسو برتاب و بروز زمستانی که برف زیرنور آفتاب برق میزد نگریستم .

درسرزمین کوهستانی زالسبورگ به غبار سیاه و تاریک برشهر فرود آمده بود که بزودی هوای آنجا رابه تاریکی مبدل ساخت . تاحدی که بسیار مناظر موجودات قابل شناخت نبود ند . من درسط واگون خود ایستادم وازشیشه بیرون راوراند ازکردم . عقب ما درچهره ((شیم)) هنوز هم آفتاب میدرخشید . در مقابل ملد رجنوب ، هنوز شب جامهٔ سیاهش را بر — نه چیده بود وهنگامی که سوار قطارشدم باد ضعیف ازجانب شرق میوزید .

باغرود آمدن از قطار ، درجستجوی یک تکسی شدم ولیکن نیافتم . یک جوالی برایم گفت که تکسی پیدا میکند ، اما ازوی هم درکی نشد . سرانجام د مدقیقه بعد واگون غرازه ونهایت کهنه ای آنجا ظاهرگشت رانند ه آن که جدی وخشمگین بنظر میرسید :

— کجا ؟؟

ادامه دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسرار قتل اندیرا گاندی

بقیه از صفحه (۱۷)

ساعت ۸ بجه و ۹ دقیقه بیانت سنگ افسر پولیس اقامتگاه صدراعظم شروع به نوکریوالی کرد همه چیز مطابق پلان پیش میرود. بیانت سنگ باید از طرف شب نوکریوال میشد. اما جال نریان ـ ستاده شده و باور میکند که گویا خانم بیانت سنگ شب از پنجاب می آید وحاضر میشود با بیانت سنگ نوکریوالی خود را تبدیل کند. بیانت سنگ کاربین اتومات خود را آماده ساخته ودرجای معین کنار جاده، کم عرض سفالتی که اتاق نشیمن را با اتاق ملاقات وصل میکند قرار میگیرد. بالبیر ـ سنگ آمر نوکریوال همه چیز را به صورت درست محاسبه نموده بود وحتی پروگرام صبحانه اندرا گاندي را نیز قبلاً مورد توجه قرار داده بود. کارها طبق پلان که آنها یکشب قبل برای دفعه آخر بررسی کرده بودند پیش میرفت. بالبیر سنگ، یک حقیقی است که بخاطر مذهب خود برای هرنوع قربانی آماده است.

بالبیر سنگ هفته قبل یعنی ۲۴ ـ اکتوبر بیانت وستفانت را بمعبد سکها که در ناحیه ۴ مناطق را ـ کریشنا درد هلی موقعیت دارد ـ میبرد وآخرین سوگند خود را به خاطر گرفتن انتقام ازکسانیکه به معبد طلایی اهانت نموده اند میخورند. کیخار سنگ نیز با آنها بود. او نیز سک بابند است که برای آنها چنین گفته بود :

((برادرها ! هم کیشان کمدولت آنها را بنام افراطیون یاد میکند مثل حیوانات وحشی از معبد طلایی کشیده شدند ومیگویند که دولت مذهب ما را توهین کرده است. این را باور کنید. ـ اندرا گاندي بالای یگانه معبد مذهبی ما تجاوز نمود. آیا این ستمگري نسبت به سکها نیست؟ اندرا گاندي باید بمیرد)) با بیاد آوردن این گفتار کیخار ـ سنگ و بیانت دست راست خود را به ماشه تفنگچه نزدیک میسازد. دروازه خانه نشیمن باز میشود واندرا گاندي از اتاق می برآید گامی میگذارد. بعداً می ایستد آفتاب بیرحمانه می تابید. به عقب وي رامیش دایال محافظ شخصی وي برون می آید. ـ ستفانت سنگ همه آنها را از ساحه ۱۰۰ متري میبیند وباخود میاندیشد : امید است که رامیش دایال در پیشروي گاندي حرکت نکند تا هدف پنهان نشود. مگر امکان دارد که گاندي لباس زرهی به تن کرده باشد ؟ خصوصاً در این حالت در اقامتگاه شخصی خود ؟ غیرممکن است، اندرا گاندي نیمه راه رابین دو خانه را بپیموده و ـ همینکه نزدیک ستفانت قرار میگیرد تبسمی میکند. ستفانت سنگ به طرف ساعت خود نگاه میکند ۹ بجه و ۱۰ دقیقه است. درهمین وقت بیانت سنگ با تفنگچه دست داشته پنج بار بالاي اندرا گاندي فیر میکند ((شما چه میکنید!)) گاندي فریاد برآورده به جهت راست به زمین خورد مگر کلمات او را ضربه کاربین اتومات چپ ساخت. ـ ستفانت سنگ ۲۵ فیر بالاي زن که قبلاً به زمین افتاده بود میکند. و سلاح دست داشته خود را می ـ اندازد. درهمین وقت محافظین اقامتگاه آنها را محاصره نموده و در آنجا بیانت سنگ مقاومت نشان میدهد که درنتیجه زخم میبرد او هردوي آنها را دستگیر مینمایند. ـ داکتر شخصی صدراعظم خود را به محل حادثه رسانیده، بعد از شمار نمودن نبض او شروع به مالش نمودن جسم وي میکند. ازخانه نشیمن سونیا خانم راجیف گاندي خود را به محل میرساند. جسد برخون ـ اندرا گاندي را به قصد شفاخانه در سیت عقبی موتر قرار میدهند. موتر با سرعت زیاد خود را از کوتاه ترین راه به انستیتوت علمی طبی هند وستان میرساند. ساعت ۹ بجه و ۲۱ ـ دقیقه سونیا با راجیف گاندي که در بمبئی بود از طریق تیلفون تماس میگیرد. همچنان بوزارت خارجه اخبار میگردد تا رئیس جمهور زیل سنگ که درخارج بود به کشور باز گردد. ساعت ۹ بجه و ۴۶ دقیقه جراح در اتاق عملیات که در منزل سوم انستیتوت قرار داشت ـ اولین مرمی را از جسم صدراعظم بیرون کرد. بعد ۱۰ مرمی دیگر را. ابراث تنفس مصنوعی را فعال و انتقال خون را در بدن آغاز ـ کردند. ساعت ۱۰ بجه قبل از ظهر رادیوي هند اخبار سوء ـ قصد به جان اندرا گاندي را پخش نمود. نطاق گفت که اندرا گاندي در حالت کوما قرار دارد. وبالاخره ساعت ۱۰ و ۱۴ دقیقه مرگ کلینیکی فرارسید. داکترها هنوزهم یکنیم ساعت بالاي جسم اندرا ـ گاندي که زنده گی اش را وقف مبارزه براي جهان بهتر و علیه خطر جنگ ذروي و به خاطر یک هند متحد، نیرومند ومستقل ساخته بود کوشش کردند تا باشد که دوباره به هوش بیاید اما خانم گاندي به خواب ابدي فرو رفته بود.

از مطالب ارسالی شما

انواع عشق

۱ ـ عشق به موجود رویایی کسانی که در گیر این نوع عشق میگردند نا ـ خود آگاه از سالهاي بیشتر عاشق شخصی در رویاهاي خود بوده اند.

۲ ـ عشق هاي ناکامانی ـ در این نوع عشق هیچگونه حساب و کتاب وقاعده وجود ندارد و مانند باد میگذرد، وبرگشت ندارد.

۳ ـ عشق هاي توأم با سازش و پیوستگی طرفین ـ در این نوع عشق انباشته شدن علایق و ـ همبستگی واحساسات عاشق و ـ معشوق تا حد اعلاي جدایی نا ـ پذیري مشاهده میشود.

۴ ـ عشق جنون آمیز توام با شیدایی مفرط ـ این عشق ـ انباشته از حسادت، عدم اعتماد وعذاب دایم براي دو طرف است

۵ ـ عشق توأم با فداکاري ـ این نوع عشق توأم با فداکاري یکی از جانبین میباشد. زیرا درگیر شوندگان این عشق عقیده دارند که کسیکه عاشق است باید براحتی از تمام زندگی گذشته و آنرا به طرف مقابل هدیه دهند.

ارسالی روزولا ((سیاس)) و شکیبا ((زارع))

نگاهها واندیشه ها

میگویند :

مرد جوانی که به دختري نگاه میکند، امیدوار است. مرد میانه سالی که به دختري نگاه میکند نقشه میریزد. مرد پیري که به دختري نگاه میکند فقط چشم چرانی میکند.

ارسالی نفیسه رحیمی

زن از نگاه روزنامه نگار

۱ ـ زن پرحرف ـ رایورتاژ

۲ ـ زن خشمگین ـ صفحه حوادث

۳ ـ زن شیکپوش ـ الگوي مد ضمیمه

۴ ـ زن حریص ـ نیازمند یهاي عمومی.

۵ ـ زن مبتکر ـ سرمقاله !

۶ ـ زن ولخرج ـ صفحه اقتصادي

۷ ـ زن غرغري ـ صفحه ترحیم وتسلیت

۸ ـ زن پیر ـ صفحه فکاهی

۹ ـ دختر جوان وزیبا ـ طنز

۱۰ ـ دختر مد روز ـ دختر شایسته !

ارسالی مونس تنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

که ماشوم پـــــه اوبوکی ...

د (۴۳) مخ پاتې

د لومړۍ ورځوخخه دغه خپرکوچنی د ژوند د فعال طرزاوفعالیت سره عادت نیسی . اویه خپله زیرکی د حرکاتواوعاداتوپه تمرکزاوهماهنګی ټول چاپیریال چې دې ورسره پیوند لري ،حیرانوي .

هغه څه چې تراوسه نه معلوم شوي:

اویه دې باور نه ورځ تی خوره ماشومان هم کولی شی لامبو ووهی . خود نوي زیږید لی ماشوم د لامبووهنې د پیرابلمونه لاتراوسه ناحله پاتې دي . دلته په دې برخه کې داسې سوال رامنځته کیږي چې که ماشوم نه پوهیږي داچې دروسته له زیږیدنې یې له اوبوسره عادت شي ؛ بلکې کله نه ماشوم په اوبوکې وزیږول شي . اوسمه لاسه لهپوسمنډ ړ(مور) ځنې بل سمندري محیط ته د وچې پرځای ورګډ شي . څه به پیښ شي . اویه څه شي باندې په زیږمه شوي انرژي او قوه مصرف شي . خرنګه به دغه د بحرکوچنی . په داسې حال کې چې د هیڅ باور نه باندې ښکوزار اوضربې سره مخامخ کیږي . د ژوند دا نه ټول چاپیریال یې هم د مورنۍ تاتوبې په خیر دي . د ژوند دا نه شرایط یې هم ۳ـ۴ـ ځلې اقتصادي دي . خرنګه ودې اوتکامل وکړي . خرنګه دې چې ناکلې تجربه او ازمینه ساده کارنه دي اود دې لهپاره خونومورې مورته یکاردي چې ځان اوبوته ورسوي . مګرزیږید نه دې بوخې اود یوې مورله پاره یوسخت اود رد ونکی حالت دي . د زیږیدنې سایکلوجیکي پروسه په اوبواوهغه هم په بحرکې د ویرې سره کوم چې د خمڼیوموجود اتویه وجود کې ځای لري نه مخامخ کیږي . ګڼ شمیرتجربې شتمني دي . کله چې یې هغه موجودات . کوم چې په جدي توګه د وچې د ژوندانه د طرزله مخې خپل ژوند پرمخ بیایی . په جبري توګه اوبوته ورګډ یږي وته اړ ویستل شوي دي خپل ژوند ته لاسه ورکړي . هغه ژرلرونکی حیوانات که چیرته په جبري توګه په اوبوکې غوته شوي وي اوبیاوچې ته راوکښل شي . دوی د محل لیدل شوي چې راتلونکی نسل یې تغیرخوړلی دي . د نمونې په توګه که چرګ اویا فیل مرغۍ په جبري توګه په اوبوکې ومنډل شي . د هګیود اچولوتوانایی د لاسه ورکوي .

د عصابو ضعف . روحي خړپړتیا . د مافي نارغې . مړینه ... داټول د طبعیت د منع شوي اوترلسې شوي چاپیریال څخه د سرغړونې نتیجه ده . او سره له دې چې دغه بند یز یوخاص محافظوي خصوصیت . چې د بحریه خلاف دي . لري .

سره د دې چې د اوبومحیط زموږ له ژوند انه سره یوڅه جوړ یدونکی خصوصیت لري . خود دې سره سره هم دوه کاله د مخه د تورې بحیرې په غاړه د اناپ استراحتي ښارګوتی ته نږدې یولړ ازمویني او تجربې ((په بحیره کې نویزیږیدلی ماشومان اود فینوسره د دوې ډاریکی)) ترعنوان لاندې ترسره شوي .

ولی د د لفینوپه موجود یت کې د مینډ ووپره د خپلواولادونوپه هکله له مناځه ځې . ځوانومینډ وپرته له هرډول تیاري نه د خپلوتی خورو ماشومانوسره د د لفینوسره خواپه خواالامبووهله . همدا خپرکوچنیانو هم پرته له مینډ وپه ډاډه زړه غوتې خوړې اولامبوپی وهله . په دې هم پرسیره ځې خوره . میاشتنۍ کلنی کوچنیان د بحریه اوبوکی د د لفینوپه موجود یت کې بیدیدل . د هغوي خوب ارام او ژوړ . ټول عالمان په یوه نظراوعقیده وي او دي . چې د د لفینوپیولوژیکي ـ میدان د بحري فضاپه مخه کې د هرډول خطراحساسرلـــه مناځه وړي .

ولی تراوسه پورې دغه سوال ځواب یوه ستونزه ده . اویخپله ځنې لویان حتی ولی نن ورځ د سپیو ځنې ډارلري . په داسې حال کې چې کمکی ماشومان له هغوي ځنې هیڅ ډارنه احساسوي . ښایی دغه انګیرنه چې د کوچنیانوپه غوږ ونوکی وایی . چې د سپی اوهمداخیرد د لفینوسره پوځای د ښمن نشی کولی ووسیږي ماد یوي دوه اونیزې نجلۍ کاتیا سره د اوبولاندې غوتی وهلی . ـ چې د معمول په خیرد وود لفینو هم زموږ ترخنګ لامبووهله . موږ ته اوس دا یوه عادي او معمولی خبره وه . دغه ټکی ایګزجارلو ـ فسکی خرګند کړ . اوخپلوخبروته یې داسې دوام ورکړ : په دې خاطرموږ یوه اویل ته هیڅ ډول پاملرنه نه راوړله . اوزه داسې فکرکوم . هغه کوچنیان چې د ـ زیږید وورسته سمدلاسه پـــه اوبوکی واتع شی د لویانوپه نسبت یې د هوا اوتنفس پرته په اوبوکـــی د ننه د زغم اومقاومت توانایـــی خوچنده زیاتـــه ده . خوپه هر صورت ماتل هغه شیبه او لحظه کله چې کوچنی د ساه کښلو لـــه پاره د اوبو څخه وتلوته اړ کیږي احساس کړي . د اخیرتجارب او ازموینې دوه لسیزې دي . چـــې ترسره کیږي د اعمل هم زه یو ـ هیدم چې کله لازمه ده . چې د نجلۍ سره د اوبولـه تله راووځو . ټول هغه څه چې وروسته پیښ شول . د سترګوپه رپ کې تیرشول د لفینو په موږ باندې خپلو تولو حرکاتوپه هماهنګی سره پرېږدو وکړ چې یې کله ناکله هغوي وښایی . هغـــوي زه د کاتیا ځنـــی البته نه په تجاوزکارانه ډول بلکې په احساساتی اوعاطفوي ډول ځانله کړم . یوه په ډیره پیړه ســـره کوچنۍ د اوبوسره پوري وا هـــه مګرد لفین په دې نه پـــوهیدل چې زه بل څه غواړم وکړم .

ـ ښایی د د لفینولـه پاره د اوبوپـه تل کې د ماشوم سره لوبه په زړه ـ پورې نه وه . د جارکوفسکی ځنـــی پوښتنه وشوه .

ـ ښایی همداسې وي . خود ایـــو انساني منطق اوتسلسل دي . او هغوي خود لفین دي ....

ـ اوکه ناپیړه هغوي د کوچنی نـــه د کوم ډاراوخطرد احساس خبـــر خیورکـــړي ؟ .

ـ داهم دامکان نه لیږي نده .. اوکه داسې څه پیښ شي . هغوي خوزموږ د ماشومانوسره نزدي ـ اړ یکی لري . چې موږ لویان د دغو اړ یکو د لید وځنې محرومیږو اونشـــو کولی هغـــه ووینو . په توره بحیره کې ازموینې بل هدف هم لاره : نه یواځې داچې ماشومان باید د اوبولـه چاپیریال اود لفینوســـره عادت اواشنایی پیدا کړي بلکـــې باید یخپله میندوته دا زاړم او ډاډه زړه زمینه مساعده شي اوهغوي په دې باندې باوري شي چې د چاپیریال په مخکښی هرډول ډاډ ر د له مناځه وړ لوړدي اوکه پـــه رښتیا سره په اخره اندازه د هغـــه له مناځه وړ ل ممکن وي . هغـــه وخت بلـه تجربه هم ممکنه ده . کومه چې تراوسه پورې په نړۍ کې نه‌وه ترسره شوي . اوهغـــه د کوچنـــی زیږ د نه په اوبوکی د د لفینوســـه خواکی ده .

رښتیاده . چې نن ورځ د دې ـ تصورډیرګران دي . چې خرنګه بـــه ارګانیزم د هغو شرایطو لاندې . کله چې یوکوچنی په نړۍ کې د ـ یوه بحري چاپیریال (مور) ـ ځنې بل بحري چاپیریال تـــه وړپورې وځی . وده اوتکامل وکړي . په دې برسیره د دې تصوراواتکـــل هم ګران دي ؛ چې په خپلـــه انسان دي وکولی شي په داسې هلوځلوسره پوره کړي چې پـــه نتیجه کې یخپله خپل بدلون او تحول کې تغییراولی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه ۲۱

افکار عامه و ...

میگردد و در افزایش ایجاد سرطان نقش دارند ، در اکثر کشورهای غربی قوانین ومقرراتی راوضع کرده اند که استفاده مداوم ازروشهای تولیدی همچومحصولات یا محصولات متم وفرعی آن که زمینه ابتلاء کارگران فابریکات رابه نحوی ازانحاء به سرطان فراهم میسازد ، ممنوع قرار داده شده است.

محققین محاسبه کرده اند که دود سگرت های انگلیسی وامریکائی می تواند ٤ یونت گرام ماده ٥ (3/4 benzopyrene) رادرهر ۱۰۰ دانه سگرت تولید کند درحالیکه این رقم درسگرت های فرانسوی به ٦ یونت گرام ودرسائر سگرت هابه ۱۱ یونت گرام افزایش می یابد . این ماده ومواد مشابه کیمیاوی آن است که درتولید سرطان نقش عمده رابازی میکند .

یك سلسله تحقیقات دلچسپ درایالات متحده امریکا انگلستان وممالك سکندنویائی بعمل آمده است. بقایای سگرت که درجاده هابدور انداخته شده جمع آوری گردید وطول آنهااندازه شد . طول وسطی این ته مانده های سگرت درایالات متحده به ۳۰ ملی متر رسید درانگلستان این رقم به ۱۸ ملی متر ودرممالك سکند نویائی به ۱۲ ملی متر ثابت آمد .

به همین ارتباط دلچسپ است بدانیم که فریکونسی مرگ ومیر ازناحیه سرطان ریه درانگلستان دوچند ایالات متحده امریکا ودرحدود ۲۰ فیصد کمتر ازکشورهای سکند نویائی میباشد . سرطان ریه بیشتر درکشورهای وجود دارد که سگرت راتا انجام آن دود میکنند وقوع سرطان ریه درمعتادین سگرت نسبت به معتادین سیگاروپایپ بمراتب بیشتراست. ازلابلای تحقیقات چنین برمی آید که (۹۰) تا (۹۸) فیصد معتادین سگرت دود سگرت رااستنشاق میکنند . درقسمت معتادین سیگاروپایپ این رقم به ٥ الی ۱۵ فیصد کاهش می یابد . ازلابلای این حقایق خود تانمی توانید نتیجه گیری نمایید . بااتکابه مطالعات ۴۰٫۰۰۰ دوکتوران برتانوی کمپنی دال ایند هیل چنین دریافت: آنانیکه روزانه ۲۵ دانه سگرت دود میکنند ٤۰ مراتبه بیشتر ازکسانیکه به سگرت اعتیاد ندارند درمعرض خطر ابتلا سرطان ریه قرار گرفته اند . درسال ۱۹۱۵ درانگلستان درهر ۱۰۰٫۰۰۰ مرد ، (۱٫٥) نفرآنها دراثرابتلا به سرطان ریه مرده اند . درسال ۱۹۵۵ ، این رقم به (٦۱) نفر در هر (۱۰۰٫۰۰۰) بالارفته است . بخوبی می توان دید که درطول ٤۰ سال یك افزایش (٤۰) مراتبه وجود داشته است. این ارقام کاملاً متناسب باافزایش معتادین سگرت درانگلستان درطول مدت متذکره بوده است . درطول سال گذشته درایالات متحده امریکا این رقم باضریب (۸) بالارفته است . تحلیل احصائیه های صحی (۲۰۰٫۰۰۰) نفر (اساساً سربازان دوران جنگ) دارنده بالیسی بیمه حیات دولت امریکانشان میدهد که سرعت مرگ ومیر ناشی ازسرطان ریه درمعتادین سگرت (۱۰) برابر بیشتر ازکسانیست که به سگرت اعتیاد ندارند .

هم چنان درمیان معتادین سگرت وقوع حادثات بیماری های دیگر ریه، اختلالات قلبی زخم های معده وناراحتی های جگربمراتب بیشتر بوده است .

درد نمارك، سرعت افزایش مرگ ومیرناشی ازسرطان ریه نهایت زیاد بوده وتحقیقاتی که درزمینه بعمل آمده بوضاحت نشان میدهد که ۷۸ فیصد تمام جوانان بالغ درآنکشور به این بیماری مبتلا شده اند ، ولی اغلباً گروه معتادین سگرت استدلال میکنند که افزایش درسرطان ریه را می توان نتیجه افزایش دود فابریکات درهوای مناطق صنعتی آنکشور دانست.

کارمندان اداره تحقیقاتی محروقات لندن آلوده گی هوا را بادود وگاز ذغال درتعدادی از شهرهای انگلستان ودنمارك مورد تحلیل وارزیابی قرارداده اند . ماده کیمیاوی (4/3 benzopyrene) به غلظت ٤٥ر۰ یونت گرام در تابستان و٤٥ر۱ یونت گرام در موسم زمستان درهرصد مترمکعب هوای کوین هاگن دریافت شده است. این رقم نسبت به آنچه که درشهرهای ایالتی انگلستان دریافت شده کمتروهمچنان نسبت به لندن بمراتب کمتر بوده است ولی کثرت وقوع سرطان ریه درکوین هاگن نسبت به لندن هر چند که آلوده گی هوا کمتر بوده، بیشتر وجود داشته که بدین ملحوظ ، آلوده گی هوا نیزبصورت حتم درروشد وتوسعه سرطان ریه تاثیر زیادی داشته است.

اعتیاد به سگرت واقعاً جرم نهایت بزرگ است :

باسروی بیش از ۳۰۰۰ طفل تحقیقات درباره عادت کشیدن سگرت درکودکان مکاتب دنمارك نشان داد که ٤۰٪ پسرها ونیم دختران معتاد به سگرت اند. (٤۰) فیصد بچه ها عادت سگرت کشیدن رادرسن ۹ سالگی آغاز کرده اند وبدین ترتیب

بقیه از صفحه ۵۳

درد دل میناکشی

«وبعد از یك مکث کوتاه» ، شمرده میگوید : بعقیده من یك هنرمند باید ازعمق دل واحساس، آگاهانه و ملموسانه نقش خود را ایفا کند .

شانس من دراین محدوده استفاده نعاده های اصیل وموزون رقص های کلاسیك درتمثیل است. چه در رقص های کلاسیك هرحرکت وژست معنا داده ومطلب خاصی را میرساند که رقاصه باید آنرا ارایه دهد بدون تردید درتمثیل هم این عینیت موجود است که هنرمند باید آنرا کشف کند وحالی نماید . من به اینطریق نقش های خود را بازتاب می دهم که توفیق مرا تضمین می نماید .

– آرزودارم درمورد هنرهای شما معلوماتی برای خوانندگان مجله تهیه نمایم .

«روی این ملاحظه چرخی بحیث من روی دوهنر پیشه بیشترمتکی است یکی ((امیتابحچن)) که در فلم ((شعشاه)) ودیگر نن ((ونود کهنه)) که بااودرفلم های ((سیته میوحیتی)) و((هم سگل)) همکاری بوده ، لطفاً درمورد این دو هنرمند قدری صحبت کنید :

میناکشی گفت : ((امیتابحن)) هنرمند چیره دست وتوانا است. کار هنری باالطف آموزنده است. درفلم ((شعشاه)) همه روز در ((سیت فلم)) برایم گلدسته می آورد ومیگفت: امیدوارم که رشتکار ماجون گل های لطیف وخوش رایحه باشید .

خوشبختانه این آرزو برآورده شد و((شعشاه)) یکی ازفلم های پر سروصدا وپول آور آب درآمد واستعداد مرا درخنده های هنری بگوش جلوه داد ومرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبارزه علیه اعتیاد سگرت در اطفال مکتب رو در بسیاری از کشورها سازمان داده شده است.

در سال ۱۹۵۸ در ایندنبورگ با مصرف (۵۰،۰۰۰) پوند سترلنگ در سازماندهی مبارزه علیه سگرت بوضاحت نشان داده شد که تبلیغات چندان موثر نبوده وازلا بلای ارزیابی های بعدی چنین استنباط شد که:

– در تعداد معتادین سگرت کاهشی رخ نداده است.

– در تناسب معتادین قوی ومتوسط تغییری بوجود نیامده است.

– سطح آگاهی جوانان در ارتباط به درک این نظر که سگرت در رشد وانکشاف سرطان ریه عامل بس مهمی بوده، چندان ارتقاء نکرده است.

یگانه کار مثبتی که در زمینه انجام یافته همانا تحریک افکار عامه بود علیه جوانانیکه به سگرت پناه می برند. کمیته مسئول برگزاری این کامپاین تبلیغاتی راپور داد که تبلیغات طویل المدت در زمینه سازمان داده شود واطلاعات همیشگی ودایمی در مورد برای کودکان مکتب رو ونسل جوان فراهم گردد.

در لابراتوارهای مختلف در سراسر جهان دانشمندان معروف این امر اند تا بمنظور کاهش یا برطرف ساختن مواد مضره موجود در دود سگرت تغییری راد رخواص کیمیاوی وفزیکی تنباکو بوجود بیاورند.

احصائیه های ثبت شده در مورد افزایش وقایع سرطان ریه در شهرهای اروپائی در طول ۱۰ – ۱۲ سال بعد بوضاحت نشان دادکه این افزایش با ایجاد شهر ها متوازن بوده وهمین موضوع در مناطق دهاتی بانفوس پراگنده نیز صدق میکند. این گراف دقیقاً افزایش در معتادین سگرت را – بالترتیب در شهرهای بزرگ، شهر های خورد ومناطق دهاتی نشان میدهد.

اعتیاد به سگرت از قدرت غشای مخاطی برای پاک کردن خودش جلوگیری نموده وبدین لحاظ رابطه بسیار نزدیک بین مواد کیمیاوی مولد سرطان وغشای مخاطی برقرار میشود. این واقعیت که سرطان ریه در میان افراد یکه به سگرت عادت ندارند – ولو اینکه نادر هم است نیز وجود داشته، نشاندهنده این امر است که عوامل سببی دیگری که تا اندازه ای مجهول اند در بروز سرطان بی تاثیر نمی باشند مانند مرکبات ارسینک و.. اکثر مواد صنعتی وتولیدی مولد سرطان شامل این کته گوری بوده که این خود بمراتب خطرناکتر است زیراتاثیرات سوء آن برای سالهای زیاد آشکار نمیشود.

در سوی موفقیت نشاند.

در خصوص ((وتود کهنه)) این هنرمند انسان نهایت ظریف پاک دل ووسیع الصدر است. با همکاران خود توجه ودلسوزی داشته برای بهتر شدن کارهای شان مشوره های دوستانه خود را مضایقه نمی کند.

او هنرمند پر تلاش بوده برای کار بهتر صادقانه قدم برمیدارد.

((میناکشی)) در برابر آخرین سوال این مصاحبه در خصوص تهیه فلم های آموزنده وانتباه دهنده چنین توضیح کرد:

سینما به شکل مدرسه را باید داشته باشد ونه گمراه کننده وانحراف دهنده باشد. فلم ها باید آگنده از مطالب اخلاقی توام با کیفیت هنری باشند. رویهمرفته فلم های راکه این اواخر بکار دارد از دیدگاه فلم های اخلاقی واجتماعی بوده وبه جهات آموزشی وانتباهی آن توجه خاصی مبذول شده است. سپس لبخندی زده اضافه کرد: فکر میکنم از ((کوه برف)) بیشتر ازاین نشاید. امید است برف های آب شده بتواند اذهان تاریک ماجراجویان مطبوعات ما را شستشو کند.

بقیه از صفحه ۲۱

بربادرفته

میناراد دوباره به خانه می آورند وآرامش گذشته را بازمی یابد. اما خاطره آنروزهای سخت را – فراموش نمیکند. انسان همیشه دو چیز را بیاد میسپارد. بهترین وبدترین را. ماه ها سپری میشود ومیناباگذشت زمان رشد میکند به کارهای خانه میپردازد، دست مادر را سپید میکند، یک روز که خانه را جاروب میکرد، مامایش به خانه میآید وباعالمی ازخوشحالی میگوید:

– واه، واه نام خدا دخترم جوان شده، حالا میتواند، خانه را هم جاروب کند.

میناباشنیدن مامایش جاروب را رها میکند وبه سویش میرود، مامایش گونه های اورا میبوسد وباد ست خرمن موهایش را نوازش داده – میگوید:

– چطور است دخترم حالا آرام هستی؟

– بلی ماماجان...

میناوقتی که مامایش میرود در – اندیشه میشود که چرا همیشه او را دخترم خطاب میکند؟ چرا وقتی مرا میبوسد چشمانش پراشک میشود چرا مانند به همیشه مرا نوازش میدهد؟ و چراهای دیگر ذهنش را برمیکند، میخواهد به این چرا های خود پاسخ بیابد، یک روز که در خانه تنها نشسته است، به عکس گرد گرفته روی دیوار می اندیشد، او در این مدت به این عکس نیز نیندیشیده بود، همیشه از کنار آن با نگاه های سرسری میگذشت اما حالا که یکباره به فکر این عکس می افتد، چنان به عکس دقیق میشود انگار درون آنرا میکاود، میخواهد بداند، این عکس که سالهاست بردیوار اویزان است از کی است، چه شده امروز که به یاد آن افتاده است؟ چرا این عکس در دل او غوغایی برپا کرده است؟ مثلیکه این عکس با او سخن میگوید واورا به سوی خود فرامیخواند. ایکاش هرگز به این تمثال بیجان نمی اندیشید. مثلیکه سرنوشتش اورا به سوی خود فرا میخواند، اگر امید انست که این عکس او را در لابلای امواج زندگی می پیچید، اگر امید انست که این عکس او را در بحر بیکران زندگی به سوی گرداب میبرد، شاید هرگز به آن نمی اندیشید. اما چه سود که هیچکس طومار سرنوشت خود را باز نکرده است ونمیتواند که بازکند، ومیناهم چنین بود و – ناخود آگاه به سوی سرنوشت شوم خویش کشانیده می شد. در عالم خیال به این عکس می اندیشید که ناگاه صدای مادرش اورا به خود میاورد:

– چی میکنی دخترم، به فکر چی استی؟

– هیچی مادر!

مادر این عکس از کیست؟

ایکاش که نمی پرسید، و مادر به جای پاسخ به سوی میناگاه میکند که چرا با این همه گذشت سالها، امروز به فکر این عکس افتاده است. میناتکرار میکند:

– چرا مادر نمیگوی که این عکس از کیست؟

بقیه در صفحه ۸۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

کباب یا شوربا؟

تفتیشی برای بازدید به یکی از دیوانه خانه ها رفت، درضمن دیدار با دیوانه‌ٔ برخورد کرد که از هرنگاه عاقل به نظرمی آمد.
تفتیس‌که هیچ نوع جنونی‌را در او نمی‌دید، باتعجب پرسید:
چرا شمارا اینجاآورده اند؟
دیوانه جواب داد:
برای اینکه من بوت نیم ساق رانسبت به بوت ساقدار دوست دارم.
تفتیس با ناراحتی گفت:
اینکه دلیل دیوانگی نیست، من هم بوت نیم ساق راخوش دارم.
درین موقع دیوانه دستهای خود را باخوشحالی به هم مالیده گفت:
اوه... چقدرخوب، امانگفتید شما آنراکباب کرده دوست دارید یابه شکل شوربا؟

ارسالی: ویدا علی

نقال مشهور

دریک صنف یک شاگرد لایق ویک شاگرد تنبل بود.
درشروع امتحان معلم به شاگرد تنبل به لایق گفت:
فردا برایم نقل بدهی.
شاگرد لایق گفت:
خوب، پس هرچه من گفتم تو هم بگو.
روز امتحان فرا رسید.
معلم ازشاگرد لایق سوال کرد:
ـ کتاب مادر از کیست؟
ـ از ماکسیم گورکی.
ـ امان الله خان درکدام سال به پادشاهی رسید؟
ـ در ۱۲۹۷
ـ آیا قدیمترین سرزمین جهان تاحال شناخته شده؟
ـ نخیر، تحقیق درین زمینه جریان دارد.
وقتی نوبت شاگرد تنبل رسید معلم پرسید:
ـ نامت چیست؟
ـ ماکسیم گورکی.
ـ درکدام سال تولد شده‌ای؟
ـ در ۱۲۹۷
ـ آیا تو دیوانه استی؟
ـ نخیر، تحقیق درزمینه جریان دارد.

فرستنده: ژیلا نوری

خانم! شما متاهلید؟ چه تعارف خوبی، من هم متاهلم. بنابرین می‌بینید که ما برای هم ساخته شده‌ایم!

نمونهٔ اخلاق

پدر:
به کدام سینما میخواهی بروی؟
پسر ۱۲ ساله:
پدرد شمانمیخورد، فلمش سکسی است.

ارسالی: حسینا

بازهم خشو

خارنوال به مرد یکه خشویش‌رالت وکوپ نموده بود گفت:
شمابابد یکی‌ازین دومجازات راقبول کنید، یا اینکه یک سال مکمل باخشوی تان زندگی کنید ویا...
هنوز حرف خارنوال تمام نشده بود که مرد فریاد کشید:
اعدام، اعدام ـ من اعدام راقبول دارم.

فرستنده: هوسی حمید

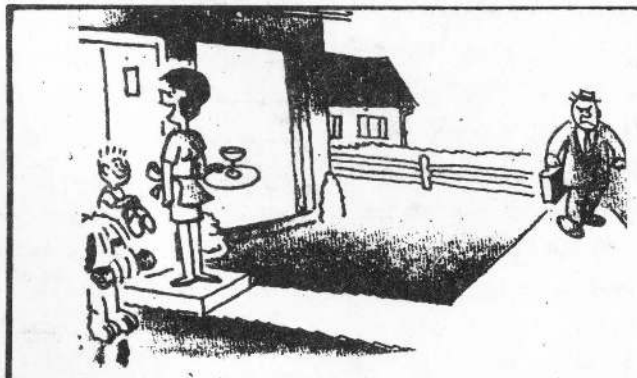

ـ مادرجان... شوهرم مثل اینکه فهمیده باشد که تو امدهٔ، چون ازفیافه اش‌معلم میشه که خیلی خوشحال است؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد مهربان

اولی : این مرد را می بینی ؟ او تمام عمرش را صرف پاک کردن اشک های مردم کرده است.

— آه چه مرد مهربانی ، راستی کارش چیست ؟

— هیچ ، دستمال فروش است .

فرستنده : کاترین زره

؟ - ؟

س : میگویند پروگرام های تلویزیون بسیار جالب شده ؟! آیا راست است ؟

ج : راست میگویند ... بیا تلویزیون ما را به نصف قیمت بخر .

س : اگر جای زنها عقب موتر و از مرد ها پیشروی می بود چه فرق میکرد ؟

ج : در آنصورت برای موترهای ملی بس ، دریور پیدا نمیشد .

نوشته : عبد الرزاق مامون

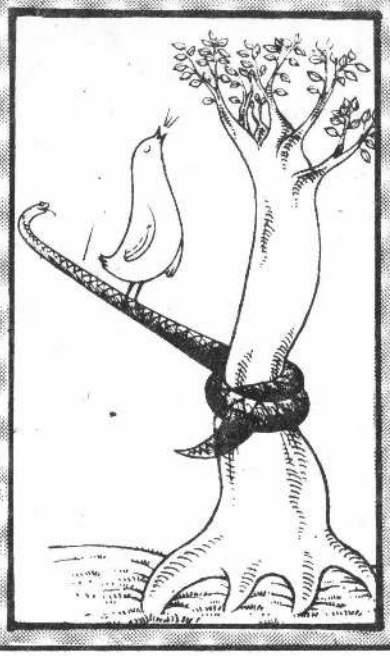

مال مفت

اولی : دیشب خواب دیدم که به رستورانی رفته ام و آنجا ؟ سیخ کباب و یک بوتل شراب خواسته ام ولی بعد از خوردن متوجه شدم که در جیبم پول نیست .

دومی : بعد از آن چی کردی ؟

اولی : هیچ ، از خواب بیدار شدم .

دومی : ای احمق ، اگر من جای تو می بودم یک گیلاس قهوه هم میخوردم .

ارسالی : نجیبه (حبیبی)

علت برطرفی

آشپزباشی ریاست در حالیکه با سر انگشتان پایش رامی رفت تا صدای بلندی تولید نشود به طرف شاگرد ش ، که در گوشه یی مصروف پوست کردن کچالو میباز بود ، نگاهی مفتشانه انداخته پرسید : او ... بچه ... نجف نفامیدی که رئیس صاحب همیشه دم دروازه خوده چرا از کار برطرف که ؟ جوابش داد ؟

— فکر میکنم بخاطری جوابش داد که بوت های خود را از پا میکشید وبوی عرق پایش رئیس صاحب را به تکلیف می ساخت .

نجف گفت : نی بابا خود رئیس صاحب هم وقتی داخل شعبه خود می شود ، بادپکه را چالا ن کرده بوت ها را میکشد وساکت تیلفو ن را هم بیرون میکند که کسی مزاحمش نشود . ودم دروازه شعبه خود هم یک لوحه نصب میکند که — «کمیسیون است مزاحم نشوید!»

خلیفه آشپز رفت چیزی بگوید که در همین وقت دروازه آشپز خانه آهسته باز شد و پیاده جدید دم دروازه رئیس صاحب که به عوض لالاقد و سر مقرر شده بود — داخل شد و در حالیکه فازمطو لانی می کشید آهسته گفت :

خلیفه آشپز ، اگر نان تیار است که مامورین را از خواب بیدار کنم .

آشپزباشی نگاهی به ساعتش کرده جواب داد . ولی ناگهان مکالمه چند لحظه قبل که لا — ینحل مانده بود بیادش آمد وازپیاده جدید رئیس صاحب باصدای آهسته پرسید :

برادر تو نفهمیدی که رئیس صاحب لالاقد و سر را چرا برطرف کرده جوابش داد ؟

ناگهان نجف شاگرد آشپز چیزی بفکرش گشت ودفعتا گفت : حالا فهمیدم . رئیس صاحب ازین خاطر لالاقد و سر را برطرف کرده که پشت دروازه اتاق رئیس خوابش می برد .

پیاده جدید مانند کاشف مطمینی گفت : نخیر . اگر از خاطر خوابش می بود پس باید همه مامورین ریاست را منفک می کرد آشپزباشی باعلاقمندی پرسید پس چرا منفکش کرد ؟

پیاده جدید در حالیکه بیخ گردنش را می خاریده جواب داد :

— بلی خلیفه آشپز ! باید بفهمی که لالاقد و سر رئیس صاحب از خاطر خواب کردنش — منفک نکرد . بلکه ازین خاطر منفکش کرد که در وقت خواب شدن در پشت دروازه رئیس صاحب خورپف می کرد و رئیس صاحب را به خواب شدن نمی ماند .

نوشته : اسد بدیع

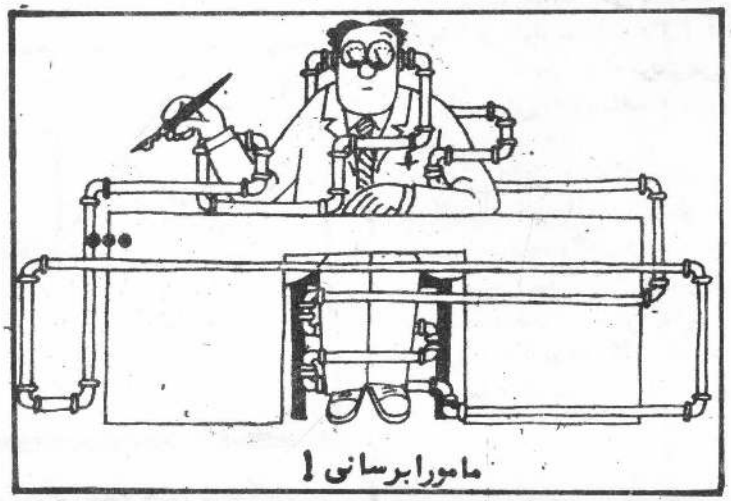

مامور ابرسانی !

بازهم درباره اسکاتلندی ها

روزی یک اسکاتلندی به فروشگاه موتر رفت و خواست موتری بخرد .

به فروشنده گفت :

موتری برایم بدهید که بسیار کم تیل مصرف کند .

فروشنده موتری را نشان داده گفت : .

در هر یک کیلومتر صرف یک قاشق تیل مصرف میکند .

اسکاتلندی بالا فاصله گفت : نگفتید ، قاشق چایخوری یا نان خوری ؟

ارسالی : هوسی اتمر

یک گیلاس آبی لسود مطالب آزاد است.
در این صفحه ، در ازای گردن د
ناشر

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوبت نداره

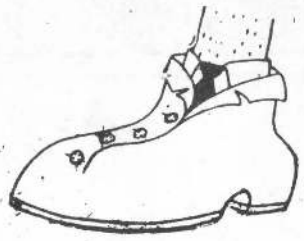

بدون شرح

اونه ملی پس
استی اگه کس
نیایی پس پس
پروا نداره
دست اس وشانه
هرکی بتانه

دوکان بوره
تلوارو توره
کالا که چوره
پروا نداره
دست اس وشانه
هرکی بتانه

میري کلینیک
میلرزي جیك جیك
یا میزنی دیك
پروا نداره
دست اس وشانه
هرکی بتانه

پرچون فروشی
تپس بازي گوشی
کالا نپوشی
میشی بسرهنه
دست اس وشانه
هرکی بتانه

دکان خباز
نباشی دان واز
بی سروپی ساز
نوبت نداره
دست اس وشانه
هرکی بتانه

دوسه مثال بود
شرحی زحال بود
حال ملال بود
گفتم به طنزي
هرکی بتانه
دست اس وشانه

یادآوری

درشماره هفتم مجله، در بخش ((میناتورهاي طلایی)) مربوط صفحه ((مرباي مرچ)) نوشته به چاپ رسید زیر عنوان ((معنی چند کلمه)) که درآن اسم نویسنده فراموش شده بود.

اینك یادآور میشوم که آن نوشته را همکار عزیز مجله، محترم شجاع الدین ذکر حسینی ازولایت بلخ فرستاده بودند.

جریده دیواري بدون مطلب

کاتورا افغانها

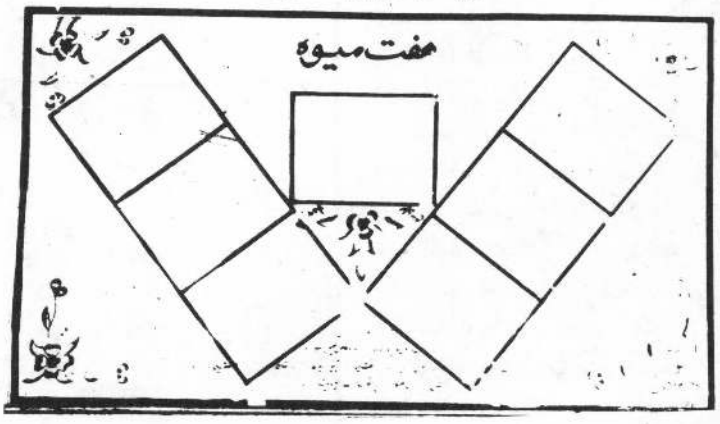

اینهم نمونه از نشر جراید دیواري درلیسه هاي شهرکابل

دریورپا انصاف

یکروز که باعالمی از خستگی، درنیمه اي از نمایش فلم سالون سینماي پارك را ترك گفتم. تکسی را دست داده با همان حالت پریشان پرسیدم:

ببخشی برادر، تا حصه دوم خیرخانه، نزد یك کلینیك چند میري؟

دریور با قواره حق بجانب جوابداد:

بخاطر خودت (۳۰۰) افغانی.

درحالیکه ندانسته بودم من کی استم گفتم:

بیادرجان. انصاف خوب چیز اس. مردم با (۳۰۰) افغانی گلبهار میره.

دریور تکسی درحالیکه سرابایم را از نظر میگذراند پرسید:

کلینیك خیرخانه، بخاطر تداوي خود میري؟

تعجب نموده گفتم:

مه مریض نیستم، اونجه روبروي کلینیك خانه ماست.

راننده خنده معنی داري کرده گفت:

اي بابا، مه فکر کدم که البت مریض استی گفتم (۳۰۰) افغانی حالی بیا بالا شو، (۸۰) روپیه میرسانمت.

ظ. ایوبی

میکروسکوپ بخرید

پسرکاکایم که بعد ازسه ساعت موفق شده بود دو قرص نان از نانوایی سرکوچه بگیرد، وقتی بخانه برگشت بایك حالت حق به جانب گفت:

ششماه بعد باید تمام فامیل ها یك یك مکروسکوب خریداري کنند.

باتعجب پرسیدم:

چرا، مگر مکروب ها زیاد شده؟

اوباهمان حالت اولی جوابداد:

نی بابا، بخاطراین گفتم، که تاششماه بعد مغازه هاي نانوایی ها آنقدر خورد وکم وزن خواهد شد که مردم مجبور خواهند بود بخاطر دیدن آن از مکروسکوب استفاده کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از واژه نامهٔ میرزا غمشریك

محفل دوستانه :
مجلسی که بسیاری ازمردم لذت اش را درغیبت کردن میدانند .

راز :
چیزیکه همه میخواهند دیگران انرا حفظ کنند ، جزخودشان .

شراب خوار .
کسی که شراب را به سلامتی دوستان مینوشد ، تا سلامتی خود را ازدست بدهد .

مدرن :
کلمه ای است که روی بعضی ازاشیایی بی ارزش میگذارند تاقیمت آنرا بالا ببرند .

ارسالی : غلام حیدر حسامی

جالب ترین سوال قرن

خوانندهٔ عزیز :
شاید باور تان نیاید ، طوری که باورما نیامد ، اما این قضیه کاملا حقیقت دارد :
چندی پیش همکارما جهت دیدار به موزیم ملی کشورتنه بود . او قصه کرد : بعد ازان که رهنمایی موزیم توضیحات مفصل ارائه نمود که :
تمام این آثار تاریخی ازقسمت های مختلف کشورما جمع آوری گردیده واینجا موزیم ملی حفظ میکردد .
و در اخیر گفت :
اگر سوالی دانشته باشید بفرمائید .
درین میان یکی ازتماشاگران بنام (. . . .) رویه رهنمای موزیم ملی کرده پرسید :
ببخشید ، شما معلومات زیاد دادید ، اما لطف نموده بگویید که این آثار تاریخی ازکدام مملکت است ؟

بیگانه هم آشناست

با یک گلیم خود...

طنزی از یونان

وقتی مادام سوسو در بعد ازظهر ها از منزل بیرون میشد ، زنهای همسایه از پنجره ها سر میکشیدند وباهم با اشاره وکنایه درمورد او صحبت میکردند . در چنین فضا مادام سوسو با غرور و مباهات بسوی هدف خود میرفت

— خانم سوسو کجا تشریف میبرید؟

— به زونارس

— به کجا ؟

— به زونارس خواهرمادیکه ، این نام یک محل است محلی که مردمان محترم آنجا جمع میشوند. خوب متاسفانه شما دراین پائین ها ازچنین چیزهایی خبر ندارید ! زونارس نام یک رستورانت بسیار لوکس اشرافی است . دراین رستورانت حتی اگر یک پارچه کیک هم صرف کنید بسیار قیمت تمام میشود . اما در هرصورت به کیفش میارزد .

مادام سوسو حداقل هفته ای دوبار به این ((مجمع اشرافی)) میرفت تا از فضای آن تنفس کند. کمی تفریح نماید و یک پارچه کیک صرف کرده وازاین همه برای روزهای بعدی انرژی ذخیره کند. اورفتن به این محل را یک ضرورت اجتناب ناپذیر زنده گی خود میدانست.

سوسو تا زونارس پیاده میرفت درمحله تبصره میکردند که از — مفلسی پیاده روی میکند واما در واقع اواین کیلومترهای طولانی را برای متناسب ساختن اندام خود باپای پیاده طی میکرد . — وقتی به ((مجمع اشرافی)) میرسید سراپا خسته وغرق درعرق میبود واما خود را سعادتمند احساس میکرد .

درهمین زونارس بود که شوق داشتن سگ به دلش راه یافت مادام سوسو میدید که خانمهای خوشپوش وثروتمند با سگ های مقبول وتربیت شده ، پای های کوچک وتازی های خوش اندام به رستورانت میآیند . شوق داشتن یک سگ ((اشرافی)) آهسته آهسته تمام وجود اورا فراگرفت و به یک آرزوی زنده گی اش مبدل گشت. واما برآورده ساختن این آرزو برایش میسر نبود چون برای آن پول کافی دراختیار نداشت. — سوسو هربار که فرصت میافت ارزش چنین سگها را میپرسید وازفهمیدن اینکه چقدر قیمت دارند گویی آب سردی رویش ریخته میشد . او — میدید که حتی اگر بعلاوه خود شوهرش را هم بفروشد بازنخواهد توانست یک سگ اشرافی بخرد .

بقیه در صفحهٔ (۹۱)

بدون شرح

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ښځې ښځې

مرتب
پاخون

ليلام

ليلام په اصل کې عربي نوم دي . معنې چې په عربي کې (ليل) شپې ته وايي او (ام) د مورنانۍ لري . لکه : (ام البلاد) يانې د ښارونو مور . چې په دې اساس ليلام عبارت دي د شپې له مورخخه .

که خه هم ليلام په تاريخ وي . خو د اجې زاړه او استعلاک شوي شيان يکې دمغازو په بيه پلورې او له نوي جنس خخه يې قيمت لوړوي . نو ويلاي شو چې ليلام په رښتيا هم د شپې مورده . او دغه شپه پلورونکو په تاريخ راپيځلې ده .

هغه او دغه

يوتن : دا راته ووايه چې کوم درخ خوښ نيکمرغه دي .

بل تن : نيکمرغه هغه خوښ دي چې د نيرکال عربي په اعتبار يې سږ کال د ډېر وسکروتحرفه ترلاسه کړي وي .

يوتن : نو دا بد مرغه خوښ دي .

بل تن : بد مرغه هغه خوښ دي چې په دوستي تم ځاي کې تر لوړو دوسته له ښاري سرويس خخه کښته کيږي .

يوتن : دوسته کښته کيدل به بد بختي پورې خه اړه ولري .

بل تن : اړه خو دا لري چې که چيرته سړي د چهلستون له سرويس خخه په دوستي تم ځاي کې تر لوړو دوسته کښته شي . نو وايه يې دوه دري پوښتي ماتې شي . او يا به ښيرته له ښارنه چهلستون ته ورسيږي .

يوتن : وښهيدم . اوس دا ووايه چې تالي من چاته ويلې شو .

بل تن : تالي من هغه خوښ دي چې د ډاکټر د نسخې د ريل په ټوټه د ريلټون کې پيدا کړي .

يوتن : نو کم تالي انسان چا تويلې شو .

بل تن : کم تالي هغه خوښ دي چې په ښاري سرويس کې يې تکټ نه وي اخستې او د تفتيش له خوا نيول شي .

که دا رښتيا وي ...

که دا رښتيا وي چې په تلويزيون کې د تفريحي او هنري خپرونو سره نه شته . نو په راډيو کې هم دغه د ول خپرونې د اوريد ونکو په ذوق برابرې نه دي .

که دا رښتيا وي چې په ورځپاڼو کې تکراري او بې مزې مطالب خپريږي . نو مجلې هم په سيالي کې ورځنې کمې نه دي .

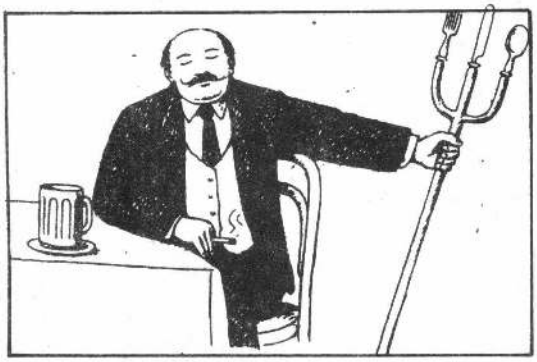

که دا رښتيا وي چې په سيمينارونو کې بنه خوب کيږي . نو په مجلسونو کې هم د چا خوب نه دي تښتيدلې .

که دا رښتيا وي چې د بنوونځيو له کتابونو سود ا ګټورې چوريږي . نو رسمي مکتوبونه هم د بازارله سود اخخه بې برخې نه دي .

که دا رښتيا وي چې له کتاب پلورنځيو خخه خلک ايس کريم فروشيو ته ډېر ځي . نو په کتابتونونو کې هم چا د کتاب پاڼه نه ده راړولې .

که دا رښتيا وي چې په سينما ګانو کې تر بيو فلمونه لږ چليږي . نو وېد وګانو هم د تر بيو فلمونو ډمه نه ده وهلې .

تشکيل

تشکيل د تخصيص ورور او د تعيناتو د کاکاوي دي . د تشکيل نوم له دوه برخو يانې (تش) او (کيل) خخه جوړ شوي دي .

تش خالي ته وايي او کيل په کرنه کې د (يوې) دخولې هغې ليکې ته وايي چې د قولبې په وخت کې د کښت له پاره په پټې کې ايستل کيږي . خو په هغه کې تخم و کړي او له هغه خخه کټورتمر واخلي . خود (تش) (کيل) نه د ثمر هيله خان غولول دي او بس .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دورځپانو توپير

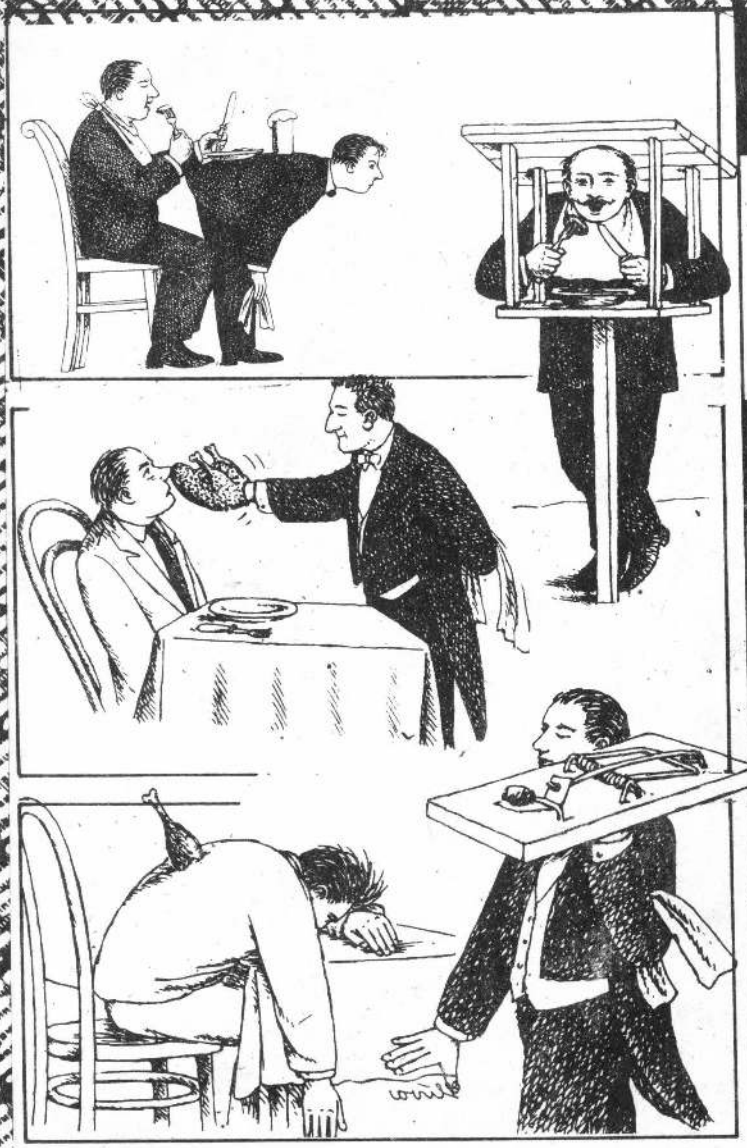

د ورځپاڼو ترمنځ کوم توپيرونه شته . خوکوم توپيرچې شته هغه دا دي نومونه دي . اوله نوم پرته بل توپير نه ترسترګو کيږي . هغه چې په يوه مطبعه کې چاپ ، يوه ډول اخباري کاغذ ، ټولې ورځپاڼې کارکوونکي يې په يوډول له معاش، اضافه کاري او حق الزحموخخه برضمن اوله ټولو مهمه داچې دا دي مطالب سره ورته دي . چې په دې حساب د هيواد د ورځپاڼوپيوازينې توپير دا دي په نومونوکې دي.

له هغې ورځې چې ...

له هغې ورځې چې دغاښونوکريم راوتلی . دغاښونو لويدل ډير شوي دي .

له هغې ورځې چې ويښتانوشامپوپيژندلی . د ويښتانوتوئيدل ډير شوي دي .

له هغې ورځې چې ډاکټران او درملتونونه ډيرشوي . ناروغي هم ډيره شوي ده .

له هغې ورځې چې د بنارواڼي د تفتيشانو تشکيل اوجت شوي . د بنارنرخونه هم اوجت شوي .

له هغې ورځې چې د کوبون په مغازوکې هګۍ په اووه افغانيو خرڅيږي . په بنارکې د هګۍ پيه شلو افغانيوته رسيدلي ده .

شش کباب او ششليک

شش کباب هغه کباب ته وايي چې د سړي ششونه ((سږي)) کيابوي . او ششليک د کباب بل ډول دي چې د سړي ششونه ((ليک)) کوي . هغه خوسا او ګنده غوښې چې په دغو کيابونو کې استعماليږي له ششونوپرته د سړي کولمې هم کيابوي .

روغتون او درملتون

روغتون له دوه برخوخخه جوړ شوي دي : يانې (روغ) او (تون) چې روغ جوړ ته وايي او تون هم د ځاي مانا لري . اونس د دغو دوه برخو د يوځای کيدو په صورت کې ويلای شو چې روغتون يانې د روغوکسانوځاي ، اوناروغانوته دي خداي په خپلو کورونوکې شفاء ورکړي .

همدا راز د درملتون په اصل کې د درد ملتون دی ، يانې د درد ونوځاي . هغه ځای چې له سړي سره نورهم د درد ونه ملګري کوي ، ځکه چې اول خو د نسخې دارو د رمل پکې نه پيدا کيږي . اود وهم داچې دارو بياله وخت خخه تيراوتقلبي وي .

له دغه ځايه اوله هغه ځايه

نو مقاماتو ته په ليکلي ډول وړاندې کيږي چې دغې ليکلي بانې ته عرض وايي .

خو کله کله داسې هم کيږي چې دغه عرض ځينې کج قلمان ډيو تکې په اينبود لو سره په (غرض) بدلوي او په دې ډول خپل عريض او سورور جيبونه ډکوي .

ځوک ، ځوک نه دی ؟

ګنډونکې چې رښتيا ويل اويه وعده ټينګه ولاړ وګنډونکې نه دی .

نانوای چې د خلکوله ډوډۍ چونګې نه اخلي نانوای نه دی .

قصاب چې هرسړي ته بوتی اوبنه غوښه ورکوله قصاب نه دی .

دګمرک مامورچې تحفه ، سوغات اوشيرينې نه اخسته مامورنه دی .

هټيوال چې په خپله هره متاع باندې لس قسمونه نه خوړل هټيوال نه دی .

عرض خه شی دي ؟

د هندسې په علم کې طول او عرض يو ځانګړي باب او فصل لري طول اوزد والی ته وايي او عرض هم ساره ته .

کله چې خبره يا يوکار د حل له چوکاټ خخه ووځي او سوورشي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

عشق ممنوع

قسمت ۲

شاید همه چیزباد استان رویایی ((پری‌دریایی)) به اوج خود رسید وشاید هم این قصه آن جسارت و بی‌پروایی رابه من بخشید که به ((کاکاحسان)) بتدریج باپستهای باچشمهای یك دخترنوجوان نازه بالغ نگاه کنم. فقط ۱۳ بهار ازعمرش گذشته بود،اما احساس میکردم باید از یك دختر ۲۵ ساله درچنگال عشق گرفتارشده ام. دوستی من با دختر خاله ۲۵ ساله ام که شبهای جمعه به خانه ما میامد ودراستانهایی که ازعشقها ی خود برایم تعریف میکرد تاباصطلاح گوش‌وچشم مرا بازکند پیوسته مراد راین اندیشه فرو میبرد که مبین فقط یك دخترچه ۱۳ ساله نیستم زیرابادازه آواز نعره‌ی عشق برخورد ارم.

لیسه رابسرعت پشت سر میگذاشتم وسالهای این دوران بسرعت سیری میشد. ((کاکاحسان)) — همچنان به خانه ما میامد وبرفتارش بامن متناسب با سن وسالی که پیدا کرده بودم تنظیم میشد. اوهنوز هم کمك بزرگی برای مرور درسهایم درخانه بود. به کمك او زبان انگلیسی رادرمقایسه بادختر های همسن وسالم بهتر فرا گرفته بودم وهربارکه درصنف درس انشاء میخواندم نه تنها شاگردها بلکه معلمین نیز مجذوب نوشته ام میشدند. ((کاکاحسان)) با حوصله بی پایان سعی میکرد آنچه را به یاد داشت به من منتقل سازد. اوعادت داشت که هنر تهدیل میکند. پس از سالها، زن بیمارمیشود ودر بستر مرگ از شوهرش میخواهد کهمعلم سرخانه رابه اتاق وبربالین او بیاورد تادم مرگ از اونیزبخاطر زحماتی که برای تربیت فرزندانش کشیده است تشکر کند. معلم به اتاق راه می یابد و زن کاغذ کوچکی را در دست او میگذارد وچشم از جهان فرومیبندد. زن می میرد ومعلم جوان درخلوت، نامه رامیگشاید وتازه می فهمد که زن زیباسالهای سال عاشق اوبوده، اما این راز راد رسینه اش پنهان نگهداشته وتسلیم نفس سرکش خود نشده است.

چند روز بعد ((کاکاحسان)) برای پرسیدن حال بدرم بخانه ما آمد وطبق معمول من مثل‌برو انه دورش میچرخیدم وبرایش میگریستم آنروزنان چاشت را نزد ما ماند وغروب وقتی بافجیه را آب دادم ویك قالین کوچك بهموارکردم تاچای را در هوای آزاد بنوشیم. — تصمیم گرفتم باتعریف رمان ((زنبق دره)) سر صحبت رابااو بازکنم واین درحالی بود که میدانستم هرگز جسارت بازگو کردن احساس خود را نخواهم یافت. ((کاکاحسان)) بادقت وحوصله به تعریفهای من از رمان گوش داد ووقتی که باچشمهای نمناك از نامه پایان کتاب گفتم اوخیلی آرام ودرحالیکه چای خود راآهسته سرمیکشید، پرسید:

— نامه درد انگیزی است.

من که دست وپای خود را گم کرده بودم وفکر میکردم ((کاکاحسان)) مثل اینکه به رازدرون سینه‌ام پی برده پرسیدم:

— مگر شما هم این رمان راخوانده اید؟

واود رحالیکه پیاله خالی چای رابطرف من پیش‌کرده وتقاضای جای دوم رامیکرد، گفت:

— من هرکتابی راکه برای تو هدیه میاورم، حتما خودم یکبارخوانده ام.

وسپس زیرلب وگویی میخواهد اعتراف کند، گفت:

— این رمان رابارها خوانده ام. من هم شیفته آن نامه غم انگیز پایان کتاب شده ام.

من آنچنان غرق احساسات خود شده بودم که اگر ((کاکاحسان)) بموقع شیرد هن سماوار را نمی بست پیاله چای سرریزه کرده دستم رامیسوختاند.

((کاکاحسان)) که گویی به موقعیت دشوارمن پی برده بود، فوراً به این بحث جنبه جدی داد و شرح حال نویسنده کتاب (بالزاك) وسبك نویسندگی اورا شروع کرد وبدنبال آن قرن ۱۹ فرانسه راتشریح کرد وانگیزه های اجتماعی بوجود آمدن سبك ((رئالیسم)) را برایم برشمرد. گفتگوچنان جدی شد که یکبار دیگر حالت معلم وشاگردی بخود گرفت چند گاه یکبار برایم کتاب جدیدی را هدیه بیاورد و معمولا یکی از این چند جمله رابادکر تاریخ هدیه، کتاب پشت جلد آن برایم می نوشت ((برای یگانه ام..)) ((برای ... عزیزم)) ویا ((برای تو...))

خوب بخاطر دارم که در نیمه های سال تحصیلی ودرحال گذراندن صنف ۱۱ بودم که ((کاکاحسان)) برایم رمان ((زنبق دره)) را هدیه آورد. بزودی بهار فرارسید وچند روز بیایی مکاتب تعطیل شد. در همین سال مادرم برای دیدن برادرش به ولایتی رفته بود ودیدرم که ازیك بیماری کهنه در رنج بود، تقریبا درتمام طول شبانه روز در رختخواب میخوابید. رمان ((زنبق دره)) رابرای رفع تنهایی بدست گرفتم و ۵۰ صفحه نخست آنرا بسیار سطحی وبی حوصله خواندم اما بتدریج چنان غرق آن شدم که درطول دوشبانه روز نتوانستم آنرا بزمین بگذارم. وقتی کتاب را بستم برای چند ین ساعت از اتاقم بیرون نیامدم وبارها گریستم وبایان غم انگیز داستان برای همیشه درحافظه ام باقی ماند. قهرمان رمان یك معلم خانگی جوان است. اومعلم دو کودکی است که مادری بسیارزیبا دارند واین معلم سالها عاشق اوست. طی سالها مناسبات خانوادگی معلم جوان این جسارت را پیدا نمیکند که به زن بگوید جقدر دوستش دارد وهربارکه با اشاره میخواهد وارد این بحث شود زن با زیرکی موضوع بحث را — و هیجانات من فرونشست.

پدرم دیگر تقریبا از رختخواب بیرون نیآمد وبرای من ومادرم یقین بود که او بزودی مارا برای همیشه ترك خواهد کرد. درهمین دوران وضع مالی مانیز خوب نبود وپیش‌از یکسال نمیرد اکثرورمان بی نتیجه بدرم تقریبا تمامی پس‌انداز خانواده‌ی ما رابلعیده بود. پدرم هربارکه ((کاکاحسان)) رادر گوشه اتاق خود ش تنها ملاقات میکرد درباره آینده من وادامه تحصیلم که خیلی بدان دل بسته بود سفارش میکرد ومیگفت:

— برادر! این زن ودختررابه تو میسپارم. می دانم که توکوتاهی نخواهی کرد اما گذار سفارشی هم کرده باشم: دلم میخواهد دخترم داکترشود اما میدانم که عمر اجازه نمیدهد تا چنین روزی را — ببینم....

و((کاکاحسان)) همیشه یك پاسخ داشت:

— برادر! مطمین باش. خودت میدانی که من دردنیا جزهمین شماها کسی دیگری ندارم.

((کاکاحسان)) نه تنها معارف تحصیلی من بلکه خرج خانه ما رام تقریبا بعهده داشت ورفت وآمد ش بخانه ما دیگر صورت میهمانی نداشت بلکه حالت بزرگتروصاحب خانه را داشت. این حالت پس‌ازمرگ پدرم بیشترشد. ((کاکاحسان)) تقریبا یامانندگی میکرد اما شبها بخانه خود میرفت که تاحدی زیادی از خانه ماند اشت.

درصنف ۱۲ من همه توانم را برای کامیابی با نمرات عالی بکارگرفته بودم. بسیاری ازدوستانم وقتی که باهم ازلیسه به خانه بازمیگشتیم زیرلب برای یکدیگر از پسرهای که هرروز در مسیرشان میدیدند صحبت میکردند وحتی آنهارا با اشاره چشم به یکدیگر نشان میدادند. گویی هرکدام میدانست که بزودی دوران تحصیلی تمام میشود واگر موفق به رفتن به پوهنتون نشوند، دیگر کمتر میتوانند بخانواده ها بیایند و پسرها را ببینند. بسیاری ازپسرهای مورد علاقه دوستانم رادیده بودم اما هرگز هیچ پسری را به دیگران نشان نداده بودم زیرا درواقع چنین پسری برایم وجود نداشت. من در صورت هرمرد و پسرجوانی نشانه های از((کاکاحسان)) را جستجو میکردم ودرهرمقایسه ((کاکاحسان)) را برتروبهترمیدانستم. هربارکه دوستانم ازمن سوال میکردند چرا درباره پسرهای مورد علاقه ام حرفی نمی زنم، فقط یك جمله راتکرار میکردم:

— من هیچکدامشان رانمی پسندم وفعلا هم فقط میخواهم درس بخوانم. میخواهم داکترشوم تا پدرم به آرزویش‌رسیده باشد.

((کاکاحسان)) همچنان بخانه ما رفت وآمد داشت ومن هم طبق یك عادت چند ین ساله، تمام حرکات اورا باجزئیات دنبال میکردم وبخاطرداشتم تارهای سفید درمیان موهای سیاه رنگش روزبه روز بیشترمیشد. بتدریج این تارهای سفید درمیان بروت های پف ونظر نمی‌رسید آمده بود. وقتی کودکی بیش‌نبودم بخاطرداشتم که او در طول چند ساعت که درخانه مابود، فقط یك گیلاس روشن میکرد اما حالا تعداد سگرت های که درخانه ما میکشید بیشتر شده بود. صورتش کمی شکسته شده بود اما با این همه، او هنوز یك مرد بسیارخوش لباس وخوش برخورد بود. هربارکه برای خرید وياکاری درکنار یك پگر به بازار میرفتم، من زنهایی راکه از کنارما عبورمیکردند باچشم بدرقه میکردم تابیینم به او نگاه میکنند یانه؟ اغلب آنهانیم نگاهی به طرف ((کاکاحسان)) برمیگرداندند وآنوقت من با فخر — غرور بیشتری درکنار او به حرکت ادامه میدادم. دلم میخواست دراین لحظات فریاد بکشم وبگویم:

((کسی راکه نگاه میکنید، مال من است. هرگز به کسی اجازه نخواهم داد اورا ازمن بگیرد...))

خیالم وقتی راحت ترمیشد که ((کاکاحسان)) حتی نیم نگاهی هم به زنهای مسیرحرکت نمی انداخت و بی اعتنابه راهش‌ادامه میداد. خوب بخاطردارم که یکباروقتی از بازار بخانه بازمیگشتیم، من بدون مقدمه سوالی راطرح کردم که سالها درسینه داشتم ولی جسارت به زبان آوردن آنرانداشتم. چند بار دراین باره از مادرم سوال کرده بودم اما اوهرگز پاسخی نداشت ومیگفت که خوب نیست که درکارهای او دخالت کنیم. آنشب بخانه نزد یك شده بودیم و او پس‌از بیان یك خاطره مربوط به سالهای نوجوانی اش سکوت کرده بود. من بدون مقدمه پرسیدم:

— راستی، ((کاکاحسان)) شماچرا ازدواج نکرده اید؟

اوبا آرامش کامل ودرحالیکه سعی داشت مساله را خیلی معمولی جلوه دهد، پاسخ داد:

— آن داستان ((پری دریایی)) را که برایت قصه کردم بخاطرداری؟

— بلی تمامش را بخاطردارم.

— هرمردی درزندگی خود ((پری دریایی)) خویش‌را جستجومیکند.

اومیخواست سکوت کند که من پرسیدم:

— وزنها ودخترهاچی؟

— اگرعاقل باشند، ماهی نرخود را رهانمی کنند تابه سرزمین های دیگر بروند.

سپس، برای آنکه بحث ادامه پیدانکند موضوع راعوض‌کرد وگفت:

— توحالا نباید درباره این چیزها فکرکنی، فعلا درست راخوب بخوان، بموقع اش این مسائل هم پیش میاید.

سال تحصیلی بسرعت تمام شد ومن بانمرات عالی فارغ شدم. وقتی نتایج امتحانات را اعلام کردند همراه باتعدادی دیگرازدوستانم ازلیسه عازم خانه شدیم. آنها درمسیرراه خانه هرکدام نقشه هایی برای آینده می کشیدند اما همه ما یك احساس مشترك داشتیم وآن این که دخترهای بزرگی شده ایم ودوران تصمیم گیری برای آینده فرا رسیده است. بعضی ازآنها میگفتند که شوهرخواهند کرد ودرواقع نامزد هم داشتند وبرخی خیال داشتند، اگر بتوانند به پوهنتون بروند. درمیان آنها تکلیف من از همه بیشتر معلوم بود. من بایدبه توصیه پدرم واصرار ((کاکاحسان)) داکتر شوم. ((کاکاحسان)) که وضع مالی نسبتا خوبی هم داشت چند بار گفته بود که اگر بخواهی حاضرم تورا برای ادامه تحصیل روانه هندوستان ویاپکی ازکشورهای اروپایی کم. اوبرسراین مساله نه اصرار — داشت ونه من دلم میخواست وطنم راترك کنم وبرای چند سال ((کاکاحسان)) را نبینم.

آنروز وقتی بخانه رسیدم، مادرم و((کاکاحسان)) هردومنتظررسیدن من وشنیدن خبرقبولی از صنف ۱۲ بودند. تمام دقایق آنروز رابخاطردارم وتصورنمیکنم که تاپایان عمرهم آنرافراموش‌کنم. — حوادث آنروز سبب شد تاعشق ونفرت همراه نوعی انتقامجویی درمن شکل بگیرد وبرای سالها با من بماند این لحظات چگونه پیش‌آمد وآنهمه جسارت رامن چگونه درخود احساس‌کردم؟ مساله بیست که هنوز هم برای آن پاسخی نیافته ام. جسارتی که ۱۰ سال رنج رابرایم بهمراه داشت وبعدترین سالهای دوران جوانی ام رادرخود بلعمید.

نخست مادرم به استقبالم آمد وخبرکامیابی در صنف ۱۲ را ازدهانم شنید. شادی کنان همراه یکدیگر به اتاق رفتیم. ((کاکاحسان)) که ازشادی من ومادرم همه چیزراحدس زده بود، ضمن گفتن تبریکی کوتاه ازنمراتم پرسید. من فقط‌گفتم که اول نمره شده ام وسپس کاغذی راکه درد ستکول کوچك داشتم بیرون کشیدم وآنرابدست ستش دادم. اوپس ازخواندن نمرات، یکبار دیگر باتحسین بسیار نگاهم کرد. من منتظرشنیدن کلماتی درتحسین و تبریك نمراتم بودم اما کلمات به‌گونه بی دیگرکار هم قرارگرفتند وتمام وجودم رابه آتش‌کشیدند. ((کاکاحسان)) درحالیکه کاغذرا بدستم میداد به آرامی گفت: — توجقد بزرگ وزیباشده بی

منکه غافلگیرشده بودم شنابزده سرم را پایین انداختم تاچشمهای نمناکم، همه چیزرا بازگو نکند. سپس به سرعت اتاق را ترك کردم وبرای تعویض لباس به اتاق خود رفتم. مقابل آینه ایستادم وبه آنچه ((کاکاحسان)) گفته بودم فکرکردم. به راستی هم درآنروزدرآن لحظات تمام طراوت نوجوانی درچهره ام جمع شده بود. باد ستموهای نرم ومشکی ام را ازروی پیشانی بلندم کنار زدم وسپس به نیم تنه خودم که درآینه ودربرابرایستاده بود خیره شدم. دستهایم رامانند صلیب روی سینه های برجسته ام گرفتم ودرحالیکه باتمام وجود آنروزی درآغوش‌کشیدن ((کاکاحسان)) را داشتم، آنهارا فشردم. شادی فراغت وکامیابی درصنف ۱۲ رافرا — موش کرده بودم وميخواستم بحال خود بگریم. در

لطفاً ورق بگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه ۷۷)

همین لحظات دراتاق بازشد و ((کاکااحسان)) در آستانه در ایستاد . بعد ازچند لحظه درحالیکه بسته کوچکی را از جیبهایش بیرون میکشید قدم جلو گذاشت وآنرامقابلم گرفت وگفت .

ـ من میدانستم کامیاب میشوي وبهمین دلیل برایت هدیه یی خریده بودم .

شتابزده آنراگرفتم وکاغذ زیباي آنراگشودم . درون یك جعبه کوچك وطلایی رنگ عطر فرانسوي قرار داشت . این نخستین باربود که ((کاکااحسان)) به‌جاي کتاب، برایم عطر هدیه میداد . این رادلیل بزرگ شدن خودم وقبول این واقعیت از طرف اوتلقی کردم . او چیزي گفت امامن دیگرهیچ چیزرانمی شنیدم وکوچکترین اراده یی دربرابرعشق سرکش و عمیق خود نداشتم . یك قدم پیش‌گذاشتم ودرحالیکه دستهایم رادورگردن ((کاکااحسان)) گره کرده بودم لبهایش‌رامیان لبهاي خود گرفتم ... نمیدانم این لحظات چقدر ادامه یافت . فقط لحظه یی بخود آمدم که ((کاکااحسان)) درحالیکه لبهایش‌کوچکترین عکس‌العملی نداشتند سعی داشت به آرامی مرا که سینه هایم راسخت به سینه هایش فشرده بودم ازخود دور کند . هیچ کلامی قادرنیست آن لحظات را توصیف کند . من سرم رابایین انداختم ویك قدم از ((کاکااحسان)) فاصله گرفتم . دلم میخواست درآن لحظات‌زمین دهان بازکند ومرادرخود ببلعد . ـ رازي که سالهاپنهان بود دریك لحظه فاش شد . نمیدانستم چه باید بکنم ؟ بی اختیار، سربوتل عطر رابازکردم و چند قطره ازآنراباسرانگشتهایم به پشت‌گوشهایم مالیدم . همه این حرکات‌غیرارادي بود . من حتی نمیتوانستم پاهاي خود را حرکت بدهم وپاهایم بازکنم . بازهم ((کاکااحسان)) ـ پیش‌قدم شدوبه آن لحظات‌رنجبارخاتمه داد .

ـ عزیزم ، توباید هرچه زودتر تصمیم بگیري که چگونه ودرکجا به تحصیلت ادامه بدهی ، تو باید دکتر بشوي ...

وسپس‌درحالیکه اتاق راترك میکرد گفت :

ـ زود تبرايناني چاشت حاضرشو . من وماد رت منتظر تواستیم .

تاپیش ازحوادث آنروز هربارکه ادامه تحصیل در کشورهاي اروپایی مطرح شده بود آنراچندان‌جدي تلقی نکرده بودم ومخالفت‌خودم راهم به نوعی بر زبان آورده بودم اما برخورد آنروز بین من و((کاکااحسان)) این اندیشه رادرمن قوي کرده بود که براي گریز از موقعیتی که درآن گرفتارشده ام ، تنها راه حل عزیمت به اروپاست . آنروز هنگام نان چند بار دیگرهم مساله ادامه تحصیل من مطرح شد وهربارمادرم از((کاکااحسان)) تقاضاي یاري‌وکمك میکرد وانیز تکرارمیکرد که حاضراست تمام مصارف تحصیل من درخارج ازکشور را فراهم کند وازاین‌نظرکوچکترین نگراني نباید وجود داشته باشد .

درتمام این مدت‌من حتی یکبارهم نتوانستم به صورت ((کاکااحسان)) نگاه کنم واین درحالی بود که ا و سعی داشت‌مناسبات‌بین من وخودش‌را به حالت عادي بازگرداند و هیچ چیز رابه روي من نیاورد .

امکان تحمل مناسبات‌گذشته دیگر براي من وجود نداشت‌زیرا همه چیز رانه تنها گفته بودم بلکه با در آغوش‌کشیدن وبوسیدن او براي ابرازعشق ، پیشقدم شده بودم . اگرمادرم می فهمید که من نه تنها عاشق بلکه شیفته تمام وکمال کاکاي خود استم چه میگفت؟ اگر((کاکااحسان)) مساله رابااودرمیان میگذاشت چه پیش‌میامد ؟ حتی اگرامروز هم بخوبی وآرامی پشت‌سرگذاشته میشد براي من ممکن بود که برخورد امروز با((کاکااحسان)) رافراموش کنم ؟

همه این سوالات نه تنها آنروز بلکه هفته هاي بعدازآنروز هم مثل جذام روح مرا میخورد . صورت رنگ پریده واستخوانی ام که روز به روز گوشتهاي بیشترآب میشد تمام رازدرونم را افشاء میکرد . از آنروزگرفتار نوعی نفرت وانتقام توام‌باعشق نسبت به((کاکااحسان)) شده بودم . او قلب مرا شکسته بود ، او عشق مراقبول نکرده بود ، او قلب مرا ربرده بود اما حاضر نبود حتی گوشه یی از قلب‌خودش را به من بدهد و ....

سرانجام زمان تصمیم فرارسید . من اعلام کردم که نه‌تنها حاضرم براي تحصیل بخارج کشور روم بلکه دلم میخواهد هرچه زودترهم بروم وسرگرم ادامه تحصیلم شوم . این را هم به مادرم گفتم وهم به((کاکااحسان)) که همچنان بخانه ما رفت‌وآمد می کرد وسعی داشت مناسبات‌گذشته راحفظ کند و علیرغم بی اعتنایی هاي ظاهري من از ابرازمحبت هایش کم نمی کرد .

((کاکااحسان)) همه کارها رابه سرعت‌رو براه کرد ومدارك لازم رابراي ادامه تحصیل‌درخارج ازکشور تهیه دید . من درتمام این مدت یك فکر راد رمغز خود تقویت میکردم وآن اینکه باید براي فرارازاین موقعیت وفراموش‌کردن آنچه که سالها بامن خوگرفته و همزاد من شده است‌محیط را ترك کنم . احساس میکردم فقط دراینصورت است‌که این عشق شوم را میتوانم فراموش کنم .

آن شبی که بایدخود رابراي سفرفردا صبح آماده میکردم ، ((کاکااحسان)) خیلی زود بخانه ما آمد . من بعد ازچند هفته براي مدتی اززیرچشم به صورتش خیره شدم . شکسته ترشده بود اما همچنان با نشاط بود . چند خاطره ازدوران تحصیل‌خودش درانگلستان برایمان تعریف کرد . من هربارتبسمی میکردم وسعی داشتم آنچه را دردرونم میگذرد ـ پشت این تبسم هایمان کنم . طی ۱۲ سال گذشته من درهرسن وسالی که داشتم احساس‌متفاوتی نسبت به او پیداکرده بودم اما دریایان هردوره علاقه و نیازم به او بیشتر شده بود وسرانجام احساس کردم که او راماننند یك مرد رویایی دوست‌دارم . تالحظه‌اي که اورادرآغوش کشیدم براي رسیدن به عشق اوحاضر به هرنوع‌فداکاري بودم وحالا ... دراین آخرین لحظات‌پیش‌ازترك وطن میدانستم که او این عشق جنون آمیزرانمی پذیرد ، چرا ؟

صبح روز بعد باهمین سوال کشور وهمه خاطرات ۱۸ سالگی رابشت سرگذاشتم وبراي ادامه تحصیل به اروپا رفتم . شاید اگردرمیدان هوایی ودرسالن انتظارکمی بیشترقدت‌کرده بودم درچهره غم گرفته ((کاکااحسان)) همه چیزراخوانده بودم امادرآن لحظات‌فقط به یك چیز فکرمیکردم وآن اینکه هرچه زودتر ازمحیط دورشوم وهمه‌گذشته رابه دست فراموشی بسپارم .

سالهاي تحصیل دردانشگاه هاي اروپا سریع تراز آنچه تصورمیکردم سپري شدند . دراین‌دوران عشق ((کاکااحسان)) رامثل یك زخم کهنه‌تحمل میکردم ودرهرنامه که براي مادرم می نوشتم حال‌وروز اورا میپرسیدم . مادرم بارهاسوال میکرد که چرا مستقیماً براي ((کاکااحسان)) نامه نمی نویسم ، اما من هرگزاین سوال رابایسخ ندادم . ((کاکااحسان)) هرچند گاه یکبار برایم نامه یی می نوشت وبهمراه آن حواله پول تحصیل وهدیه یی راکه دروطن‌برایم تهیه‌کرده بود روانه میکرد . تمام این نامه هاسرشار ازمحبتی بی پایان بود وحکایت‌ازروح بزرگ داشت که حاضر به هر نوع‌فداکاري براي من است . اما من ... مزه تلخ آن بوسه عاشقانه راکه از سوي ((کاکااحسان)) بی پاسخ مانده بود آنچنان‌عمیق و باتمام وجودم احساس‌کرده بودم که سرخوردگی ناشی ازآنرا نمیتوانستم فراموش کنم . تصورمیکردم که تنها باهمین قطع‌ارتباط است‌که میتوانم همه چیز را فراموش‌کنم . یکی از شیواترین نامه هاي ـ ((کاکااحسان)) پس‌ازپایان دوره مقدماتی‌دانشگاه وبه همین مناسبت بدستم رسید . درهمین نامه که سراپاستایش‌ازهوش‌وپشتکار من بود ، غمی نهفته وکهنه یی رااحساس‌کردم ودرحالی که قلبم فشرده شده بود ، چند بار وسوسه پاسخگویی به نامه‌هاي ((کاکااحسان)) وجودم را تسخیرکرد اما هربارخود راکنترول کردم . این وسوسه یکسال بعدکه دوران تخصصی رابپشت سرمیگذاشتم به اوج خود رسید . باآنکه حدود ۱۰ سال دوري ازوطن وخانواده به طول انجامیده بود وظاهراً حوادث‌دوران ۱۸ ـ سالگی من باید زیرغباري ازگذشت زمان مدفون شده میبود ، رسیدن نامه یی ازمادرم که درآن از بیماري قلبی خطرناك ((کاکااحسان)) نوشته بود ، تمام خاکسترهاي کهنه روي آتش‌عشق ((کاکااحسان)) رابه کنارزد . این نامه درواقع بارد یگر قلبم را به گلوله یی ازآتش‌تبدیل کرد . مادرم نوشته بود که ((کاکااحسان)) رابایدعملیات کنند ودکتران گفته اند بهمان اندازه یی که امید موفقیت وجود دارد ـ خطر مرگ نیز وجود دارد زیرا سن بیمار بالاترازـ حدي است‌که تحمل‌چنین‌عملیاتی‌راداشته باشد .

من آخرین ماههاي دوران تخصص‌قلب را سپري میکردم وبنابراین آنچه رامادرم نوشته بود کاملا درك میکردم وبابرخی ازاستادانم هم دراین بارصحبت ومشورت کردم . تقریباً تمامی آنهانیزهمان‌چیزهایی راگفتند که دردا خل کشور، دکتران‌درباره جراحی قلب((کاکااحسان)) گفته بودند . طی چندین نامه مفصل ازمادرم خواستم که جزئیات بیشتري از بیماري ((کاکااحسان)) برایم بنویسد واینکه‌چه وقت‌میخواهند اورا‌عملیات‌کنند . بعدازـ چند پاسخی که دراین باره ازمادرم دریافت‌کردم ، یکبارنامه یی کوتاه اماگویا از((کاکااحسان)) دریافت کردم که درآن ضمن قدردانی فراوان‌ازتوجهی که نسبت‌به بیماري او کرده بودم یادآورشده بود تابازگشت‌من ازاروپا وپایان تحصیلم ، براي این‌کارمادگی‌نخواهد داشت‌واین‌درحالی بود که دکتران‌توصیه‌میکردند هرچه‌زودتر اینعملیات‌شود . زیرا گذشت‌زمان وافزایش‌سن او خطرعدم موفقیت عملیات رابیشترمیکند . من‌پس‌از۱۰ سال براي نخستین بار قلم بدست‌گرفتم تا براي((کاکااحسان)) نامه بنویسم . دستم بشدت میلرزید وکلمات رادرـ جاي خود شان استفاده نمیکردم . نامه رابسیار کوتاه نوشتم وطی آن تاکید کردم که تاچند ماه دیگر وپس‌ازپایان دوره تخصصی ودریافت‌استناد لازم بلافاصله به وطن بازخواهم گشت . نامه بسیارشبیه تلگراف بود . درحقیقت ازکلمات‌ترسیده بودم زیرا بیم داشتم آنها بارد یگرازدلم را افشاء کنند . بیم داشتم که کلمات برمن غلبه کنند واین پیام رابراي ((کاکااحسان)) ببرند که ((عزیزم ، من‌فقط ۸ ساله بودم که احساس‌کردم شما همه آرزوهاي من استیدو فقط ۱۳ سال داشتم که دلم خواست‌پري دریایی شماباشم . در۱۸سالگی وقتی دربرابرآئینه ایستادم بیاد شما سینه هاي آرزومند خودرامیان بازوهایم گرفتم ودرچنین لحظاتی شماراکه سرزده وارد اتاق من شدید درآغوش کشیدم ... واکنون بیش‌از۱۰ـ سال است‌که مانند زنان کلیسا که جهان بدون‌مرد راانتخاب میکنند ، زندگی درخارج ازوطن راسپري کرده ام ودرچهره هرمردي که دیده ام نشانه یی ازشماجستجوکرده ام و...)) براي گریز از بازگشت کردن همین اسرارد رون سینه ام بود که نامه را ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیار کوتاه نوشتم.

در پاسخ، از کاکا احسان نامه یی دریافت نداشتم اما مادرم برایم نوشت که کاکا یت گفته است بعد از بازگشت تو در **شفاخانه** بستر خواهد شد.

آنسال اواخر تابستان بازگشتم. من حتی منتظر جشن فارغ التحصیلی نشدم واصرار دوستانم راکه باهم بیش از ۱۰ سال را سپری کرده بودیم در این باره نادیده گرفتم. تاریخی برای بازگشتم تعیین نکرده بودم وبعضی دلیل وقتی پس از ۱۰ سال قدم در خاک وطن گذاشتم هیچ آشنایی به استقبالم نیامد. نمیدانستم اگر ((کاکا احسان)) در خانه باشد بادیدن من چه عکس العملی خواهد داشت و من چگونه میتوانم با او روبرو شوم. هنوز او را در همان قیافه یی تصور میکردم که ۱۰ سال پیش از او جدا شده بودم زیرا در تمام این دوران ۱۰ ساله او حتی عکسی هم برای من نفرستاده بود واین در حالی بود که درباره خودش نیز در نامه هایش هیچ چیز ننوشته بود. این رویارویی بسیار آسان تر از آنچه تصور میکردم انجام شد. مادرم در حالیکه اشکهایش رابا ک میکرد گونه هایم رابیاپی میبوسید وحتی اجازه نمیداد **پکس ها یم** رابزمین بگذارم. وقتی این استقبال تمام شد ودر اتاق زانو به زانوی هم نشستیم درباره ((کاکا احسان)) سوال کردم واوگفت که فعلا دو روز است در **شفا خانه** بستر است اما هنوز آماده عملیات جراحی نشده است. مادرم گفت که ((کاکا احسان)) از اینکه قرار بوده بزودی بازگردم باخبر بوده است اما او هم نمیدانسته چه تاریخی

بازخواهم گشت. پس از مختصر آسترا حتی، لباس هایم را عوض کردم وهمراه مادرم که بیوقفه سوالات پختلفش را درباره ۱۰ سال گذشته طرح میکرد راهی **شفاخانه** شدیم. سر راه چند شاخه گل خریدم. این تنها هدیه من برای ((کاکا احسان)) نبود، تصمیم داشتم در همان اولین لحظات ورود به **شفا خانه** واتاقی که او در آن بستر بود مدارک فارغ التحصیلی ام را نشانش بدهم. میدانستم که بادیدن آن بسیار خوشحال خواهد شد. او از ۱۰ سال پیش دریایان لحظاتی که خود را در آغوش انداخته بودم، تاکید کرده بود که باید به تحصیلم ادامه دهم ودکتر شوم واکنون آنچه را که او خواسته بود انجام داده بودم.

صحنه رویارویی با ((کاکا احسان)) پیش از آنکه برای او تعجب آور باشد برای من باور نکردنی بود. او روی تختخوابی که خوابیده بود نیم خیز شد و بعد از بوسیدن پیشانی من، باتحسین گفت:

— توچقدر بزرگ وزیبا ترشده ای. درست مثل یک زنبق بهاری. آن زمان را بخاطر داری؟ — ((زنبق دره)) رامیگویم. دره یی که هر بهار از گلهای زنبق پوشیده میشد.

من نتوانستم بیش از این تحمل کنم، اشکهایی که ۱۰ سال در چشمهایم نگهداشته بودم سرازیر شدند و او که دست وپای خود را گم کرده بود، فوراً باتحکم گفت:

— توهنوزهم فکرمیکنی **دخترک** کم سن وسال استی؟ هرگز نباید تسلیم نگریستن شد. کافی است. **برو رویت را بشوی وبیا!**

ومن گویی هنوزهمان **دخترک** ۸—۱۰ ساله یی بودم که غروبها بادیدن ((کاکا احسان)) قندر دلش آب میکردند وبرای بدست آوردن دل کاکا پیش وجلب توجه او حاضر به هر کاری بود، اینبار نیز به توصیه اش گوش کردم وبرای شستن صورت — خود از اتاق خارج شدم. ((کاکا احسان)) شاید درست میگفت و من بزرگتر وزیباتر شده بودم اما گذشت زمان بیش از آنچه تصور میکردم در او تاثیر گذاشته بود. صورتش کاملا استخوانی وشکسته شده بود. موهای سرش تقریبا همه سفید شده بود وچشمهایش آن برق گذشته را نداشت.

وقتی به اتاق بازگشتم، مادرم کنار تخت ((کاکا احسان)) نشسته بود وبادیدن من ازجایش بلند شد وگفت که میرود نزد رئیس **شفاخانه** تادرباره **دواهایی** که باید تهیه شود با او صحبت کند. ((کاکا احسان)) چوکی خالی رابه من نشان داد وبا اشاره سر گفت که بنشینم. نمیدانستم صحبت را از کجا شروع کنم امامیدانستم باندازه ۱۰ سال حرف برای گفتن دارم. بازهم خودش از این موقعیت نجاتم داد و هیجان مرابایان بخشید. او پس از آنکه گفت بیش از اندازه ممکن از موفقیت من در تحصیل خوشحال **بوده**، خیلی کوتاه موجوده جویده اضافه کرد:

— من باید برای عمل جراحی آماده شوم. شاید همین فردا این کار انجام شود. ترتیب همه کارها را داده ام وحالا هم مادرت رفت تا آخرین قرارها را بگذارد. خودت حالا دیگر دکتر شده ای و — میدانی که بیماریم چیست وعملی که باید انجام شود چقدر حساس است. بنابراین امکان دارد هرگز از — **اتاق عملیات بیرون نیایم ودیگر نتوانم باتو صحبت کنم.**

من بار دیگر گرفتار هیجان شدم اما قبل ازانکه اشکهایم سرازیرشوند، ((کاکا احسان)) ابروهایش را درهم کشید وگفت:

— تو هنوزنمیخواهی بدانی که زن بزرگی شده ای؟

من بلافاصله دست وپایم راجمع کردم وگفتم که به حرفهایش گوش میدهم واو ادامه داد:

— من وصیتنامه یی نوشته ام که نزد مادرت است اگرزنده نماندم آنرا بازکن وبه آنچه نوشته ام عمل کن این آخرین آرزوی من است.

((کاکا احسان)) بیش از این نمیخواست صحبت کند ونشان داد که فعلا علاقه یی به شنیدن حرفهای من ندارد. بنابراین گفتم که به خانه میروم و **فردا پیش از رفتن به اتاق عملیات بدیدارش خواهم آمد.**

آنشب نمیدانم چگونه به صبح رسید. من هربار که چشم برهم گذاشتم کابوسها به سراغم می آمدند. — برای تبدیل آنها به واقعیات فقط چند ساعت وقت وزمان لازم بود.

صبح وقتی به بیمارستان بازگشتم، ((کاکا احسان)) رابه خواهش خودش پیش از آمدن من و مادرم به اتاق جراحی برده بودند. او ظاهرا نمیخواست **پیش از رفتن به اتاق عملیات چهره مغمگران و مضطرب** مرا ببیند وطبق نقشه یی که گویی ماهها پیش، رسم پروانده بود عمل کرده بود پیش از ورود ما به **شفاخانه** به اتاق عملیات رفته بود. اتاق خالی او **شفاخانه** که باچشمهای نمناک، تخت ((کاکا احسان)) راجلب **جلیکرد وروجایی هایش رابرای شستن جمع میکرد گویا** تر از هرخبر هول انگیزی بود. او بمحض دیدن من ومادرم گریه را آشکار کرد ومن که تمام شب گذشته را باکابوس مرگ گذرانده بودم گویی هنوز در خواب استم وادامه کابوسها رامی بینم. روی تخت خالی ((کاکا احسان)) افتادم. این حالت چقدر به طول انجامید؟ نمیدانم. ((کاکا احسان)) رابرای همیشه ازدست داده بودم. به کمک مادرم که او نیز از — شدت ضعف نمیتوانست زیاد راه برود بخانه رسیدم.

مراسم تدفین خیلی بسرعت انجام شد وهمه تلاش من برای دیدن پیکر وصورت بی جان ((کاکا احسان)) بی نتیجه ماند.

وصیتنامه ((کاکا احسان)) خیلی مختصر بود اما طی همان چند کلمه تمام سرنوشت آینده مرا رقم زده بود وهنوزهم وقتی درد هلیزهای پان شفاخانه یی که ((کاکا احسان)) در آن چشم از جهان فروبست عبور میکنم وبرای رفتن به اتاق عملیات دستهایم رامیشویم ولباس مخصوص میپوشم ویا هربار که در اتاق کارم که همان اتاق ((کاکا احسان)) در بیمارستان است تنها میشوم، یکبار دیگر به این نتیجه میرسم که اوحتی پس از مرگ هم ادامه ومسیر زندگی مرا هدایت میکند. اوهمه دارایی اش را به من بخشید، اما این کلمات وصیتنامه برای همیشه درحافظه ام باقی مانده است وادامه زندگی غمبار مراد نبال میکند وزندگی توام باعشق ازدست رفته...:

((عزیزم! تو، همان پری کوچک دریایی زندگی من بودی که برایت بارها گفته بودم هرمردی در زندگی خود آنرا جستجومیکند... این ((عشق ممنوع)) سرنوشت مرارقم زد ومیدانم که برای تو نیز چنین بود... سالها پیش وقتی تو هنوز دختر لق ۱۴—۱۵ ساله بودی، میدانستم که پایان زمان ((زنبق دره)) پایان زمان زندگی من نیز خواهد بود وچنین نیز شد...))

اظهار سپاسی

ازهمه دوستان وهمکارانی که باارسال نامه های پر لطف وکارت های زیبا، سالگرد مجله **سهاوون** را تبریک گفته اند ونیز از فروشگاه ها وقرطاسیه هایی که لطف نموده وتحایفی برای برنده گان جوایز مجله فرستاده اند، اظهار امتنان وسپاس نموده یادآور می شویم که از این فروشگاه ها تحایفی به شرح زیر به مارسیده است:

— فروشگاه بزرگ افغان: یک عدد تریوی یک عدد اتوی برقی ویک جوره بوت.
— فروشگاه الوارث: یک عدد شرینی دانی
— فروشگاه مصطفی: یک جوره بوت خارجی زنانه.
— زهره بوتیک: یک سوپیراهن یخن قاق مردانه
— فروشگاه مروشن: یک شیشه عطر.
— فروشگاه فرید: یک سیت سامان آرایش
— فروشگاه نوید: یک عدد بلوز زوی.
— شرینی فروشی عبدالخالق: یکباکت چاکلیت
— شرینی ویدوکست: یک عدد کست دانی
— قرطاسیه فروشی ارزان: پنج جلد کتاب یادداشت محمدشش دانه قلم بیک.
— قرطاسیه فروشی لونا: یک سیت سامان آرایش
— فروشگاه امانپار: دو جوره جراب.
— فروشگاه لعل: یکپایه رادیو (جاده مقابل بنارولی)
— قرطاسیه فروشی شمریز ۲۰ جلد کتابچه و ۲۰ دانه قلم خورد کار نوک باریک جرمنی
— قرطاسیه فروشی خجندیان ۶۰ جلد کتابچه و ۲۰ دانه قلم خودکار
قرطاسیه فروشی محمد اسحق اخباری ۲۰ جلد کتابچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

حماسهٔ عشق

بقیه از صفحه (۳۱)

روبروم نشسته تا درباره زندگی - هنری اش صحبت نماید .

گفت وشنود ما خیلی ساده شروع میشود وخیلی زود باهم صمیمی میشویم .

دختر مصاحبه من درک کردم که اوتحت تاثیر نقش خود در فلم حماسه عشق قرار دارد زیرا در چشمانش هنوزهم غم بزرگی خوابیده است.

- آیا شما ازجمله هنرپیشه گانی استید که روی تصادف به سینما می آیند ؟

- نه .

- پس چند پیشنهاد ازچند دایرکترد دریافت کردید که راهتان بسوی سینما بازگردید ؟

- من ازچند سال به اینطرف در شعبه نمایشنامه های دری - رادیوتلویزیون کارمیکنم. یکروز محترم انجنیر لطیف ازمن خواست تا در فلم حماسه عشق نقش مرکزی را بازی کنم خواستم قبول نکنم ولی اوکمد رشناخت هنرمندان مهارت افزون دارد مرا مصمم ساخت.

- در فلم حماسه عشق کدام نقش را بازی میکنید ؟

- من در ین فلم نقش مرکزی را بازی میکنم ،کرکتریک دختر بی آلایش وساده دهاتی راکه در آستانه شور وشعف جوانی قلبش راعشق پسر جوانی تسخیر میکند اما خانواده های آنان ازسالها قبل باهم خصومت وعداوت دارند . درین موقعیت حساس این غنچه میشگفد تا بارور گردد اما سرانجام این عشق رسوا میشود وبقیه آنرا بروی پرده سینما باهم خواهیم دید .

- آیا میشود این کرکتر را اندکی بیش معرفی کنید .

- اگراین کرکتر امعرفی کنم ، دختری آلایش که سخت تابع سنت های جامعه خود است ، عشق برای اوچیزیست که صرف در وجود نگاه ها خلاصه میشود . وقتی میخواهد سرد رآغوش عاشق خود بگذارد حیای دختراو اورا بالا میگیرد وغرور دختراو اورا براو مسلط میگردد که نباید عشق را به گناه کشانید . لذا قدسیت عشق راحفظ میکند . واین عشق بدل به حماسه میگردد .

- شما درین فلم تاچه حد تحت تاثیر نقش تان قرارگرفتید ؟

- وقتی یک هنرپیشه سرست رفت باید خود راد رهمان شخصی ببیند که نقشش رابازی میکند . هنرپیشه تاختم فلمبرداری باید در قالب نقش خود باقی بماند

- وشما توانستید ازآن قالب جدا نشوید زیراکه کارا ول تان در فلم بود .

- بلی زیرازندگی واقعی جدا و کارفلم جدا است . ولی کارا ول من در فلم صیاد گاه بود .

- اصلا چه چیز سینما شما را بطرف خود کشانید ؟

- علاقه خودم وتشویق فامیل ودوستان .

- وقتی وارد جهان سینما شدید زندگی راچگونه یافتید یعنی کار در سینما شما رازیاد مصروف ساخت ؟

- نه ، من هفته ۱۲ ساعت درس میخوانم ، در رادیو تلویزیون کار میکنم ودر فلم هم باعلاقمندی کارمیکنم . کارهایم راطبق برنامه پیش میبرم .

- وسینما راچگونه یافتید ؟

- سینما بیانگروبازتاب دهنده زندگی انسانهاست .

- آیا شما تحصیل سینمایی دارید ویاصرف زیبایی وعلاقه رامعیار ومحک هنر پیشه شدن موفق میدانید .

- تنها استعداد و زیبایی نمیتواند هنرپیشه راتکمیل کند .

باید علاوه کرد که تاکنون تحصیلات سینمایی ندارم .

- کار در فلم اگر روی شانس استعداد ویا شناخت باشد کدام برای شما بهتراست ؟

- فقط استعداد .

- آیا مردم دوستتان دارند ؟ پرسشم بیشتر به خاطر انست که شمایک هنر پیشه زن استید ؟

- استند کسانی که قدسیت هنر رانمیدانند .

- آیاتاآخرمیخواهید به صفت هنرپیشه باقی بمانید ویایکروز دوباره عقب کارتان خواهید رفت ؟

- تاآخر در سینما خواهم ماند .

- تابیری ؟

- بلی .

- در آنوقت نقش مادرکلان را بازی خواهید کرد

- البته با افتخاراگرحیات باقی باشد .

- آیا فقط سینما عشق شماست ؟

- فعلا بلی .

- وَدرآینده ؟

- اگر درآینده به کسی دل بستم وازصمیم قلب دوستش داشتم وَنخواست کارم رادرسینما ادامه بدهم حتما مطابق خواست او رفتار خواهم کرد .

- شما ، نقش خود رادرخانه هم تمرین میکنید ؟

- بلی گاهگاهی به تنهایی تمرین میکنم .

- باآنکه شماتاکنون صرف دریکی دوفلم ظاهرشده اید ایاازکار خود راضی استید ؟

- راضی نیستم ولی امیدوارستم.

- ازاکت وتخیل چه کسی بیشتر خوش تان می آید ؟ اگر سخن برسرهنرپیشه های هندی باشد .

- من بیشترازکار سمیتا پاتیل ودلیپ کمار خوشم می آید .

- پس درکار هنری تان ازسمیتا پاتیل ایده گرفته اید ؟

- نه ، بیشترخواسته ام خودم باشم میخواهم یک هنرپیشه مولف افغانی باشم تا سمیتا پاتیل .

- درخانه چه مصروفیت دارید ؟

- زیاد سعالجه میکنم درکارهای خانه حصه نمیگیرم ، مادرم به خاطر تنبل بودنم ازمن راضی نیست .

- چه خصوصیات ویژه دارید ؟

- زود صمیمی نمیشوم ، ازکبر وغرور خوشم نمی آید . خوش خلق استم ، خنده همیشه چاشنی زندگی ام است . در محفلی که باشم میکوشم تافضای آنراگرود رستانه بسازم .

- خوش ندارید که درختم فلم (حماسه عشق) هرکرازقالب نقش خود بیرون نیایید یعنی نمیخواهید باهیروی فلم تامزد شوید ؟

- من تصمیم نداشتم ولی نصیب وقسمت رانمیدانم .

- ازشوهرآینده تان چه توقعاتی دارید میخواهید او اجازه بدهد که هنرپیشه سینما باشید ویا یک زن عادی ؟

- دوست داشته باشد ، مهربان باشد ، مغرورنباشد ، خوش اخلاق وخوش برخورد باشد به فامیل خود وفامیل من احترام بگذارد .

- آیامردی به این صفات پیدا خواهد شد ؟

- نگویم که پیدا میشود . به امید روزی که آرزوهایتان جامه عمل بپوشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

انقلاب گرباچف

بقیه از صفحه (۴۱)

موافقت نکرد. براو داد و پاسخ به اونوشت که بلا تغیر وی در تضاد با تصویر عینی از دستاورد ها و عدم موفقیت ها قرار دارد و نرنبه حقیقت های تبلیغاتی استوار است.

چندی پیش هنگامیکه ۹ امین کنفرانس حزب کمونیست عد اپرشد، فضای بحث زنده بر سراسر کنفرانس حکم میراند. در کنفرانس نمایندگانی نبود ند که ((بیانیه های قبلا تنظیم شده تایید ی)) ارایه کنند. هر نماینده سعی نمود تا پرابلم ها را در ساحه کارش طوریکه هست برجسته کند. طور مثال یکتن از نماینده گان ولادیمیر ملنیک در سخنانش گفت: ((هرکس که در دوره گذشته فعالانه سیاست رکود را پیشبرده است، امروز در زمان دگرگونی نباید در ارگانهای مرکزی و شوراهی کار کند. باید برای همه چیز مسولیت فردی وجود داشته باشد.)) در این وقت میخاییل گرباچف از وقی پرسید که منظور او کدام افراد مشخص است. وی گفت ((منظور من خاصتا رفقا سرلوشنوف، گرومیکو، افاناسیف واراغ است.)) این گونه مباحثات در تمام روزهای کنفرانس وجود داشت.

کنفرانس خواهان ایجاد تضمین های حقوقی برای علنیت گردید. در این کنفرانس تمدید دوره کار افراد رهبری برای دو دوره تثبیت شد.

اهمیت علنیت در چیست؟ رییس انستیتوت بدآگوزی ورونیژ در توضیح این مطلب بیان داشت: ((ما به این عقیده هستیم که آزادی بحث و انتقاد برای پیشرفت امر حیاتی است. بدون این آزادی، افراد به عناصر ظاهرسازی فرمالیست وبی تفاوت مبدل میشوند ما اگر میخواهیم میان مردم نفوذ کنیم باید عدم موفقیت های خود را آزادانه پنهان نکنیم. این ممکن است دو هدف اول در دناک باشد و ((آزار دهی)) مسولین جلوه کند، اما ما باید برای احساس غلبه کنیم. اهمیت علنیت امر دفن به این حقایق بستگی دارد.

ما میخواهیم امروز آن توسعه معروف را به بنیاد فعالیت خود مبدل کنیم که بسیاری او قات فراموش شده بود: یک حزب نباید از اشتباهات بترسد. آنچه که از آن باید ترسید با فشاری بروی اشتباهات و برمبنای یک احساس غلط شرم، خود داری از پند پرش و تصحیح خطاهاست. برای تصحیح خطا شجاعت لازم است و ما امروز با سیاست علنیه این شجاعت را داریم تا اشتباهات خود را به موقع ارزیابی و اصلاح کنیم.))

علیه بروکرات ها

همین چند ماه پیش بود که کنفرانس نزد هم حزب کمونیست اتحاد شوروی دایر گردید. در قطعنامهٔ کنفرانس فصلی برای مبارزه با بروکراتیزم اختصاص یافته است، چنانچه اظهار شده که: ح.ک.ا.ش وظیفهٔ خود میداند در کشور فضایی ایجاد کند که در آن هر تبعه اطمینان داشته باشد که به کمک سازمانهای دولتی و اجتماعی میتواند بر بروکراتها فایق آید.

بروکرات ها! این کلمه را هرکجا میتوان شنید. اگر کسی میخواهد مدیران دیپارتمنتی، کارشکنان، چوکی نشینان غیرمسوول و سود وزیان را آماج انتقاد قرار دهد، درست همین مفهوم بروکرات ها به یاری طلبیده می شود. ظاهرا مبارزه شوراها در پیشروست تا جامعهٔ شوروی خود را از شریک قشر مفتخوار که از اعتماد مردم و حزب سوء استفاده نموده اند، رها کند. مشکل در اینجاست که هنوز بروکرات ها و تاثیرات منفی که آنان برجریان زنده گی وارد میکنند، ریشه کن نشده اند. در زندگی همین کنفرانس حزب از خود سری ها، نقض قوانین، سرکوب انتقاد و ابتکار زحمتکشان، تعلل، فرمالیزم در فعالیت دستگاه رهبری، تخلف از اجرای خواست های مردم به عنوان مظاهر بروکراتیزم یاد آوری شد و راه های مبارزه با این پدیده های منفی پیشنهاد گردید.

امروز مهم ترین مساله اینست که شانهٔ ((انسان های عادی)) را از بار سلسله مراتب سنگین سبک ساخت. محمائد ار مادر - توضیح سیاست جدید شوروی - خاطر نشان ساخت که: ((ما میخواهیم به سوء تفاهمات با - نهمی ها و برخورد های غیرمسوولانه خاتمه دهیم. اصلاح بنیادی میگوید اداری و قوانینی که به گذشته تعلق دارند مطرح است. میگوید کهنه و هرهای کهنه اداری دیگر بدرد بخور نیستند. ما باید تشکیلات و شیوه های کار را به وجود آوریم که به خلاقیت مردم و شرکت فعال آنها در زندگی امکان دهد.))

پدیده های ((آزار دهنده)) در زندگی که میراث دورهٔ رکود و بروکراتیزم ریشه در اساس، هنوز وجود دارد و اینها برخی از آنانست

مظهری که تحولات تاریخی بر اهمیتی را در قبال دارد سایه می افگند. انتظار در رستوران ها، تظاهر های نوبت برای گرفتن کالاها، ضعف خدمات در بعضی هوتل ها، ارایه ضعیف خدمات اجتماعی، مثلا اینها پدیده های هستند که مورد انتقاد قرار میگیرند و باید ریشه کن شوند.

میکایل زیمکوف رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی به خوبی خاطرنشان نمود که: ((نظام مبتنی بر ((چوکی آرام)) رهبری جلو ابتکار در عرصه کالاها را گرفت. روحیه محافظه کاری و کمبود اومیزد را برانگیخت و از احساس مسولیت کاست و تاثیر سفیر بی تفاوتی را بوجود آورد.)) این میراث ها سبب شده که محافظه کاری، بی تفاوتی و بروکراتیزم هنوز موانع عمده در راه بازسازی باشند. در رشوروی گفته می شود که: ((نوسازی کارگذاشتن واقعی همه آمیزش هایی است که کهنه بمیراند و جلو استفاده از ظرفیت های جامعه را میگیرند.)) و برهمین اساس است که بروکرات ها نیز باید کنار گذاشته شوند.

اهرم عمده در مبارزه با بیروکراتیزم بازهم، انتقاد و علنیت است. نویسنده شوروی ایگنیتی ایتوشنکو گفته است: ((امروز که دولت ما بزرگ شده و تقویت یافته است، ما بایستی هنوز هم هرچه کمتر از انتقاد صریح ناشی از عقاید شخصی بهراسیم زیرا صراحت نشانهٔ از پختگی و نیروی ماست. در حالیکه تحریف حقیقت نشانه ایست از ضعف، هراس از ((شرمساری)) غالبا به شرمساری منجر میگردد.)) اهرم عمدهٔ مبارزه با بیروکراتیزم در حال حاضر عبارت است از صراحت بیشتر و علنیت بیشتر.

ادامهٔ انقلاب یا یک انقلاب دیگر

رهبری شوروی در آینده نزدیک وظایف ذیجوانب وعمیقی را در برابر خود قرار داده است. سخن له برسر ادامهٔ تاریخی گذشته إضافه شدن چیزهایی بر آن وتکمیل روند های گذشته است بلکه برسر یک تحول بنیادی است. برخی ها این تحول را یک انقلاب جدید و برخی ها دوام اکتوبر تلقی میکنند. در غرب از برنامه نوسازی به نام "انقلاب گرباچف" یاد می نمایند. به هر صورت خصلت بنیادی تحولات نوین در اتحاد شوروی اشکار است. مثلا در اقتصاد، خود گردانی، خود کفایی ومکانیزم جدید رهبری اقتصادی جای اشکال قبلی را اشغال میکند. دموکراتیزه کردن جامعه شوروی واصلاح نظام سیاسی هدف عمدهٔ بازسازی را تشکیل میدهد. در سال های آینده اجرای یک رفورم همه جانبه حقوقی روید ست است. علنیت به عنوان شرط اجتناب ناپذیر خود گردانی تلقی میشود. تغییر نظام انتخاباتی انتقال قدرت بیشتر به شوراها وتفکیک مسولیت حزب و دولت جز عمدهٔ از برنامه بازسازی را تشکیل میدهد. رهبری شوروی مصمم است که به انحرافات در سیاست ملی ناشی از نقض قانونیت در دورهٔ گیش شخصیت استالین ودورهٔ رکود سالهای هفتاد پایان دهد و راه را برای هماهنگی منافع ملی و تحکیم مناسبات درست میان ملیت ها هموار سازد.

بقیه در صفحه (۹۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرطاسیه فروشی شعریز

فلمبرداري از محافل خوشی شما را توسط مدرنترین کمره ها می پذیرد .

فلمبردار : انجنیرمحمد عارف ((هنمند)) .

ادرس : متصل بازارامید .

قرطاسیه فروشی خجندیان

هرگونه قرطاسیه مورد نیاز تانرا عرضه میدارد .

ادرس : مزارشریف . مقابل دروازهٔ جنوب روضهٔ مبارک .

قرطاسیه فروشی صدف

آدرس : وه افغان

قرطاسیه ومجلات مورد نیاز تانرا عرضه میدارد

قرطاسیه فروشی علی گلریز

آدرس : سینما پامیر

قرطاسیه و مجلات مورد نیاز تانرا عرضه میدارد

بقیه از صفحه (۳۳)

د توفانونو په سمندر

په پرشوروړوکی بایدد غه ډله یوه پیه د لومړنی امتحانی ژونـد لپاره وټاکی . ساختمانی کارګران اوماهران بهوروسته هلتهولیـزل شی . دارتیاورتول مواد د مخـه د اتومات د ستګاوپه وسیلهد سپوزمن کړي ته لیږل شویدي .

د د غه قصد لپاره اته سفرونهپـه پام کی نیول شویدي چی نهم سفر به د د غه اړي د پرسونلپه لیږلـو پوري اړه ولري .

مرتب اومنظم کاریه وروسته پیـل شی .

د سپوزمن پروختیاپوه په زړه پـوري اواهمیت لرونکی پروژه د ه چی د بشرله پاره به د هغه د ـ پهد ایښت په د ري میلیونم کال کی د پاملرنی وړنوم وګټی اوپه تاریـخ کی یه ثبت شی .

د د ي پروژې راتلونکی په عمده د ول په د ي پوري اړه لري چـی ایابشریت د سوله ییزې ودي لـه پاره د خپلوهلوځلوپه پووالی او متمرکزکولوسیالی شی اوکه نه .

شوروي حکومت د مخه تردي د دي موضوع په هکله مشخصه ـ غونډتنه اوپیشنهاد وړاندي کړي دي اود ملګروملتود سرمنشـی (هاویریز وکویار) په نامه پـی یولیك استولی دي چی تر (۲۰۰۰) کال پوري د پوري په پوري پووګي عملی فعالیت د پروګرام طرحـه پکی ده .

بقیه از صفحه (۵۵)

هنرمندی که ...

صلاحیتی به آن پاسخ خواهیـد گفت :

یك امتیازمتبارزوتقریباً استثنایی فلمهای افغانی تاحدي که حتـی د رمقایسه باسینمای ممالك هم ـ جوار سابقه نداشته ، طبیعی بودن نقشهاسخن هاوصحنه هاست .

اینراچگونه توصیه میکنید ؟ آیـا افغانها استعداد بخصوص د رفلمسازي داشته اند که پوشیده مانده است . یا (د راکت) ؟ وممکن یکنوع تقلید فوق العاده ازسینمای ریالیستی ممالك مترقی بود ماست با صراحت باید گفت که افغانهـا استعداد فوق العاده د راین ارتباط دارند که ماد ر راه رشـد وپرورش هرچه بیشتران تـلاش میکنیم .

س ـ د رآینده چه فلمهای مشترکی خواهید داشت وآیا باسینمای غرب وممالك اروپایی فلم مشترکی رویدست دارید ؟

ج ـ د رفستیوال کان ماروي این موضوع صحبت کرد یم ، زیراخارجیان به کار مافوق العاده ـ علاقمند شده بود ند ولی باتاسف تاکنون یك چنین امکانات برایما ایجاد نگردیده است .

س ـ شماخود تان فلمهای کدام کشور راد وست دارید ؟

ج ـ من فلمهای ریالیستی را که واقعیت های اجتماع را انعکاس میدهد د وست دارم . گاهگاهـی فلمهای تشور فرانسه برایم خیلی دلچسپ میباشد .

س ـ از تحصیلات تان صحبت کنید ، د رمورد سینما چه تحصیلاتی داشته اید ؟

ج ـ من فارغ التحصیل لیسـه غیرشهید سیاشم د رمورد تحصیلاتم بیرامـون سینما اگرکورسهای کوتاه مد ت را د رنظر نگیریم ، همیشه کوشیدهام با مطالعات اختصاصی به کمك کتابها وگفتگوبا اشخاص وچهـره های موفق جهان سینما بـر معلوماتم بیفزایم . به نظرمن کار عملی وتجربه خود بهترین معلـم انسان است .

س ـ آیا سروکار داشتن با فلم و سینما شغل اصلی شمارامیسازد ؟ یا به اصطلاح فرانسوي ها ((بیا ـ نوانکل)) یامسلك دوم تان بشمار میرود ؟

ج ـ مسلك اول واساسی من سروکار باتیاتروامور مربوط به آنست ود ر ضمن میکوشم باسینماهم همکاري داشته باشم .

س ـ همکاري تان باسینما د رچه سطحی قرار دارد ؟

ج ـ من بیشتر کار د رتیاتررا ـ ترجیح میدهم ، چون سطح دید ي راکه مردم براي من د رتیاتـر قایل شده اند نمیخواهم ازدست بد هم . وازجانبی من زمانی کـار سینمارا ترجیح خواهم داد که اثري والاتربیافرینم د رغیر آن خودم را به آن سطح نمی بینم .

س ـ ازتیاتر صحبت کرد یم ، دیدگاه تان نسبت به تیاتر کشورکه بـه اصطلاح (ف عیادي) د ربه د ربه د نبال بینند ه است ، چه است ؟

ج ـ د رینمورد فکرمیکنم توضیـح بیشتر مکرر خواهد بود شما میتوانید مضمونی راز زیرعنوان (قادر فرخ)) د رشمارهٔ ۲۴ اسد ۱۳۶۷ مطالعـه نمایید .

س ـ اجازه دهید پرسشهـای خصوصی ترازشمادا شته باشم :

در دروازهٔ قصر سپید

بقیه د رصفحه (۱۷)

ملیارد دالر سرمیزند از برازیـل که مقروض ترین کشورجهان است چهار بار بیشتراست .

د ربرابر انتقادات بیهم د مـو ـ کراتها د رارتباط با کسر بود جه ، بوش وظیفه شماره یك اقتصادي ـ خود را ارایه بود جه متوازن طی پنج ونیم سال ـ بدون افزایـش مالیات ـ قرار داده است .

وي میگوید پرویلم بود جه ایـن نیست که امریکایها مالیه ناچیز بد هند بلکه حکومت باید زیاد مصرف نماید .

ضمن انتقاد از سیاستهـاي د موکرات ها . بوش میگوید ما به افزایش صادرات خود نیازداریم نه اینکه مرزهاي خود رابه بندیم .

د وکاکیس که به شکست خـود اعتراف کرد د ربرابر حامیان خود د ربوستون اظهار داشت بـوش رئیس جمهور ماست و با اوهمکاري خواهیم کرد . ((امریکا باد شواري هاي زیاد روبروست و باید باهـم کار نماییم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازدواج کرده اید ؟ همسرتان در مورد بازی تان در فیلمها به خصوص صحنه های چون فیلم ((دختری با پیرهن سپید)) حساسیت نمیکند ؟

– بلی ازدواج نموده و چهار طفل دارم. یک پسر و سه دختر. در مورد حساسیت همسرم پرسیده اید ، این یک واقعیت است که او در مورد فیلم دختری با پیرهن سپید ناراضی بود .

س– میخواهید روزی دختر یا پسرتان به دنیای پر آشوب سینما و فیلمها کشانیده شود ، یا تعصب بخصوص در مورد دارید ؟

ج – در اینمورد نه تنها تعصب ندارم بلکه خیلی علاقمندم. و من برای دخترانم نامهای چون ویدیا ، صوفیا ونجلا را انتخاب کرده ام پسرم را اشیل نام گذاشته ام . از نظرمن نام ها لای شخصیت فرد تاثیر بسزایی دارد و امیدوارم روزی آنها هنرپیشه های خوبی بار آیند .

س– به یقین اینطور خواهد بود. شما تا کی دلتان خواسته در جای کدام هنرپیشه معروف باشید ؟

ج – من فکرمیکنم بصورت عموم هر انسان در حیات روزمره برای خود شالوده دارد ، وی کسی است که دلش میخواهد میتوانست به پایه او برسد . برای من یک همچو چهره در کارهای هنری ام (انتونی کوین) هنرمند معروف هالیود بوده و آرزومندم روزی بتوانم به سطح او برسم .

س – کدام هنرپیشه راد رسینمای کلاسیک هند و اروپا می پسندید ؟

ج – در سینمای هند دلیپ کمار راج کپور ، نرگس ، پران و کشور کمار و در سینمای غرب انتونی کوین کلارک گیبل ، رابرت ردفورد ، چارلز برونسون از نظر من فوق بوده اند .

س– برای آینده سینمای کشور خودمان کی ها را پیشبینی نمیکنید ؟

ج – از نظرمن صدیقی پروسه انجنیر لطیف ، نظری ، فقیر نبی عادله ادیم ، اسد آرام ، سلام – سنگی ، یاسمن . البته در مجموع همه دركارهای شان موفق بوده اند.

س– بیایید بگویید که مصروفیت هنری تا چه حدی از حیات روزانه تانرا بخود اختصاص داده است؟

ج – فکرمیکنم اگر بگویم تمام زندگی ام را وقف این حرفه ساخته ام – مبالغه نکرده ام . ولی تا حدی کار اداری ، بین کارهای هنری من در تیاتر و سینما دیواری ایجاد نموده است .

س– شما ترجیح میدهید یک هنرپیشه باشید یا دایرکتر ؟

ج – در این باره زیاد فکر نکرده ام ولی اغلب اوقات ترجیح میدهم دایرکتر باشم ، و انهم دایرکتر تیاتر چونکه هنرپیشه سینما در عرصه تیاتر موقعیت حتمی نخواهد داشت – در حالیکه یک هنرمند تیاتر بهترین درخشش را در سینما خواهد داشت .

س– آقای فرخ : برای خوانندگان دلچسپ است بدانند که آیا فلمهای افغانی در سایر ممالک دوست و – کشورهای غربی بینندگانی دارد .

ج – بله ، و من میتوانم بصورت دقیق برایتان بگویم که فلم پرنده های مهاجر ما را کشور اتحاد شوروی مبلغ (۷۰۰۰) دالر خریداری نمود . فلم فرار در کشور چکوسلواکی آلمان شرق و آلمان غرب و بروسلاوه فلم پرنده های مهاجر را کشور هند و ستان از ما خریداری نموده است و این خود میرساند که در – ممالک خارجی فلمهای ما علاقمندان خود شان را دارند .

س– پرسش عمومی را در مورد کار سینمای کشور میخواهم مطرح نمایم ، آیا تهیه یک فلم گرانتر از ما بد – آن تمام میشود یا چطور ؟ از سوی آیا شما تصمیم دارید اغلب فلم های تانرا با سناریوی نظیر پرنده های مهاجر و فرار تهیه نمایید : یا اینکه فلمهای با سناریوهای متفاوت – خواهید داشت؟

ج – در مورد بخش اول پرسش تان با مسرت باید ابراز نمایم که فلمهای ما در داخل و خارج کشور خریدار زیاد دارد و از طریق فروش تکت در سینما و دیهلوی آن از طریق فروش پرنت ها و کست های ویدیو ما بیشتر از مصرف یک فلم عاید داشته ایم . در مورد سناریوی فلمها ، ما در آینده میکوشیم ، فلمهای که عرصه های مختلف زندگی اجتماع ما را در برگیرند تهیه نمایم .

س– میگویند تا جاییکه معلوم است تقلب صالیا ، صالای کشوران زیاد است ، چه نظر دارید ؟

ج – بله این حرف کاملا درست است و در اینمورد امیدوارم توجه صورت بگیرد .

س– چرا سینمای ما به جز چند چهره محدود ، هنرپیشه زن – ندارد ؟

ج – شرایط ذهنی در مورد کار اکثریتها فوق العاده بد است . بهترین راه حل ، بهتر شدن فضای اخلاقی مسلک است و کنترول جدی در اینمورد بایست صورت گیرد .

س – میخواستم در مورد اکتور سینمای کشور نظرتان را بگویید : آیا یک همچو حالتی وجود دارد چرا تهیه فلمها اغلب حرکت زیگزاگی داشته است . آیا با کمبود اکتور کمبود استعداد و عدم تربیه اکتور مواجه اید ؟

ج – فکرمیکنم استعمال اصطلاح اکتور سینما خیلی مبالغه آمیز است و اما در ارتباط با حرکت زیگزاگی تهیه فلمها با شما موافقم . و به این ارتباط باید بگویم که ما یک بخش مشخص در چوکات پوهنتون هنرها (بخش تربیه اکتوران تیاتر) که در سطح لیسانسه فارغ میشوند حد داریم . و اما در مورد سینما تا به حال یک همچو دیپارتمنتی موجود نیست . از نظرمن موفقیت در ساحه کار هنری وابسته است به ایمان داشتن به مسلک ، حفظ قدسیت مسلک و تب و تلاش .

س – در همین ارتباط اگر از شما بخواهیم پیامی بدست اندرکاران هنر داشته باشید ؟

ج – هنرمندان ما باید برای حفظ رسالت هنری رقابت های مشروع با یکدیگر داشته باشند و همبستگی به یکدیگر و احترام به مسلک سازنده تمام کارهاست .

س– آخرین پرسشم را با شما این طور مطرح میکنم :

از نظر شما سینمای کشور ما وقتی به آن روآورده ید در چه حالتی بود ؟ آیا به پختگی رسیده بود و میشد روی آن حساب کرد ، شاید حالت رکود داشت که شما و همکاران تان آن را از نو به کار انداختید ، یا میخواهید ادعا کنید که هنری را از نیستی ها هست کرده اید .

– من فکرمیکنم ما نباید یک همچو ادعایی داشته باشیم . چونکه قبل از ما سینما و کار فلم سازی در کشور ما جریان داشته و اغلبا با موفقیت همراه بوده است ، ولی به طور عموم هنر سینمای کشور ناقص بوده است . به نظر من کار پیگیرانه و – مبتکرانه همکاران من در این عرصه نوید گر آفرینش های چشمگیر آینده سینمای کشور خواهد بود .

قرطاسیه فروشی تابش

قرطاسیه مورد نیاز شما را به نرخ ارزان عرضه میدارد

منتهی شارولی کی

تیلفون ۲۲۲۲۲

باغ وحش در...

(دنباله از صفحه ۱۲)

خواننده عزیز آنچه که در این مبحث مطالب به نظر می رسد این است که راستی هم قفس شیر بلندتر ازان است که طفل دوساله به خودی خود کنار پنجره بالا رود . قریب یک ساعت انتظار کشیدم که تا شیر از داخل محوطه خود به بیرون تشریف بیاورد مگر هرگز شیر این زحمت را به خود راه نداد . ولی بودند کودکانی که با پرتاب سنگ ریزه ها شیر را به بیرون آمدن از محوطه به کنار پنجره مجبور میساختند . نه تنها شیر بلکه دیگر حیوانات هم از دست کودکان شوخ ارام نبودند . موظف داشته باشیم .

– پس داشتن چنین باغ وحش ضرور نیست چطور ؟

با اعصاب خرابی تمام می گوید : راستی بودن باغ وحش برای ما هیچ ضرور نیست .

– خوب محترم حالا در پایان این مصاحبه خود را معرفی می کنید ؟

– یک بار گفتم من حاضر نیستم خود را معرفی کنم .

– اخر چرا ؟

– چرا ندارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

آغازی دیگر در زندگی یک زن

ترجمه : انجنیر حلیم

یک تحول طبیعی ولی ناهنوزهم ناخوش آیند در خانمها

در سلسله نژاد بشر، زنان بصورت منظم هرماه عادت میشوند وخونریزي منظم آن بعنوان مشخصه زن بودن شناخته شده است. ازهمان آغاز بلوغ که دختر وارد مرحله حیواني میگردد ، عادت ماهانه پاتحیض آغازمی یابد تا اینکه در اواسط عمر کاملا متوقف شود. زن در طول مدت عمر خویش که عادت می شود قدرت باروري داشته وکودکان نازنیني را به جامعه تقدیم ویقاي نسل بشر را تضمین میکند . همچنان، درین مدت زن خاطرش جمع ستره احساس زنانه دارد وازنگاه جنسی خود را فعال احساس میکند ولی بدبختانه معتقد انه که شروع مرحله مینوپوز (که آن راد رکشور ما خشک شدن می نامند) سرآغاز ویران — پیري ست. وآنان د یگربه مرحله سالمندان قدم گذاشته اند .

د رمرحله مینوپوز (خشک شدن) انواع تغییرات د ربدن رونما شده که مهمتر ازهمه تغییرات روحی بصورت کل د امنگیرزن میگردد برخی اززنان این تغییر راد رزندگی باآرامش خاطر وخونسردي کامل می پذیرند ولی برخی د یگرکه دانش کافی د رزمینه ندارند ویابند عقاید نادرست اند ، این تغییر حتی الوقوع ومسلم طبیعت رانمیتوانند تحمل کنند وبزودي — واکنش هاي جسی وروحی د ر — آنها متبارز میگردد ورسیدن این مرحله براي شان نهایت ناخوش آیند است. زمان طولانی لازم است تا این پروسه طبیعی براي شان عادي شود ویا آن کنار آیند .

ازآنجائیکه هرزنی باید این تحول راد رزندگی خویش بپذیرد ، لازم می افتد تا این پرابلم عمده زندگی را به خاطر تنویر اذهان زنان مورد ارزیابی قرار دهیم وحقایق چندي راغرض آگاهی خوانندگان بازگو کنیم وهرگونه ترس ابهام وسوء تفاهم را د ر مورد مینوپوز برطرف سازیم .

آروزي ما اینست تازنان را آماده گردانیم که مینوپوز را بعنوان یک پروسه طبیعی نه مصیبت بپذیرند .

عادت ماهانه نورمال چیست؟

زن د رطول مدت تخمه گذاري هرماه براي سه تا هفت روزازطریق مهبل خونریزي داشته وآنرابنام د وره قاعده گي یاعادت ماهانه یاد میکنند . هرماه رحم تحت تاثیرهورمون جنسی که به وسیله تخمد انهاي زن تولید میشود خود ش رابراي بارد ري آماده میسازد . د رجریان این پروسه غشاي رحم ضخیمتر میشود ومقدارخون انزایش می یابد . هرگاه حمل صورت نگیرد ، د رآن صورت د راخیر رهرماه این غشا ضخیم شده بالخته هاي خون وخون تازه بشکل خونریزي قاعده گي بیرون میریزد . این پروسه هرماه تکرارمیشود وهنگامیکه زن حمل بگیرد عادت د رطول مدت حاملگی متوقف میگردد. تخمد انها تحت تاثیر غده د یگر افرازد اخلی که بنام غده هیپوفیز قدامی یاد میگردد ود رقاعده د ماغ موقعیت دارد ، قرارمیگیرد د ریك زن نورمال ، خونریزي ۳—۷ روزراد ربرمیگیرد وبعدا مقدارآن کاهش می یابد . البته مقدارخونریزي بطورقابل ملاحظه ازیك زن تازن د یگر متفاوت است.

د رسن ۱۳ یا ۱۴ سالگی که د ختران به عادت اغازمی کنند، براي کسانیکه اطلاعات کافی قبلی د رزمینه ندارند وچیزي د ر مورد به آنها گفته نشده ، آغاز مرحله قاعده گي بعنوان یك شوك شدید روحی آنهاراتکان میدهد. این مرحله رابنام زمان سلطانی یاد میکنند . د رحدود ۴۵ سالگی قاعده گي بصورت دایم قطع میگردد وآنرا زمان مینوپوز (توقف عادت ماهانه یا ایست قاعده گی) می نامند . همچنان آنرابنام (بحران عمر) نیزیاد میکنند د راکثریت خانمها این پروسه به کندي طی میشود . طوریکه تکمیل آن گاهی یك تا پنج سال راد ربرمیگیرد . د رحیواناتیکه قد رت تکثر یا تخمه گذاري تاد وران پیري باقی می ماند ولی د رنسل زنان ممکن د یرتریازود ترد ست خوش این تحول گردند .

پروسه مینوپوز:

د ربرخی اززنان، این یك پدیده آنی است. طورمثال ، بعد ازگرفتن حمل ، عادت متوقف میگردد ومشابه آن ممکن د ربرخی مرحله د رین خانمها به وقوع بپیوندد وهیچگونه اعراض بوجود نیاید . د راکثریت د یگر، وضع بدینگونه نیست زیرابراي توقف کامل پروسه منظم عادت ماهانه ماهها وحتی سالها لازم است. اکثرا خونریزي بشکل تدریجی کاهش می یابد ومدت عادت غیر منظم می گردد . بدین ترتیب د والی سه ماه بدون هیچگونه خونریزي سپري میشود وبعد تدریجا متوقف میگردد . بصورت کل ، علت این تحول همانا فقدان تحریك منظم هورمونهاي جنسی است که اکنون د یگر مقداران بمراتب کمتراززمان قبل ازآغاز مینوپوز است.

برخی از زنان فکرمیکنند که خونریزي اضافی قبل ازعادت یك مشخصه نورمال است ولی غافلند ازاینکه این حالت ناگوار است وچنین خونریزي رابایدبصورت د قیق ارزیابی وتداوي کرد .

بقیه د رصفحه (۸۶)

بشراین قدرت یا اغاز مینوپوز خاتمه می یابد . د رین زمان تخمد انها تولید تخمه ها را متوقف ساخته وبدین سبب خانمها د یگر باروري نمیشوند ولی بعلت د وام موجودیت بعضی هورمون هاي جنسی د ربدن براي مدتی خونریزي اد امه داشته ولی سرانجام اینهم متوقف میگردد.

قابل یاد آوریست کمرحله بحران عمر د مردان نیزوجود د ارد ولی نادیده میگیرد وسرآغاز آن د رطول عمرنهایت د یرتر اززنان نراسیرسد . مردان نیز قدرت تکثر را ازدست میدهند ولی علائم فقدان آن که بتواند توجه کسی رابخود جلب کند بسختی پدید ارمیگردد .

سن مینوپوزد رزنان متفاوت است، د ربرخی چند سال زود تر ود ربرخی د یگرچند سال د یرتر فرامیرسد . سن متوسط ازه ۴۰ — ۵۰ سالگی تا ۵۰ سالگی است.

سن آغازعادت ماهانه تعداد حمل وتولدات، د وام وکیفیت خونریزي عادت وغیره د رفرا رسیدن مرحله مینوپوز تا ثیر د ارد . محیط، اقلیم و ماحول د ررسیدن سن مینوپوز تاثیر ندا شته بلکه عوامل خانواده گي ونژادي یقینا بی تاثیرنیست.

د ربرخی نژاد ها یا قبیله ها ، ممکنست زنان زود تر باد یگر مرحله مینوپوزبرسند . همچنان د ربعضی خانواده ها نیزتمام

اسرار خوردنیها

مومیا (مومیایی)

انسانها ازد وهزارسال پیش بدین سو مومیایی رامیشناسند . آنرابه نامهاي اکسیر زند ه گی یا حناي کوه یاد مینمایند . گرچه د رحال حاضراکثرازهاي این ماد ه مبرملا گردید ه ولی با این هم تاکنون منبع آن ناشناخته باقیمانده است.

د رزمانهاي قدیم ارزش جلایی بیشتراز طلا بوده است. د رآن — زمان مردم عقیده داشتند که این ماده کارهاي خارق العاده را انجام داده میتواند . اعراب آنراعرق کوه ، اهالی کشوربرما آنرا خون کوه ومردم سایبریا آنرا موم سنگ مینامیدند . د رسابق این ماده بسیار به مشکل پیدا میشد ، زیرا آنها بیکه محل آنرامید انستند آنرا افشا نمیکردند .

د رنیمه د وم سالهاي ۱۹۵۰ شکوروف د اکتراورتوپید ي تصمیم گرفت تا این ماده راکه د ربازار — هاي شرق از آن استفاده صورت میگرفت وبعضا حوادث ناگوار ببارمی آورد جستجوومورد مطالعه وتحقیق قرار د هد . گرچه افزون بر عقاید عوام د رزمینه تاثیرمعجزه آساي آن د رکتابهاي قدیم نیز تذکرداده شده است. مثلا ابن سینا به این ماده اهمیت فوق العاده قایل بود . ازاین رو مطالعات جدي علمی باید صورت میگرفت تاواضح وروشن میشد که آیاافسانه ها د رباره اکسیر زند ه گی د رست است ویا صرف — خیال پردازي میباشد .

نخست ازهمه باید این ماده مرموز د ریافت میگردید . بدین منظور شکوروف اولین سفر تحقیقاتی خود رابه کوه هاي — تان شاین آغازنمود . پس ازمسافرت طولانی وصعب العبور د ر یك غار تاریك که د ر ارتفاع کیلومتر گنبد مانند قرار داشت با ترکیب ماده خاکستري رنگی مقابل شد . این ماده چسپناك نبه مجرد یکه ازسنگ بیرون میشد غلیظ میگردید . — شکوروف مقداري ازآن رابردا شت تااولین تجربه خود راانجام د هد مطابق گفته طبیب خاصیت مومیه عالی آن است که د رتماس باد ست نرم وملایم ترمیگردد و مومیه صاف نشده سخت میماند . د رنتیجه تحقیقات لابراتواري — کشف گردید که ((حناي)) کوه د ربرابرآب وزن داشته به ۲۰۰ د رجه سانتی گراد قسما آب میگردد بنزین ، اکسیون ، بنزوفارم ، متایل و د یتول الکول قسما آنرا آب میسازد د رحالیکه الکولین مانند آب آنرا حل مینماید . همچنان مومیه د اراي کلسیم ، پوتاشیم ، سود یم المونیم ، آهن ، منگانیز ، فسفورس برون ، مگنیزم ، سلفر ، ونید یوم طلا ، نقره ، مس ، کوبیلت ، — بیریلم ، سزانیتیم میباشد که تصفیه نشده آن د اراي عناصراکسوتیك خارجی چون ایروبیم ، زرکونیم یترینیم وبریم وایروبیم وغیره میباشد که این عناصر تعمیر ي براي احیاي نسج استخوان نهایت مفید ولازمی اند .

همچنان مومیه د اراي مواد سمی نبوده وفاقد راد یواکتیف است وهیچگونه تاثیرمعکوس — بالاي جنین زن حامله ند ارد ، برعکس باعث کاهش تاثیرشد و انکشاف micro Flora میگردد

د راوایل سالهاي ۱۹۶۰ — د انشمندان اجازه یافتند که مومیه راد رکلینیك ها بخاطر تداوي طولهٔ استخوان هابکار گیرند . بدین ترتیب ثابت گردید که نظر مردم د رباره اکسیر زند گي د رست بوده است. قابل یاد آوري است که افزون بر بهبود پیوستن استخوانها براي بهبود وضع عمومی فزیکی به شمول بهتر شدن خواب وبهترشدن اشتها نیزمفید ومؤثرمیباشد .

این ماده به خاطر رفع سرد ردی چرك ودرم لوزتین ، فلج روي و سرچرخی نیزمورد استفاده قرار میگیرد . همچنان تاثیرمفید بر شکم وجگرگذاشته وترکیب خون و وظیفه قلب رابهبود میبخشد .

قابل یاد آوري است که د ر — مورد منبع آن نظریات مختلف — وجود د ارد ولی تاکنون به طور د قیق ثابت نگرد یده است که آیا منبع آن سبزیجات ومیوه جات بوده است ویاحیوانات؟ تحقیقاتی که د رزمینه تاکنون صورت گرفته نظریات مختلف ومتفاوت را ارایه داشته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۸۵)

فعالیت اعضای تکثر وابسته

به موجودیت مقدار هورمون های جنسی در بدن بوده ودر مرحله منوپوز بعلت فقدان این هورمون ها، نشانه‌های نقصان نمو در بین اعضاء ظاهر میگردد. — پستانها کوچك وشل میشوند. در زنان قریه پستانها سنگین ولی شکل آویخته وجنبان رابخود میگیرد. تراکم چربی بطراف کمر وشانه ها در بین سن بیشتر شده وتمایلی برای گرفتن وزن — ایجاد میگردد. در برخی از زنان نموی موها در بعضی قسمت های صورت آغاز گردیده ودر بعضی ها وزن بدن بیشتر میشود. خلاصه، حفظ اعضای خارجی که مشخصه زنانه بودن است وبه هورمونهای جنسی ارتباط دارند، اکثرا دگرگون شده وعلایم این اختلال بوضوح بمشاهده میرسد.

تغییرات روحی:

متکی به وضع روحی، طرز تلقی وبرخورد افراد، تغییرات روحی وعوارض آن متفاوت است. زنان تحصیل یافته، آگاه وباحوصله چندان صدمه روحی نمی بینند وبرای چنین تغییری آماده گی دارند واین تغییر طبیعی وغیرقابل اجتناب ومسلم راباکمال حوصله مندی وخوشی پذیرا میشوند. برخی ازآنان، ممکن تاحد ودی حساسیت پیدا کنند وقار وشخصیت بیشتری کسب نمایند واین پروسه طبیعی عمررا با جرئت کامل متحمل گردند.

آنانیکه سواد ندارند، احساساتی اند ودرمورد معلومات کافی کسب نکرده اند، خیلی زیاد دچاراختلال روحی میشوند. آنان منوپوز رابمثابه پایان زن بودن خویش می شناسند ومعتقد اند که شوهران شان دیگرآنان رادوست نخواهند داشت ویا داشتن این مفکوره چنان وحشت زده میشوند که توازن روحی را تاسرحد جنون ازدست میدهند این حالت خاصتاً درزنانیکه ازدواج نکرده اند وهیچ اند بیشتر مشهود است، چون فکرمیکنند که اکنون دیگرمنبع جلب بیت وزن بودن شان نیز ازبین رفته وعامل دیگری که بتواند جنس مخالف رابخود جلب کند بیش ازاین درآنها وجود ندارد.

برخی چنان ترسنده می شوند که درمورد وقوع انواع بیماری ها بخصوص سرطان می اندیشند. ازاینکه دربسا موارد سرطان اساساً بیماری کهنسالان است، بعد ازمرحله منوپوز درخانمها عمومیت — دارد ولی یقیناً باآغاز منوپوز هیچ رابطه ای ندارد.

سکس ومنوپوز:

منوپوز صرف به مفهوم است کمزور بگرنمی تواند کودکی بدنیا بیاورد ولی شایستگی و تمایلات جنسی اوهنوزهم بحال خود باقی می ماند. اینکه باگذشت عمر، تمایلات جنسی تدریجاً کاهش می یابد، مسئله دیگریست ولی فقدان قاعده گی بالایزندگی نورمال جنسی تاثیری ندارد. برخلاف دیده شده است که با برطرف شدن ترس حاملگی، زن بعد ازمنوپوز از سکس بهره ولذت بیشتری میبرد. بنابران، این عقیده که بعد ازمنوپوز زندگی جنسی متأثر میگردد کاملا بی اساس وناردست است.

امراض منوپوز:

۷۰ فیصد زنان یقیناً امراض وعلایمی میداشته باشند ولی صرف ۲۰ فیصد نیازی به کمك طبی دارند. صرف ۱۰ تا ۱۵ فیصد خانم هاند اوی اساسی راایجاب میکند. در ۹۰ فیصد متباقی لازم می افتد تاآنان راتسلی داد ومطمئن ساخت کهاین مرحله گذراء وموقتی زندگی است وباید این تغییر طبیعی را باشجاعت وحوصله مندی تحمل کنند.

دریك سروی که درانگلستان صورت گرفته چنین نتیجه گیری شده که درنود فیصد زنانیکه منوپوزرامتحمل میشوند، اختلال قابل ملاحظه ای درزندگی وامور عادی روزانه شان بوجود نیامده است.

دربرخی از زنان، این اعراض درموقع توقف عادت بظهورمیرسد ودربرخی دیگرممکست ماهها بعد ازتوقف عادت رونما گردد. این خانمها معمولاً مایوس اند ونمیخواهند هیچ کاری رابه پیش ببرند، بهمه چیزبی علاقه میشوند وحساسیت پیدا میکنند. ازبی خوابی، سرگیجه، سردردی و احساس سنگینی درسروسینه شکایت دارند. اشتهای بعضی سقوط میکند درحالیکه برخی دیگرازگازها وقبضیت رنج میبرند بعضی ها احساس خفقان میکنند وتپش دل دارند وبرخی دیگرازدرد سینه شاکی اند. درمیان انها اختلالات وظیفوی ضربان قلب ونبض نهایت زیاد است.

سرخ شدن وگرمی صورت بشکل کاملا منظم درین مرحله درزنان بمشاهده رسیده که مزاحمت زیادی رابرای آنان ایجاد کرده است طوریکه درصورت وگردن احساس گرمی میکنند. برای این خانمها بیشترحالت تهوع پیدا میشود. قرمزی صورت اکثراً در — حالت هیجان وقهر بیشترمشاهده میرسد. درمحیط گرم نیز قرمزی صورت بیشترعمومیت دارد. بعضی اززنان روزی یکبار ویا در چاراین حملات میشوند ودر برخی دیگرتکرارآن هر ۱۵ — ۲۰ دقیقه بعد صورت میگیرد. در — هنگام شب نسبت به روز، این حالت بیشتر محسوس بود وخواب رابطورقابل ملاحظه ای مختل می سازد. بعد ازاین حملات به یقین زن احساس خنکی میکند تند خوروخشن میشود.

کاهگاهی: برخی اززنان ازدرد یاتشکل یك یا رچه عضلی دربستان شکایت دارند واین ناشی ازتغییرات هورمونی است که منتج به التهاب مزمن پستان میشود. این حالت رامکن باسرطان اشتباه کرد. بنابران توصیه میگردد تادرچنین مواردی باداکترمشوره کرد. برخی از زنان ازدرد مفاصل، عضلات ساق پا وعضلات دیگرشکایت میداشته باشند وبه فقدان کلسیم دراستخوانها OSTEOPOROSIS مبتلامیشوند. وقوع تمام این اعراض، لزوماً ناشی ازمنوپوز نبوده بلکه ممکنست صرف یك تصادف باشد. توقف عادت هیچ نوع بیماری رابیارنمی آورد. بنابران، منوپوزحتماً اعراض زیادی چه جسمی وچه روحی دارد ولی اینکه تاچه حد سبب ناراحتی وکسالت میگردد وابسته به طرزتلقی وبرخورد زن وسطح آگاهی اودرباره منوپوزاست.

تداوی:

دراکثرموارد، صرفاً لازم می افتد تابه اطمینان وتسلی داد ن خانمها اکتفا ورزید واحتیاجی به تداوی اضافی دیده نشود. تخمیناً ده فیصد خانمها نیازی به تداوی لازم دارند. هرگاه زنان این پروسه را درك کنند وبه طرز سازش وتوافق باآن رابیاموزند، درآنصورت، همه چیزبهترمیشود. ایجاب میکند تابه هردو، زن وشوهر، مشوره داد.

همه چیز راه رمورد منوپوزبه شوهر باید گفت واورامتیقن ساخت تاچنین فکری رابمغزش راند هد که گویا خانمش دیگربرای اومناسب نیست. این عمل ازیکطرف اطمینان خاطربیشتری رابه خانم مورد نظرخواهد بخشید وازجانبی هم اوراد رتحمل این تغییر طبیعی یاری خواهد کرد.

ودربرخی از زنان شاید لازم بیفتد تاآناتراد رجریان این مرحله حساس آرام ساخت ودواي مسکن تجویزکرد طوریکه گرفتن ادویه بعد ازچند روز محدود متوقف گردد. زیرااین دواها ممکن شکل عادت رابخود بگیرد پس باید در نظرداشت این نکته توصیه میشود تااین نوع دواها صرف برای یك مدت کوتاه تجویز گردد.

درموارد سرخی صورت توصیه میشود تازنان درین سن وسال ازالکول، قهوه وچای سیاه داغ حلم گرم و خلاصه هرآنچه که موجب تحریك گردد، اجتناب ورزند. شاید برای چند روزمحدود به گرفتن دواهای مسکن وخواب آور نیازداشته باشند. دربرخی موارد، تجویزتابلیت های ویتامین ای توصیه میشود.

ازعادت نمودن وتوصیه تداوی باهورمون درهمه انواع اعراض باید دوری جست. در — واقعیت امر، ازهورمون ها می توان درکاهش اعراض منوپوز استفاده کرد ولی اینها رابایست صرفاً درموارد لازم بکاربرد. ازاوستروجن برای تداوی این بیماری استفاده بعمل می آید و آنرابرای مدت سه ماه باید توصیه کرد وبعد مقدارآن بتدریج کاهش یابد. دربعضی موارد، اندروجن رانیزبکارمیبرند ولی به مقابل سه اوستروجن مفید نمی باشند. امروزه ترکیب هردونیزمورد استفاده قرار میگیرد. بدبختی بیشترازاین — نمیتوان سراغ کرد که بااستفاده ازتداوی باهورمون، خانم احساس بهبود میکند واعراض بیماری برطرف میشود ولی تداوی را — سالها ادامه میدهد. این عمل میتواند پرابلم های زیادی رابوجود شیده نگهدارد وحتی ممکنست موجب بروزسرطان گردد. بنابران قابل توصیه است تاتداوی با هورمون راصرف تحت نظرداکتر انجام داد وهنگامیکه قطع ان توصیه گردد باید به ان عمل کرد.

منوپوز وپیری:

دربرخی اززنان منوپوز حتی در سن ۴۰ سالگی فرامیرسد درچنین مواردی، معاینات دقیق وکامل بایست انجام شود. قابل توصیه است تا تاریخچه خانواده گی رامورد ارزیابی قرارداد وسن منوپوز رادرزنان دیگرخانواده یاقبیله جستجوکرد. هرگاه همه چیزروبراه باشد، پس درآنصورت علتی برای تشویش باقی نمی ماند. دربعضی اززنانیکه ازتابلیت های هورمونی بخاطرجلوگیری ازحمل استفاده می نمایند، منوپوز زودرس یك مشخصه عام است. توصیه میشود تاعادت ماهانه رانباید باد واهای گوناگون به صورت مصنوعی ایجاد کرد زیرا — ممکنست این کارموجب اقناع روحی گردد ولی شاید خطرناك ومضرهم باشد.

منوپوز وپیری:

قاعده گی یاعادت ماهانه بعد ازسن ۵۰ تا ۵۲ سالگی یقیناً امریست عادی وایجاب ارزیابی ومعاینات دقیق رامی نماید. چندین نوع بیماری رحم وعنق رحم ممکنست باعث خونریزی از — طریق مهبل گردد که زنان ممکنست آنرابه قاعده گی نسبت دهند درحالیکه این خونریزی واقعاً [illegible] باشد، بایست درهمچو موارد ارزیابی دقیق صورت بگیرد تامباد افرصت مناسب تداوی رااز دست بدهیم.

تومورهای رحمی، بواسیر لحمی، فرسایش عنق رحم، بیماری شکر، سرطان عنق رحم، تومور های تخمدانها وغیرهمی توانند باعث خونریزی غیرعادی رحمی گردند.

هرگاه چیزغیرعادی بمشاهده نرسد، درآنصورت می توان عادت های ماهانه رازطریق وسایل مصنوعی متوقف ساخت. کشیدن — هرد و تخمدان یاتخریب فعالیت آنها بوسیله اشعه بعلت فقدان محرك هورمونی، موجب توقف قاعده یاعادت خواهد شد. تحت اشعه قرارداد ن رحم باسوزن های رادیم شیوعد یگریست والبته کشیدن رحم مطلقاً طریقه مطمئن توقف قاعده بشمار میرود.

بقیه در صفحه ۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۱۱)

نمیدانم دلم ...

بزرگ حماسه سرایی بدرایم . آخراین توانمندي ویژه یي را ضرورت دارد تاکسی سرود هاي حماسی بسازد ، بسراید وگرم استقبال شود . گاهی مسوولین مربوط این مساله راکمتر درک مینمایند .

— میخواهید بگویید مشکلاتی درینمورد موجود است؟

— کاملا همینطور است .

— من سخت دلباخته فرهنگ ملت خود استم . اما گاهگاهی وضع فرهنگیان کشورباعث رنجوري من میگردد . رنجی که من و شاید بیشترهنرمندان به آن خو کرده ایم . اتحادیه هنرمندان ما رادر ریاوسی وناباوری قرار داده است .

گذشته ازهمه حرفهاحتی در دعوت هاي هنري هم براي ما جایی نمی یابند . آنقدرکه براي ارتباطات شخصی جاداده اند — بازدل آدم به هنر می سوزد وقتیکه بداند در تلفزیون و رادیوتلویزیون کشورما اتاق تمرین موسیقی نیست ، زیرا امکانات تخنیکی محدود است همراه با اتاق تمرین اتاق لباس را نیز تخنیک گرفته . درگذشته نیز براي بلم هاي از این قماش دامنگیر هنرمندان بوده وحالا هم . پس آفرین به هنرمند یکه درهمچوحالت یک آهنگ هم ثبت میکند . مکث کرده ادامه میدهد : وآفرین برسیماترانه که ۱۸۰ آهنگ به رادیو ۸۰ — آهنگ به تلویزیون ثبت میکند .

— و شما دراین تازه گي ها چند آهنگ دیگر راآماده دارید ؟

— سه آهنگ : یک آهنگ بدخشی است که محلی بوده ودو آهنگ از ساخته هاي محترم شادکام است .

ازپیشینه هنرمند شدن وروآورد نش به هنرمیپرسم میگوید :

— درسال ۱۳۵۶ هنوز صنف ده مکتب بودم که درمسابقه ذهنی رادیو نظر به پرسش گردانندهٔ برنامه باید (سا — ري — گه — مه — به) را تکرارمیکردم احساس کردم که زیاد تشویق شدم . بعد ش درکنسرتهاي مکتب ودر سال ۱۳۵۷ دوآهنگ (چه چه ومادر) راخواندم . بعدازسال ۱۳۵۹ ترانه شدم . عملا ومتعهد به موسیقی روآوردم . اما همیشه ومتواتر کار هنري نداشته ام . سه بار سفر هنري بخارج کشورنمودم دوبار مدال صداقت گرفتم . یک مدال کمیتهٔ کلتور آذربایجان شوروي رابدست آوردم . آهنگ ((رفتی اي عشق توازشهردلم کوچیدي)) شعرمحترم طغوري وکمپوز محترم خیال آهنگ سال ۱۳۶۴ شد . دوبار شوراي زنان برایم هنرمند شایسته هویت داد .

— حالا که حرف برسرپیروزیهاست اجازه دهید پیرامون آهنگ ((بهترازاین)) تان که ازگنجینهٔ حضرت مولانا برگزیده شده وزودتر علاقمندي صمیمانهٔ دوستداران هنرتان راجلب کرد یادي نمایید وبعد بپرسم که چه شد تاشما سرود ((نمیدانم دلم دیوانهٔ کیست)) راانتخاب نمودید ؟

سیماجان ! آیادرانتخاب اشعار تنهاخودتان تصمیم میگیرید ؟

درحالیکه میبینم ازسوال چند — بعدي ام دانسته که میخواهم — زمینهٔ سوال را درمورد عشق و — ازدواج مساعد نمایم ریزکانه میگوید :

— زیادتر خودم ترجیح میدهم اشعاررا انتخاب کنم ، اما نظر محترم شادکام که کمپوزهاي مرا میسازد نیزنمیتواند بی تاثیر باشد .

بازادامه میدهد :

— ... چرا مگرازسرود ((نمی دانم دلم دیوانهٔ کیست)) خوشتان نیامد ؟

— چرابسیارهم ، خوب قالب خورده . شعرجاي فراخ درکمپوز دارد . ریتم آرام ، چنانیکه روان شعر قصه میکند وجود دارد واتفاقا خوب هم ادا شده و حالت خواننده ونیز بیان وقرابتش رابامضمون شعروشکل کمپوز آهنگ دارد . همچنان این پرسش را شمارزیادي ازعلاقه مندان شما ازجملهٔ سیاوون نموده اند که چرا سیماترانه ازدواج نمیکند ؟ عاشق نیست ؟ عشق اوکیست ؟ چند بارعاشق شده ؟ و... بفرمایید قبل ازاینکه ناوقت شود پاسخ دهید .

شرم زنانه چهره اش را سرخ میسازد . باکمی تاءنی میخواهد ازمن خواهش کند که ازتلاش براي گرفتن جواب بپرهیزم واماتا زه این جالب ترشده که چراترانه نمیخواهد ازعشق خود چیزي بگوید . آنهم درحالیکه دربرابر سوال گروپی ازعلاقمندانش . ازدواج ترانه زیادترسرزبانهاست . زیادتر ازدیگران براي ازدواج ترانه چشم براهان وجود دارند . — شاید بخاطر اینکه تعلل سیما ترانه را دریابند که آیادرنها یتش این یک تعلل است یا مهارت درزنده گی ؟ بیعلاقگی است یانهایت علاقه به عشق ؟ بنابراین تاءکیدم درسوال کاري کرده . دودست ترانه بهم گره میخورند ، چشمهایش بربیانش شهادت میدهند . ترسنده و باحجاب میگوید :

— عشق را دوست دارم زیاد هم دوستش دارم عشق در زندگی من مقام ومنزلت والایی دارد . من نه تنهاعشق را احساس میکنم . بلکه لمسش نیزمیکنم . تنها یکبار عاشق شده ام . یکبارعاشق شدن بهتراست .

— سیماجان ! میخواهید افاده — بدهید که عشق شمابیک پیکري از آفریده هاي تخیل شماست و — تصویریکه تنها در ذهن خویش ازآن دارید . مثلا ازیک مرد یکه هیچ وجود بیرونی نداشته امادر تخیل شما نفس میکشد وعشق میورزد .

— بلی ، بلی ، بلی .

درحالیکه میبینم ازاین همکاریام دربیانش زیاد راضی است ، می گوید :

من مخالف عشق نیستم . اماآنچه واقعیت دارد اینست که دربند عشق کسی تاکنون نیستم ودر مورد ازدواج باید گفت هنوز دراین مورد فکرنکرده ام .

وقتیکه میبینم زیاده ازاین در ادامهٔ قصهٔ عشق کمی ناخوش به نظرمیرسد بریگردم به پرسش هاي اطراف هنرش .

— شما ضمن سرودن ترانه ها ، — این طورشنده که کمپوزهایی بسازید اینرابخاطرزید معلومات پرسیدم ودرضمن چون علاقمندان هنر شما رافالباً نظر براینست که شما در — اداي ((لبسنگ)) و ((اکسنه)) هنري موفق تراستید — من فکر میکنم وقتیکه کمپوزآهنگ ازاوازخوان وشعرمطابق میلش باشد این موفقیت رادراکت ولبسنگ اسانتر بدست میآرد .

— درمورد کمپوزسازي باید بگویم که کاریست دشوارترازتوان بنده . شاید بتوانم مانند عده یی کمپوز هایی بسازم ، اماچون میدانم که ساختهٔ خودم خاطرازآهنگسازانی که دارم است . ترجیح میدهم از دیگرآهنگسازان بخصوص محترم شادکام وخیال کمپوز بگیرم .

— خوب یعنی میخواهید بگویید که باکمپوزهاي ساختهٔ خودتان نمیخواهید تخریش هنري بیاورید . ودرمورد لبسنگ آهنگها ؟

— درمورد لبسنگ ، که به نظرمن از بازیکی ویژه یی برخوردار — است باید یادآورشد که زمانیکه خواننده تناسب کمپوزوشعر و — ارتباط خود رادریافت وحین لبسنگ متلا کلمهٔ ((ناخدا)) قبل ازآنکه به معنی ناخدا پی ببرند به بالانگاه میکنند گویاکه حرف برسرخداجان باشد تایک کشتی ران .

عده یی ازعلاقمندان شما معتقد اند که بهترمیبود اگرسا موسیقی جاز میخواندید . چرا تابحال ازاین موسیقی بهره — نگرفته اید ؟

— قبلا یادآورشدم که اتاق تمرین در رادیوتلویزیون نیست . من باکدام گروپ هنري نظریه قید فامیلی نمیتوانم همکاري — داشته باشم . این کاریست که باید دوستان رادیوتلویزیون ما را یاري نموده زمینهٔ تمرین را با موزیک جازنیز مهیاسازند . من مخالف این مفکورهٔ علاقمندان هستم نیستم .

ازگفته هاي بالا درمیافتم که سیماترانه میخواهد خود را مطیع خانوادهٔ خویش نشان دهد . بنابراین ازطرح سوال هایی که عده یی ازدوستان مطرح نموده اند مبنی براینکه او چرا درفلمها نقش نمیگیرد نیز صرف نظرنموده چه اخیرازهمین پاسخ که بگوید اجازهٔ فامیلی ندارد چیزدیگر بحورد ما نخواهد داد .

آخرین سوالم را باکمی ترس مطرح میکنم :

— پرخشین اجازهٔ فامیلستان — است تا این مصاحبه را درسیاوون نشر کنیم ؟

— فرید کرد بخواست بانی بگیرم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۶۹)

مادر انگار به سردرد راهی قرار گرفته است که نمیتواند یکی از آنرا انتخاب کند. بالاخره میگوید:

ـ چرا دختر، اینقدر شله گی میکنی، عکس یک آدم است.

ـ از کیست مادر؟ آخر بگو!

مینا فکر میکند شاید این عکس از کسی باشد که اکنون در میان مانیست و مرده است و در غیر آن چه بوده میتواند، چرا مادر جوابش را نمیدهد؟ چرا دیر باز این پرسش پریشان شده است. هر اندازه که مینا درباره عکس از مادر میپرسد مادر از پاسخ شانه خالی میکند، تا آنکه دیر باز پرسش های پیاپی و پافشاری های زیاد تسلیم میشود و به مینا میگوید:

ـ گوش کن دخترم، حالا که اینقدر پافشاری میکنی که از این عکس از کیست، من برایت میگویم، مادر می داند که از کجا آغاز کند و دخترم به لبان و چشمان مادر دوخته است تا از این راز سربسته را بداند، بالاخره مادر آهی میکشد ولب به سخن میگشاید:

ـ سالها پیش، آنروزیکه تو هنوز کودک خورد سالی بودی این قصه آغاز یافته. در یکی از کوچه های شهر کابل زن وشوهری زندگی میکردند، زندگی خوب داشتند و مرد لقمه نانی که پیدا میکرد رها می ازخوشی وشادی باهم میخوردند، اما زن نمیدانست چرا به یکباره گی بامرد راه کج خلقی را پیش میگیرد، کانون خوش فامیل روز به روز به جار و جنجال مبدل میشود بالاخره یک روز زن به شوهرش میگوید: من دردارم بو آواز میخوانم، مرد تکانی میخورد و در پاسخ میگوید:

ـ چه میگویی زن! من ازخود آب وابرو دارم، مردم چه خواهند گفت این امکان ندارد.

اما زن بسیار پافشاری میکند به راستی که آواز بسیار خوب داشته اما مرد تحمل این گپ را نداشت فضای آرام این خانه بالای همین موضوع درهم وبرهم میشود، هر روز جنگ وجدل و هر روز غم را نده فضای خانه را برمیکند، تا آنکه مرد به تنگ میآید وروزی به زنش میگوید:

ـ دیگر من تحمل این وضع را ندارم. نمیگذارم که تو به رادیو بروی وآواز بخوانی.

وزن باعصبانیت تکرار میکند:

ـ تو بخواهی یا نخواهی این کار را خواهم کرد.

مرد باعصبانیت میگوید:

ـ پس در اینصورت وقتی این کار را کرده میتوانی که زن من نباشی، اگر این کار را کردی طلاقت میدهم.

زن میگوید:

ـ طلاق بده.

مرد با تعجب به سویش نگاه میکند و میگوید:

ـ به خاطر آواز خواندن از جگرگوشه ات میگذری.

ـ بلی، از این زندگی خسته شده ام، نه اولاد را به کار دارم ونه تو را.

مرد هرقدر تلاش میورزد تا او را بفهماند اما با تاسف که به گوش زن کار گر نمی افتد، تا آنکه مرد مجبور میشود وزن را برای همیشه از زندگی اش دور میکند

مرد با کودک شیرخوارش تنها میماند، کودک میگرید او شیر میخواهد، او ماه برش را میخواهد. زندگی مرد روز تا روز خراب و خراب تر میشود وقتی به کودک گریانش نگاه میکند، اشک از چشمانش سرازیر میگردد، بیچاره میشود و نمیداند که چگونه آن کودک را آرام کند، روزها به کار میرود و شب را با آن کودک خود سال روز میکند، بالاخره یک روز که در منتهای بیچارگی گریه میگیرد کودک را کالا میشناسد و به آغوش میگیرد، و رویش را میبوسد و میگوید:

ـ ببین، عزیزدر، دیگر چاره ندارم، اگرچه بسیار سخت تمام میشود اما مجبور هستم، چشم.

کودک را در آغوش میگرد و از خانه بیرون میشود و میرود که جگر گوشه اش را در مسجد بگذارد تا کسی بیدا شود که او را از روی دلسوزی تربیه کند، به سوی مسجد میرود، فکرش پریشان میباشد که ناگهان از قضا زنی در برابرش قرار میگیرد و میگوید:

ـ کجا میروی؟ این طفل را کجا میبری؟

مرد در حالیکه چشمانش بر اشک میشود میگوید:

ـ من دیگر بیچاره شده ام، طاقت گریه های او را ندارم، میروم، او را در مسجد میگذارم تا شاید کسی بیدا شود که او را به فرزندی بگیرد و تربیتش کند.

زن با صدا این گرفته یی میگوید:

ـ چرا مگر من مرده ام، او را به من بده، من تربیتش میکنم، تو بروبشت کارت، خدا مهربان است که یک لقمه نان تو و خشک پیدا میشود که او را بزرگ کنم.

کودک را از آغوشش میگیرد و به خانه می آورد، ـ دخترک آهسته آهسته قد میکشد و بزرگ میشود... مادر مینا به اینجاکه میرسد خاموش میشود و مینا می بیند که مادرش میگرید، میپرسد:

ـ چرا مادر گریه میکنی؟

ـ هیچ دخترم، اندوه زندگی آدم را مجبور میسازد که اشک بریزد، تنها اشک است که میتواند باغم یکجا بیرون شود.

ـ خوب مادر بگو، دخترک چه شد؟ بدرش به دیدنش می آمد یا نه؟

ـ بلی دخترم، آن دخترک بزرگ شد، و بدرش گاه گاهی به دیدنش می آید.

ـ پدرش چطور؟

ـ مادرش از آن لحظه به بعد دیگر هرگز برنگشت

ـ آن طفلک چی شد؟

ـ آن طفلک، توهستی؟

ـ چه میگویی مادر! من هستم؟

ـ آری دخترم، من مادرت نیستم، من عمه تو هستم و پدرت همان کسی است که تو او را ماما صدا میزنی و این عکس راکه میبینی برادرت است.

ـ مینا گریه میکند و سخت میتواند جلو اشکهایش را بگیرد تا آنکه پس از لحظه بی آرام میشود و میگوید:

ـ پس مادرم نیستی، من یتیم بزرگ شده ام، آه خدایا! برادرم کجاست؟

ـ برادرت بند پست.

ـ بند پست؟! چرا، در کجا؟

ـ به خاطر قتل یک نفر بندی شده است و حالا در دهمنگ است...

مینا در بحر تفکرات خویش غرق میشود و می اندیشد که تقدیر چه بازیهای با او کرده است، من از کودگی بد بخت بودم، گویی از کودگی بد بختی به سراغم آمده است. تصمیم میگیرد که برادرش را ببیند، یگانه برادر را بالاخره یک روز از خانه عمه اش بیرون میشود و سراز زندان دهمنگ را میگیرد، به دروازه زندان که نزدیک میشود از زندانبان میخواهد که برادر را ببیند، لحظه یی نمیگذرد که جوانی دیرباز برابر میگردد و میگوید:

ـ مرا کار داشتی؟

مینا که تنها دیدار برادر بود، خود را به او نزدیک میکند و زار زار گریه را سر داده و میگوید:

ـ برادرجان، من مینا هستم، خواهرت.

بعد با برادر راز نهفته ها و قصه هایش سخن میگوید برادر در دلش برای خواهرش می سوزد و او را مادر دیگری که یکبار او را زندانی بود معرفی میکند آن مرد نیز از هارتاه سف مینماید برادر را مینا برای اینکه خواهرش در منجلاب سیه روزی گرفتار نشود از رفیق زندانی اش تقاضا مینماید تا به او کمک کند و راه وچاره یی را نشانش بدهد. از قضا همان روز رفیق زندانی اش نیز حضور داشت، آن مرد از زن خود میخواهد تا مینا را بیش خود مانند دختر خویش نگاه کند

وزن میبرد. وقت دید و بازدید زندانی ها تمام میشود و مینا از برادر رخداحافظی میکند با آن زن سرود مینا از این لحظه به بعد به خانه عمه اش نمیرود و در همین خانه میماند و این زن یک دختر جوان نیز دارد مینا با دختر این زن انس میگیرد و همراز میشود اما در ریغ و دریغ است که این زن چگونه زندگی میکند تا آنکه یک روز گاه میشود که دختر او ریکی از صحنه ها آواز میخواند و میرقصد، یک سب زن مینا را مخاطب قرار داده میگوید:

ـ ببین دخترم، برادرت زندانی است، او به پول ضرورت دارد، اما کسی نیست که به او کمک کند. من میدانم که او را دوست داری، آخر او روزی از زندان خلاص میشود، اما برای خلاصی او به پول ضرورتاست همین قدر پولی که بدست می آید تنها خرج و خوراک خانه را کفایت میکند و بس آیا تو نمیخواهی کمبرادرت از زندان خلاص شود؟

ـ چرا خاله جان، میخواهم.

ـ پس در اینصورت تو باید با خواهرت کمک کنی، او را همراهی کنی، با او به صحنه بروی و آواز بخوانی.

مینا اندکی فکر میکند و بعد میگوید: من نمیتوانم آواز بخوانم، چطور میتوانم در برابر همه ایستاده شم و آواز بخوانم، نمیتوانم.

زن میگوید:

ـ اندکی تو فکر میکنی سخت نیست، دخترم باتو کمک میکند، تو باید بخوانی تا تو باید برادرت را از زندان خلاص کنی وقتی که از زندان خلاص شد، آن وقت میتوانی که نخوانی، حالا مجبور هستی، من خیر

ترا میخواهم.

مینا، با زار فکر میکند، و باخود میگوید؟ که این زن راست میگوید، باید برادرم را از زندان خلاص کنم. بالاخره میگوید:

ـ قبول داغ خانه جان، در دیده است.

زن دوباره میگوید:

ـ اما یک چیز را به خاطرت بسپار، هیچوقت برادرت از این موضوع خبر نشود، تا آنکه همه کارها سره راه گردد...

مینا به صحنه میرود تا آواز بخواند، او پشت پرده ایستاده است وصدای کف زدنها را می شنود، پرده بر میخیزد، چشمانش به ده ها وصدها چشم می افتد چشمها یکه انگار او را چون گرداب در خود فرو می برند، عرق به رخسارش سرازیر میشود و سخت احساس شرم وگناه میکند، آهنگ موسیقی فرا میرسد میکند و مینا گویی در اینجا حضور ندارد، هیچ چیز را نمی بیند، حتی صدای خود را که در تالار بیچیده است نمی شنود، یک وقتی متوجه میشود که همه برای او کف میزنند و برده می افتد...

مینا یکر هرروز به روی صحنه می آید، دیگر آن نوه حجب که برتمام وجودش سنگینی میکرد وجود ندارد، دیگر همه چیز در نظرش عادی جلوه میکند و گاهگاهی همراه با خواندن دست وپا می افشاند و جلوه میفروشد و چشمها هستند که از ستی و پلندی های وجود رلذت میبرند و آن صدای زیبا آرزوی همآغوشی با او را در سر میپرورانند، دیگر مینا آن مینای چند سال پیش نبود، او خریدارهای زیادی داشت و تمام اوسوزها نداشته بود، و میرفت تا در دره ژرف سیاه وبی انتها سقوط کند، او سخت سرگرم قمارزده گی بود و از برد و باخت آن چیزی نمیدانست، برنگاه را ندید، اصلا در خود غرق بود و تا بوت سرنوشت خود را می ساخت، مینا فکر میکرد که تکیه گاه محکمی برای آینده خود را پیدا خانه یافته است، اما افسوس که زنده گی همیشه به کام آدم نمیچرخد و امروز چنین است و فردا چنان یک روز زنی به نام زیبا به خانه می آید و بعد از گفت وشنود زیاد مینا را در برابر تاده به پول زیاد میخرد به خانه خود در شهر نو میبرد. دیگر برای مینا تفاوتی ندا شت که در خانه یی که زنده گی میکند او فقط به یک چیزمی اندیشید به هنرش و به پول. زیبا مینا را به هوتل های هرنو میبرد و او در تالار هوتل ها در میان بحار نغمه ها و دود ها چون مار زخمی پی در پی تاب میخورد و هوس میپروراند و جام های شراب یا خراب اندام او مرد افگنترمیبود و از این آغوش به آن آغوش می غلتد، یک روز که مینا به خانه می آید، زیبا به او میگوید:

ـ خوب شد که آمدی.

ـ چرا؟

ـ کسی در اتاق منتظرت هست.

ـ کی؟

ـ برویین.

مینا به اتاق میرود و مرد پیر را می بیند که نشسته است، مرد پا شده از جا بلند میشود و احترام میکند. و مینا نیز مانند گانه به او احترام مینماید و در برابرش می نشیند، مرد از هرد ری سخن میگوید و پیاده ست موهای ابریشمیش را نوازش میدهد به لاله های گوش او اندک آمرد ست می کشد و بعد یک مقدار پول زیاد را از جیب هایش بیرون میکند و در برابر مینا میگذارد، مینا از جایش بلند میشود و به سوی دروازه میرود اما در ریخ دروازه بسته است، مرد میخند و میگوید:

ـ کجا میخواهی بروی، هیچ لازم نیست، بگیر هرقدر پول که میخواهی بردار.

مینا وحشت زده به مرد نگاه میکند و به هرسوکه مینگرد جز پنج چیزی دیگری سر راهش قرار ندارد، تقلا میکند و فریاد میکشد، اما صدایش در فضای خانه می پیچید و به جایی نمیرسد، تن کوچکش در زیر دست وپای مرد ناتوان میشود و در این گیرودار بیهوده، مرد پاخشونت او را به تخت خواب می اندازد...

او دیگر با کاخته تمار زنده گی میشود و دیگر امکان بازگشت ندارد او دیگر همه چیز خود را از دست داده است و بعد روز چند ماهی دیگر همین دو در خانه زیبا میگذراند تا بالاخره زیبا او را با لای مردی که علنبوز از بود میفروشد و اینبار زنده گی دیگر را آغاز میکند و یکسال تمام در این محفل و آن محفل به ساز عشوه میرقصد و آه های هوسبازان خم و پیچ اندام او را تشدت میبرند، اما هیچ کسی از او نمیرسید که چه چیز او را به این کاروانسا کشانده است و در رمزهای خشمگین و گرداب های زنده گی چگونه دست و پا میزند، یک دختر تا چه حد میتواند تحمل این همه درد ها و رنجها را داشته باشد. هیچکس نمیرسید — آنهایکه در محافل در برابر چشمان هوسبازمرد ان دست و پا میزنند و یا آغوش آنها چون مرگ قرار میگیرند، چرا و چگونه در پرتگاه سقوط قرار گرفته اند افسوس که هیچکس نمیرسد، هیچکس...

او دیگر به مانند ماهی از یک دست به دست دیگری افتاد و این بار هم به مردی دیگری فروخته میشود و او را به خانه خود میبرد. و به بسرش که تازه جوان شده نگاه میکند. مینا فکر میکند که این بار تکیه گاهی یافته است و هنوزهم که هنوز است میتواند از منجلاب رسوایی رها یی یابد، چندی نمیگذرد که او را آریس میکنند به محافل میبرند تا برقصد، امید اندکی که او در دل داشت بازهم از بین میرود و بازهم همان آه ها است و همان بایکوس ها، شوهرش چندین بار پا پیش او دعوا میکند که زنش را، عروس — چرا در لجنزار هوسهای کشانده، اما به رگ های بسر را نمیشنود و او را با راه از بر مست ولگ میگیرد، تا آنکه بسر یار رسوایی را تحمل نمیکند و برای همیشه ترک وطن میگوید و زن را تنها میگذارد. خسرش به جا ریدست آوردن پول این سکه های سیاه و شوم که زنده گی آدم را به بازی میگیرد عروسش را به محافل میبرد و از وجودش بهره میگیرد، هفت سال پی هم میگذرد، هفت سال رسوایی، هفت سال — آلوده در لجنزار هوسبازی ها و شرارت ها، مینا تنها نیمه زن اپورش نیز با او یکجا در این رسوایی شریک بود، اما مینا خریداران زیاد داشت و هرکسی که دروازه این خانه را به صدا در می آورد تنها مینا را میخواست، که این کار آتش حسادت زن او را شعله ور ساخته بود و در صدد آن بود تا مینا را از سر راه خود بردارد، یک روز که مینا در خانه با یک مرد بالای پول بیعانه بگو مگو داشت و... دروازه خانه بازشد و چند تا خارندوی به خانه ریختند...

قصه تلخ رسوایی، قصه بیهوده گی و در به سر — حد سر به کجا میکشد. او د یگر هیچکس را ندارد و در — گوشه زنان منتظر سرنوشتش میباشد..

فروشگاه فقیری
جدیدا لوازم آرایش خوشبوترین عطریات
اقسام پوتهای زنانه و مردانه مدل جدید تا رنگارنگ
جمیع های زمستانی مردانه وغیره را خاطر نشان
موصی نیاز مشتریان محترم خود را تقیمت مناسب
عرضه میدارد. همچنان فلم دار آغای خوشی
شهریار هم پذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

رسولی ویدیو کست
اولین و قدیمترین کمپنی ویدیو کست افغانستان
با داشتن صدها فلم جدید و قدیمی آماده خدمتگزاری
به هموطنان عزیز در داخل و خارج کشور میباشد

فروشگاه حبیب زاد
خورد گی با مورد نیاز تانوا عرضه
میدارد.
آدرس: بغل مسجد شیرپور

قرطاسیه فروشی
نایب خیل
قرطاسیه مورد نیاز شاگردان
مکتب را به قیمت ارزان عرضه
میدارد.
آدرس: چهارم خیرخانه جوار مکتب
استاد گیر محرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

برقله های دانش معاصر

بقیه از صفحه (۲۳)

۲ـ دریکی از روزها یک زن جوان فرانسوي راکه باخوردن دواهاي زیاد خواب آورمی خواست خودکشی کند ودکتوران شفاخانه فرانسوي هادربیروت نظرداده بودند که این زن تلف شده وهیچ امکان تداوي آن نیست ، به حالت کوما به شفاخانهٔ مربوط پوهنتون ما آوردند ، آنهم به خاطري که در سردخانهٔ شفاخانه نگهداري ـ گردد تاجسد آن الی انتقال به فرانسه خراب نشود .

وقتی این زن را به شفاخانه ما آوردند ، پروفیسوران گروپ تحقیقاتی ومعالجوي باهم مشوره کردند :

ازآنجاي که مریض به احتمال قوي تلف می شود بیایید ما هم آخرین تلاش هاي خود را براي نجاتش انجام بدهیم تاگرکمکی بتوانیم . همه قبول کردیم .

مریض راساعت ۷ شام به عملیاتخانه انتقال داده تداوي را آغازنمودیم .

بعد ازچندین ساعت تلاش وتکمیل معاینات لابراتواري یکی از پروفیسوري که رهبري گروپ را عهده داشت ، باابرازتاسف گفت :

ما این مریض رانجات داده نمی توانیم ، زیراتمام کمک ها اگر ازدست ما ساخته باشد ، اجراي دوکارمشکل ازتوان ما نیست :

یکی آنکه pH خون این مریض راالی ختم عملیات هرلحظه ـ بدون وقفه ـ کنترول کرده نمیتوانیم ودم دستگاهی راکه خون راتصفیه میکند ، طوري که لازم است مراقبت نمی توانیم ، زیرادرهرساعت باید ۲۰۰ لیتر مایع تبادله کند .

همهٔ گروپ غمگین شدند ، اما من که قبلاً دراین زمینه هـا تحقیقاتی راانجام داده بودم ، براي پروفیسورگفتم :

اجراي این دوکارزامن به عهده میگیرم .

پروفیسوروتمام اعضاي گروپ خیلی هاخوشحال شدند .

مجدداً کارتداوي راکه ساعت ۷ شام آغازنموده بودیم ، دوم دادیم مریض که کاملاً درحالت کوماي ـ عمیق قرارداشت ساعت ٤ صبح چشمانش را بازکرد ، ساعت ۱۱ قبل ازظهرتوان گپ زدن یافت وساعت۵ عصر روي بستر ش نشسته باما صحبت میکرد .

پس ازآن که اوازشفاخانه رخصت شد وازعمل خودکشی اش هم سخت پشیمان وازجانبی خبر شده بودکه شوارترین کارنجات اورامن انجام داده ام ، هرهفته به دیدنم می آمد ودسته گلی تقدیم میکرد .))

دوکتور غضنفر درسال ۱۳٤۰ پوهنتون امریکایی بیروت رابمرتبهٔ اول نمرهٔ عمومی به پایان رسانـد ودرهمین سال عازم امریکاگردید تابه تحصیلات عالیتربپردازد .

او بعداً چنین افزود :

«بعد ازفراغت ازپوهنتون امریکایی بیروت ، دریوهنتون ((هارورد)) امریکا به حیث معاون تحقیقات مقررشدم .

تحقیق اول من درمورد تاثیر چارج برقی درمالیکول ، بالاي استحکام رابطهٔ کاربن با هایدروجن درهمان مالیکول بود .

نتیجهٔ مطالعات درد ونشریهٔ بین المللی به چاپ رسیده است.

پژوهش دیگر درمورد جدا کردن انزایم (کاربونیک انیدراز) کریوات خون انسان وتعیین مقدار ساختمان حلزونی آن بود .

به این ارتباط براي پنج هزار دانشمند خارجی کنفرانس دادم .

درسال ۱۳٤۱ به کابل برگشتم وبحیث پوهندوي درشعبهٔ بیوشیمی فاکولتهٔ طب شامل کار شدم . تاسال ۱۳۵۰ آن سمت رابدوش داشتم .

درین مدت روي هیموگلوبین هاي غیر طبیعی تحقیقات نمودم که منتج بدریافت مبلغ (۲۰۰۰۰) دالرگردید . تمام این پول را براي تجهیز شعبه بیوشیمی سامان ولوازم خریداري کردم که تاحال موجود است.

همچنان دستگاه سیروم سازي را در شفاخانه علی اباد (پایول شخصی) همراه با دستگاه تصفیه اکسیجن به مبلغ (۳۰۰۰۰) دالرخریداري ونصب کردم که ازسال ۱۳٤٦ تاکنون حیات هزاران هزار هموطن ما را ازمرگ نجات داده است .

درطول این سال ها ، بحیث آمرمرکز تحقیقات علمی پوهنتون کابل ومدیر تدریسی پوهنځی طب نیزایفاي وظیفه کرده ام .

ازسال ۱۳۵۱ براي مدت دو سال رئیس موسسهٔ صحت عامه بودم که درین جریان ، به تعداد (٤٦) لابراتوار را درشفاخانه ها ومراکز صحی فعال ساختم .

سالهاي ۱۳۵۳ـ ۱۳۵۵ را بحیث رئیس پلان وزارت صحت عامه ایفاي وظیفه نمودم که درآن ـ مدت شفاخانهٔ جمهوریت شفاخانهٔ ولادي ملالي زیژنتون ستاك مرکزي وزارت صحت عامه ومکتب نوسنگ راتعداب گذاشتم.

ازسال ۱۳۵۵ الی ۱۳۵۹ به حیث رئیس امور فارمسی وزارت ـ صحت عامه اجراي وظیفه کردم که دراین مدت یک تعداد دواخانه هاي دولتی را ایجاد نمودم زیرا هنوزدرمقابل اکثرشفاخانه ها دیپوي ادویه وجود نداشت.

همچنان پلان توزید ادویه را به کشور ازمبلغ نیم میلیون افغانی به شش میلیون افغانی بلند برده و نیز پلان ادویه (جنریك) راکه قبلاً طرح شده بود بمعرض اجرا قرارادم .

در ۱۱ اسد سال ۱۳۵۷ ـ زندانی شدم ، طوري که ۲۵ روز مکمل تحت شدیدترین شکنجه ها قرارداشتم ودراثرآن یك انگشت دستم شکسته است.

(پروفیسور، انگشت متوسط دست چپ را بمن نشان داد که ازاثر شکستگی درآن سوء شکل ایجاد شده است)

دراواخرسال ۱۳۵۹ بار دیگر براي مدت شش ماه زندانی شدم .

ازسال ۱۳۶۰ تاکنون بحیث استاد در فاکولته طب کابل ایفاي وظیفه میدارم ودرپهلوي آن جهت رشد امورصحت عامه کشور مصروف فعالیت هاي طبی درسطح ملی وبین المللی استم .

ـ شاغلی پروفیسور، شما اخیراً تحقیق علمی یکی ازدانشمندان امریکایی را تصحیح نموده اید گردرزمینه توضیحات ارائه بفرمایید .

ـ هنگامیکه چاپ سیزده هم کتاب (فزیولوژي طبی) (Medical physiology) تالیف (V. Mountcastle) که یك دانشمند سابقه دار امریکا بوده ودرمجالعات فزیولوژي سیستم عصبی درتمام دنیارقیب ندارد بدستم رسید وآنرامطالعه کردم دریکی ازمباحث آن متوجه اشتباهاتی شدم ، مدتهاي آن مبحث مطالعاتی نموده سپس نتیجهٔ درست آنرا از طریق پست به مؤلف فرستادم .

ـ اگردرمورد مبحث یاد شده روشنی بیاندازید ؟

ـ من مبحث (اساسات ریاضی فزیولوژي حجره) راکه نویسنده در مورد اشتباهاتی داشت وبیش از (۳۰) صفحه راحتوا میکرد تصحیح نمودم .

ـ واکنش نویسنده درزمینه چه بود ؟

ـ پس ازارسال تصحیح آن ـ نوشته، مؤلف مذکورنامهٔ برایم فرستاد ودر ضمن تشکر، وعده داده بود که درچاپ آینده این اصلاح را درنظر خواهد گرفت.

دانشمند بی همتاي کشورما ، پوهاند دوکتور غضنفر فعلاً هم علاوه براینکه بحیث استاد و آمر دیپارتمنت بیوشیمی انستیتوت طب کابل ایفاي وظیفه میدارد درزمینه هاي متعدد دیگرفعالیت هاي چشمگیري دارند که درین زمینه ها بهتر است حرفهاي چند تن ازاستادان را بخوانیم :

پوهنوال دوکتور سید حسن بهاء رئیس انستیتوت طب کابل :

محترم پوهاند غضنفر، یکی ازاستادان لایق، کارخیر وپر تلاش انستیتوت طب بوده، وظیفه شناسی وحاضرشدن به موعد معینه درکمیسون هاي رهبري انستیتوت و شوراي علمی یکی از خصایص مهم شان میباشد .

ایشان نه تنها درحیات علمی وتربیوي انستیتوت طب کابل، بلکه در اکثر وظایف علمی وتحقیقاتی خارج انستیتوت هم همکاري دارند که ازآنجمله است رهبري پروژهٔ ملی مواد آموزش صحی مربوط وزارت صحت عامه ، ولابراتوار ایدس .

پوهنوال سید حسن بهاء

دوکتورغضنفر همین اکنون ریاست کمیسون (تجدید نظر بر درس ـ انستیتوت دولتی طب کابل) را به عهده دارد .

محمد معصوم احمدیار مدیرعمومی مطبعهٔ طب کابل :

باسعی وتلاش پروفیسور غضنفر ، نخستین مرکزطباعتی عصري ومجهز از طریق سازمان صحی جهان به انستیتوت طب کمك گردید که یکی ازمجهزترین مطابع درکشور میباشد .

این مطبعه قدرت چاپ بیش ازده هزارصفحه رادرساعت به شکل رنگه دارابوده واکثر قسمت هاي آن بوسیله کمپیوتر اجراي فعالیت میدارد .

پروفیسور عزیز ما غضنفر، بیش از (۵۰۰۰۰۰) دالربراي مطبعهٔ طب کمك جهانی جلب کرده است.

شمیمه ارغند وال آمرکتابخانهٔ طب کابل :

استاد گرامی دوکتور غضنفر درترتیب و تنظیم کتابخانهٔ انستیتوت طب کابل سعی وتلاش زیاد به خرچ داده وتمام کتب مطابق به نورم بین المللی کتگوري نموده که به همین لحاظ کتابخانه انستیتوت طب کابل بحیث کتابخانهٔ ریفرنس صحی ملی ازطرف سازمان صحی جهان شناخته شده است.

کتابخانهٔ طب کابل ازبرکت پروفیسور غضنفر فعلاً بادداشتن یك صد وشصت وچهار هزار کتاب علمی ، ازجملهٔ معتبرترین کتابخانه ها درکشورمیباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پای از گلیم...

بقیه از صفحه (۷۳)

واما پت اشپای قدیمی مادام سوسو باد بدن آرزومندی فزاینده او روزی با آوردن یک سگ جسیم که میتوانست چند رمه گوسفند را پاسبانی کند این مشکل را حل کرد. مادام سوسو وقتی سگ را دید از خوشی و شوق فریاد برآورد.

— خدایا! چقدر عالی و باعظمت است!

— خانم سوسو آیا خوشتان آمد؟

— طبعاً، حتی بیش از حد انتظار — آیا بدردتان میخورد؟

— کاملاً! برای اولین بار است که چنین سگی را می بینم! نامش چیست؟

— کاروانگلیس.

— حیف!..

— چرا خوشتان نیآمد؟

— کاروان! کاروان! کاروان صدایش خواهم کرد. فکر میکنم این نام عصری مقبول تر است. — کاروان اینجا بیا! اما سگ همانطور بیحرکت ماند و حتی پوزه خود را که برزمین گذاشته بود هم حرکت نداد.

سوسو با تشکرات زیاد و امتنان قلبی سگ را بدیرفت آنرا شستشو کرد، زنجیر دیلی هم برایش خرید و به تربیت کردنش پرداخت.

البته یاناسیوتاکیس سروصدای زیادی براه انداخت و از اینکه میدید در خانه کوچک و محقر یک موجود اضافی هم باید زندگی کند خشمگین بود. اما مادام سوسو در برابر اینکه شوهرش — جی فکرمیکرد وچی میخواست یا نمیخواست بی تفاوت بود. او — بلاخره بعد از این که سگ سلوک مودبانه را فراگرفت تصمیم گرفت با آن در برابر مردم ظاهر شود. مادام سوسو در این روز بزرگ زندگی خود با قدم هاواطوار یک زن اشرافی تمام عیار راه — میرفت. او وقتی از خانه برآمد همسایه ها با همان شیوه سابق با او برخورد میکردند ولی مادام سوسو اگر برکسی زیاد لطف روا میداشت سلامش را صرفاً با تکان مختصر سرجواب میگفت وبس.

مادام سوسو به سختی میتوانست سگ بزرگ وسرکش را که دوست نداشت در زنجیر باشد کنترول کند. سگ البته اصلا به این خیال نبود که یک زن — همراهیش میکند وهرچه دلش میخواست همان میکرد. گاه لجوجانه درجا میایستاد وزمانی میخواست با سرعت بدود حتی یک پایه یاد رخت هم نماند که او کنارش نیستاده باشد وغیرمودبانه بابلند نکرده باشد. وبلاخره هرسگی راهم که میدید میخواست حتماً با آن زورآزمایی یا رازونیاز کند.

مادام سوسو با پشت سر گذشتاندن هزارمشکل ودرحالی که سراپایش پرخاک وعرق آلود بود ودم دریدن نداشت، بلاخره به مقصد رسید. عقب یک میز نشست ومنتظر ماند تا گارسون بیاید. کاروان که در تمام زندگی اینهمه سروصدا و زرق وبرق ندیده بود هردم ناراحت ترمیشد. خانم سوسو میکوشید با نصیحت وتحکم سگ را آرام کند.

— کاروان! آرام باش! مودب بنشین! واما این حرفهانمیتوانست سگ را آرام بسازد. این وضع توجه دیگران رانیز جلب کرد. خنده ها وکنایه های تمسخرآمیز از میزهای همسایه لحظه به لحظه بیشتر وبلند ترمیشد. مردمان محترم گاه بطرف سگ بزرگ وگاه بطرف مادام سوسو که همچنان با غرور نشسته ومباهات میفروخت نگاه میکردند وتیصره های کنایه آمیز آنها پایان نداشت.

— ببینید جی سگ خوبی!...

— جی ظاهر باعظمتی دارد!..

— چقدر باتربیت ومودب است!..

— خانم، سگ تان ازچی نوع و جنسی است!..

آقای که این سوال راکرد به سوی اطرافیان خود چشمک زد.

— درست نمیدانم، زیرا شوهرم آنرا ازپاریس آورده است. واما فکر میکنم الیغری باشد.

— جی! الیغری؟

— بلی آقا.

— خوب نامش چیست؟

— یاناسیوتاکیس.

— جی! سگ تان یاناسیوتاکیس نام دارد؟!

— نخیر! خواهش میکنم، یاناسیوتاکیس شوهرم است. سگ کاروان نام دارد.

— کاروان! ایستاده شو! آقا میخواهد تماشایت کند. بلند شو ومودب باش!

همزمان بابلند ترشدن سر و صدای خنده وتمسخرکه تمام میزها را فراگرفته بود، جنجال واقعی هم آغاز شد. سگ کوچک وشوخ یک اشراف زاده باحرکات جسورانه وغرور آمیز به سگ بزرگ — نزد یک شد که او آنرا به خود — اهانت حساب کرد وبا خشم به آن پاسخ گفت. کاروانگلیس بر سگ مغرور واماکم زور حمله برد دندان های تیزخود را فرو کرد — نخ فروبرد. سروصدای — وحشتناکی بلند شد.

— کمک کنید!

— ماراتکه تکه خواهد کرد!

— این رذالت است!

— گورش راگم کنید!

— پلیس! پلیس راصدا کنید.

واما مادام سوسو همچنان تلاش میورزید جنجال وروسایی را بطور آبرومندانه پایان دهد. او مؤدبانه فریاد میزد وسگ را به تعقل فرامیخواند.

— کاروان! کاروان! اینجا بیا! مودب باش! طفل شوخ شرم داشته باش، خجالت بکش!.. خجالت بکش!..

واما کاروانگلیس این حرفها را اصلاً نمیشنید. او یک سگ — کوهی بود. در اجتماع اشرافی وبادیدن این آدمها وسگهای عجیب وغریب ودنیایی غیرطبیعی که احاطه شان کرده بود، کاملا طبیعی بود که کاروانگلیس همه چیز را زیرورو کند. میزها وچوکی ها را وارونه ساخت، چند نفر را دندان کند. دامن وزیر پیراهنی چند خانم پاره شد وچند سگی که به کمک رفیق اشرافی خود آمده بودند سراپا خون آلود شدند. جمعیت وحشت زده به هرسو پراگنده شد. بلاخره پلیس با هزار زحمت سگ را بدام انداخت وصاحب آنرا هم توقیف کرد. پایان

دانشمندیکه ازینخ...

بقیه از صفحه (۹۳)

وقتی فردای انروز به دفترفتم رئیس باخوشحالی نشریه اطلاعات (مورخ ۲۹ حدی ۱۳۵۶) را به من نشان داده گفت: ببین مصاحبه ات چاپ شده.

من که کم کم خوانده می توانستم وقتی چشم به متن مصاحبه افتاد جملاتی به این مضمون توجه ام را به خود جلب کرد:

((افسوس به حال افغانستان که نتوانسته است دانشمندان خود را دراغوش بگیرد وامروز یک مخترع ورزیده ان آواره است. این کشور به جای استفاده ازاین استعدادها، آنها را ازخود رانده است، وای به حال این کشور...))

باخواندن این عبارات اعصابم خراب شد. روبه رئیس کرده گفتم: علی آغا، مرا به دفتراین نشریه ببرکه کله مدیر آنرا به دیوار بزنم که چرا به خاطرمن وطنم را توهین کرده است.

آخر من چه کاره، که وطن بخاطرمن توهین شود؟ وبی اختیارگریه ام گرفت.

باگفتن این جملات وبا چشمان پراز اشک ازفابریکه برآمدم ونه تنها شراکت نصف فابریکه را رها کردم، بلکه یک ماه معاشم راکه مانده بود نیز نگرفته به سفارت افغانستان رفته ازآنجا به کشوربازگشتم.

— می خواستم بدانم درکارگاه فعلی تان چه تولید می کنید؟

— چون ازطرف روزبرق نداریم، ازطرف شب کار می کنیم. فعلاً تولیدات ماکه برای فروش تهیه می شود عبارت است از:

— آبجوش های انتایی.

— کرین هابرای بلندکردن موترها.

— سرس (پنکس) که قویترین سرش برای چم، فارمیکا، بوت وغیره است با استفاده ازارزان ترین مواد وطنی.

— قات کاری ویل کراچی.

— ماشین پریس برای خرادی و انواع تخنیک.

— تولید بیل های قویتر ازبیل های خارجی.

— ماشین تولید هوا برای تایر موترها.

— ماشین پاش دادن دوا ها برای زراعت و خانه ها.

— ماشین رنگمالی.

— ماشین تولید قند خشتی وقند مخروطی.

— ماشین برای ساختن فلتر موتر.

— دستگاه انتایی برای گرم کردن تشناب ها.

— وساختن کرین های که برای تعمیرات ازآن استفاده میشود و ۷۰—۷۵ سیر وزن را بدون برق، تیل وغیره صرف توسط یک کارگر عادی بلند میکند.

— دراخیرمی خواستم بپرسم وضع زنده گی تان فعلاً چطور است؟

— وضع زنده گیم مثل وضع اختراعاتم است. باخانم وشش فرزندم که آن پسر می باشد دریک خانه کرایی بسیار غریبانه زنده گی می کنم.

گزارشگر: ظاهر ایوبی

میتوپور

خونریزی احشائی:

خونریزی بیش ازحد معمول درهرزمانی خوب نیست وبیشتر درزمان قریب به مینوز. همچو خونریزی هامعاینات وارزیابی دقیق را ایجاب میکند که ازآنجمله می توان کورتاژ وبایوپسی رانام برد این وسیله داکتررا درتشخیص درست رهنمائی خواهد کرد.

آغازمجدد خونریزی بعد از توقف بد تراست. همچوخونریزی ممکن ناشی ازسرطان رحم یاعنق رحم یابیماری مشابه ان باشد.

درفرجام، شاید وقایعی هم پیش آید که تخمدانها هنوزهم تخمه تولید کنند درحالیکه قاعده ها متوقف گردیده است وگاهی درچنین موارد گرفتن حمل نیزابرود داده شده است. بنابرآن توصیه میگردد تاازراههای جلوگیری ازحمل (ازطریق اداره رهنمای خانواده) وادویه های ضد حمل برای چند سال بعد ازآغازمینوزاستفاده کرد تا ازگرفتاری درین سن وسال محفوظ ماند.

گلشن عکاسخانه

لحظه های خاطره انگیز جاودان سازید، عکاسی رنگه و سپیا و سفید مجانی عروسی و خوشی

کوچه شفیق بازار امید

قرطاسیه فروشی شمریز

مجلدات پشت کاری، کارهای ترمیک و قرطاسیه مورد نیاز شمارا به قیمت ارزان عرضه میدارد

آدرس: شفیق بازار امید

(c) ketabton.com: The Digital Library

در دنیای بزرگ دانش

تهیه کننده: شمیم

آزمایشات ایدس

یك سخنگوي مركز تحقیقات فدرالی ایدس در كانادا اعلام كرد: قرار است بیش ازصد هزارزن حامله در نخستین سروي عمومی در كانادا مورد آزمایش قرار گیرند. هدف ازین سروي آنست تامعلوم گردد كه بیماري ایدس تاكدام اندازه به نفوس كشورسرایت كرده است.

یك سروي عمومی بامصارف یك میلیون دالر در زمستان آینده صورت خواهد گرفت. تحقیق كننده گان نمونه خون زنان حامله، همچنان نمونه خون زنانی راكه به كلینك هاي سقط جنین مراجعه میكند و نمونه هایی راهم ازكلینك هاي بیماري جنسی مورد مطالعه قرارخواهند داد.

قرار اظهارات داكتر روبرت ایملس تحقیقات ازآن جهت روي خون زنان صورت میگیرد كه دقیقترین وصحیح ترین شیوه بررسی وشناخت بیماري رادر دسترس قرارمیدهد.

مادهٔ جدید برای عدسیهٔ چشم

باكشف یك مادهٔ جدید پلاستیكی باخاصیت هیدروفیلیك انتظار میرود كه براي ساختن عدسیه هاي مصنوعی ازان استفاده مینمودند خاصیت (هیدروفوبیك) داشته ودرنتیجه باعث تخریش انساج مجاورخود میگردید. و همچنان خراشیدگی ها رادر قسمت رنگهٔ چشم (Iris) به وجود می آورد. درحالیكه ماده جدید هیدروفیلیك عاري ازین نواقص میباشد.

مریضان جهل سال یاحتی بیشتراز ان باقی میمانند. ودرسابق از مواد یكه براي ساختن عدسیه هاي مصنوعی ازان استفاده مینمودند خاصیت (هیدروفوبیك) داشته ودرنتیجه باعث تخریش انساج مجاورخود میگردید. و همچنان خراشیدگی ها رادر قسمت رنگهٔ چشم (Iris) به وجود می آورد. درحالیكه ماده جدید هیدروفیلیك عاري ازین نواقص میباشد.

مواد مخدره در المپیای سیول

استفاده از مواد مخدركه بب جانسن سریعترین مرد جهان وبرنده مدال طلا درمسابقهٔ دوصد متري نیزمرتكب ان شمد دربازیهاي المپیا درسیول قسماً به روید اد ناگوار تبدیل گردید.

شمارمعتادین به این مواد درسیول مشابه ارقامی بود كه در سال (۱۹۸٤) در لاس انجلس پیدا شده به این تفاوت كه اشخاص مفتون به شكل بهتري روي استفاده ازین ماده پوشش گذاشته بودند این ماده انابولیك نام دارد كه از هورمون مردانه (تستسترون) مشتق شده در برگیر خطرات فراوان میباشد. وسبب تغییرات آنی وفوري میگردد ونیزفعالیت هاي جنسی در مردان راكاهش میدهد درحالیكه درخانم ها اعراض دیگر ازقبیل برآمدن موي در رخسار خانم ها وتغییرآواز آنها میگردد. استفاده ازین ماده جگررا صدمه رسانیده وفشارخون رابه سطح خطرناك آن بلند می برد وحتی سبب مرگ میگردد.

تداوی قلب

درچكوسلواكیا عملیات تطبیق Pacemaker (ناظم مصنوعی حركات قلب) بالاي یك مرد ۱۰۰ ساله بصورت موفقانه اجرا گردید. این دومین عملیات تطبیق Pacemaker نزد اشخاص مسن در تاریخ طبابت میباشد كه اولین عملیات آن چندین سال قبل در انگلستان بالاي یك خانم (۱۰۸) ساله صورت گرفته بود.

درعصر حاضر تطبیق Pacemaker درچكوسلواكیا یك عملیات عادي به شمار میرود وسالانه درحدود ۲۰۰ عملیات ازاینگونه اجرا میگردد كه طی ان یك ساختمان كوچك به اندازهٔ یك قوطی گوگرد، هموار و بسیارسبك Pacemaker به كار گماشته میشود. طوریكه یك الكترود ازطریق ورید داخل بطن راست قلب گردیده وتوسط ان سیالههاي برقی به وقفه هاي منظم ازیك منبع برقی به قلب رسیده وباعث تقلص Contraction قلب می گردد.

یكی ازدوكتوران چنین میگوید: ماسعی مینماییم كه براي اشخاص پیركمك نماییم تازنده گی باصحت و سلامت داشته باشند.

یك خرمن سخن

۱ــ تاك راازخاك خوب ودخترا ازداماد خوب انتخاب كن.

۲ــ خوشبخت ترازمن وخانمم در دنیا دونفرنبود ند یكزن كور ویك مرد كر.

۳ــ زن هفتاد مكرد اردمگر اخرش گریه است.

ارسالی: شمیم ازشعوري

○ ○ ○

۱ــ دوچیزیكه دخترامی ترساند یكی مرد یكه زیاد حرف میزند ودیگر دختري كه ازاو زیباتراست.

۲ــ عشق دختران چون آتش باد ودشروع وباخاكسترخاتمه میابد.

۳ــ یك دختر درخیابان ــ خطرناك تراز شیطانی درجنگل است (ایتالوي).

٤ــ دختري راكه درزمان جنگ گرفتی درزمان صلح بدرد نمیخورد. (فرانسوي)

ارسالی: فوزیه میرزاد

○ ○ ○

نویسنده: زن مشرق است كه افتاب سعادت ازان طلوع میكند.

داكتر: زن بهترین دواي روح خستگی است.

زرگر: زن حكم جیوه راداردكه جزطلا چیزدیگري نمی تواند او را جلب كند.

باغبان: زن گل نیست وبه گلها شبیه است.

تاجر: زن جك سفید امضاء ناشده است.

فرمانده نظامی: فرماندهی یك سپاه اسان تراز رهبري كردن یك زن است.

اشپز: زن نمك زندگی است

ریاضیدان: زن معادلهٔ چهاربعدي است.

روان شناس: احتیاج به زن یك امرطبیعی است نه ضروری.

ارسالی: عبدالمجید مشفق

(c) ketabton.com: The Digital Library

انقلاب گرباچف

بقیه از صفحه (۸۱)

میخاییل گرباچف گفته است :ـ یوتنشیل امروزین اقتصادي، فکري وفرهنگی که در هفت دهه تا ریخ ما انباشته شده است ازما تحقق الگویی امروزین براي جامعه را میطلبد. جامعه اي که براي اعضاي خود سطح بالایی زنده گی، امکانات متنوع براي ارضاء نیازهاي معنوي و فرهنگی، آزادي ابراز عقیده و انتخاب را تامین کند... باید در راه نوسازي محافظه کاري را شکست داد. در برخی از جامعه منبع تغذیه محافظه کاري نه تنها دگماتیزم اندیشه، کلیشه هاي تبدیل شده به عادت وتوس از نو بلکه همچنین منافع خود خواهانه است. او گفته است: در راه نوسازي ما باید به ایجاد یک میکانیزم دموکراتیک که دایماً عمل کند اقدام کنیم. هدف آنچنان میکانیزمی است که بازگشت ناپذیري تحولات جدید را میسر سازد.

***

ژورنالیستان خارجی وحتی میتوان گفت اکثریت شان گمان میبرد که ما به سیاست هاي جدید اتحاد شوروي در عرصه بین المللی با توجه خاصی نگرند. در واقع سه سال اخیر با دگرگونی هاي مشخصی میشود که سیاست خارجی شوروي در جهت بهبود مناسبات بین المللی به وجود آورده است.

در فاصله سه سال چهار دیدار در سطح رهبران امریکا وشوروي صورت گرفت. قرار داد بسیار مهم در مورد برچیدن راکت هاي با برد کوتاه ومتوسط از اروپا به امضاء رسید. اتحاد شوروي در دروازه هاي جدیدي را در عرصه روابط بین الدول گشود وبرخورد هاي جدیدي را در رابطه باحل مسایل منطقوي پیشنهاد نمود. امروز تمام این سیاست ها نام تفکر جدید را به خود گرفته است. اساس این سیاست ها عبارت از این است که چگونه خطر جنگ راعقب زد، جنگی که در شرایط کنونی نابودي جهان را در برد ارد. در اتحاد شوروي عقیده بر این است که با در نظر داشت خطر هستوي در قرن ما باید به منافع عام بشري اولویت داده شود این هسته اصل تفکر نوین را می سازد. در غرب نیز مردم امیدي زیادي به تحقق این سیاست بسته اند. آنجایی که سلاح هاي اتمی چون شمشیر داموکلس بر فرق انسانها آویزان است. کشورهاي کوچک نیز نه میتوانند برخورد منفعل با سیاست هاي قدرت هاي بزرگ داشته باشند. چراکه این سیاست ها در سرنوشت آنان نیز موثر است. اگر شوروي امریکا از خطر رویاروي وامیرهند وتقابل جا پش را به رقابت مسالمت آمیز مبدل هد، امکانات بسیاري براي شگوفایی سیاره ما پدید خواهد آمد. رهبر شوروي در سال ۱۹۸۵ گفته بود: ((ما به این شروع کرده ایم که دگرگونه بیندیشیم وبسیاري چیز هاي ما نوس از جمله در عرصه نظامی را که در عرصه سیاسی را در انطباق با شرایط جدید قرار دهیم)) انور اشرف سوریه ژورنالیست آزانس نوبوستی میگوید :ـ ((اندیشه نوین سیاسی به ما امکان داد تا براي سیاست خارجی شوروي طرح نو داشته باشیم طرحی که با روحیه بازسازي مطابق است ویک برنامه عمل واقع بینانه را در بر میگیرد. ما معتقد استیم که جهان یک کل واحد است که در آن هم خطر جهانی نابودي نسل بشر وجود دارد وهم توان عظیم همکاري وحل سیاسی مسایل جاد)) زمان مفهوم ((مشت آهنین)) را بدست هوشمند تبدیل میکند خاصتاً در سیاست هاي جهانی.

***

در شوروي چه میگذرد؟ ـ بسیاري از ژورنالیستان جهان دریافت هاي خود را در پاسخ به این سوال منتشر ساخته اند. ـ نتیجه گیري ها مختلف است. اما بسیاري ها میخواهند بگویند که ((انقلاب گرباچف)) از اهمیت خاص برخوردار است. سه روز اقامت در مسکو ما را نیز به نتیجه گیري هاي ما نزدیک کرد: زنده گی مانند گذشته در روال رفت وآمد میلیون ها شهروند، هزار ها وسیله ترانسپورتی و داد و ستد روزمره بازار جلوه گر است اما جاده ها وکوچه هاي زیادي براي اعمار مجدد آبادانی هاي گذشته مسدود شده اند و یک شیوه جدید در ساختمان ها جلب توجه میکند وآن مدرنیزه کردن عمارات از داخل است. ساختمان ها از نو ساخته می شوند اما شکل قبلی خود را حفظ میکنند، گویا فرمول ((جاداد ن محتوي نود رشکل سابقه)) به کار گرفته شده باشد، چون نشانه براي پریسترویکا یا بازسازي در جهات عمده آن ...

دچپه کردن

د (۳۹) مخ پاتې

وروروو د دفسي غاړو افوستلو خپل لحاې د اوز د ولاستولو رونکو کاچوفوا وینجو استعمال تعویږیښود غاړي اویخنونه وروسته یواځې د یوې پتې لرونکو غاړو په واسطه تعویض شول چې بیا وروسته د سویدنیانویه شان یې مخ کتنه خواته غاړو ته لحاې وریږیښود. د پلن چپه یخن غاړي د ۱۷ پیړي په ترخ کې رواج شوي خو بیا وروسته د هغو پرلحاې نکتایی سره

یو لحاې متوسط یخنو لحاې ونیو. روسی اشرافو او تزارانو به خولې دوله یخنونه افوستل چې د قیمتی مرغلرو په واسطه چکن اوښه پوره به ګلدوزي شوي وو. دغه غاړي به د نورو ګالیو د پاسه افوستل کیدي اویه ټینږو به ترل کیدي. د پتر کبیر له وخت څخه لږ د مخه یو بل دول غاړي هم وي چې د متوسطو طبقو خلکو به افوستی. له غاړي به تاویدي د طلا، نقرې او قیمتی دانی به یې تړل وهل شوي وي دي ترډیزمانو رواج درلود اوس هم یخن، غاړه، کالراود کمیس د غاړي پتی په جامو کی د اهمیت وړ لحاې لري په تیره بیا ښځینه لباس کې چې د نجونو. غاړي بنایسته برخه جوړوي. ده دي برخه کی دیره هڅه کیږي چې ښکلی، نفیس او بنایسته غاړه لرونکی کمیسونه انتخاب شي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از میان مطالب ارسالی شما

د لاریانا کاملې ته

د رمضمنه :
پلاټ ۱۰۶ پارښاد ۲ نمبر
مقابل تعمیر
سفید د وښې
ټیلفون : ۶۱۸۲۸

حمیرا امین نوابی همکاره ایې خوب ما (نامه هڅه هم شاریده شما واقعاً همکار خوب ما استهه بهتراسته بخاطر طرز همکاري د دقیق بامجله د رښاس شوید ولې فعلاً هم از مطالب تان بهاسامس جالب بودن استفاده میکنم) — نجیب الله بینوا زلفمان (د وحشت محترم کسی د پګرم ګفته بود که چراتام روزنامه ها یک موضوع را به نشرمیرسانند . شما اګرکلکسیون سیاوون را مطالعه نمایید ما از کدام مجله تقلید نکرده ایم وایا نکه چرا برخی مجلات میخواهند خود را شبیه سیاوون بیسازند ما هم نمیدا- نیم که چرامیخواهند هویت خود را فراموش کنند وبه سیاوون نزدیک شوند، د رحالیکه به ګفتهٔ شما هرکس باید خود ش باشد) زینب فرشته از لیسه سلطانی رضیه (خداوند بشماعمرطولانی به هد که تام عمر همکارما میباشید) سید میرزا حسین (پرسش تانرا ازمسولین مربوط پاسخ می ګیریم) احمد فرید تصیم ازخیرخانه (د وحدت محترم نظریات تانراد رمورد صفحه حالاګه بر - سید به پس بخوانید به متحدي — صفحه سپرد یم شما برحق استید ما توجه میکنیم) ، عبد الله هاشم از ولایت جوزجان (پرسش شما برای یکتن از روانشناسان سپرد یم سعی میکنیم به زودي پاسخ آنهارابه نشر برسانیم) همکاران شلهسوسن نجیاوحامد حمید پشعرشمارسیده اما آیا ازخود تان است یا انتخابی) ولی ولوله از تعدي ګامازاحساسات شمارافد ریمکیم اماچاپ — اعلانات یک ضرورت است نه نمیشن علیم هوفیانی (براد ریابید بجاي اینهمه سرګردانی به مجلهاشتراک نمایید وخود راراحت بسازید — محمد حلیم اکرم زاده (پیشنهادات شمارادرنظرمی ګیریم) نسیم شفا ازلیسه خد یجه جوزجانی (خوا-

نده ګرامی فعلاً فرهاد دریا د رکابل تشریف ند ارند که فریا — پش شما رابه آنها میرسانیم بهرلی د رمورد خدا حافظی او باراد یو تلویزیون د رشماره آینده حرف هایی خواهیم داشت .) عبید الله ورد ګ (ګلهایات شمارسید) — عاطفه احسانی (طوریکه مافرهاد رامی شناسیم سازباس نمیکند) — فوزیه سلطانی (نظریات شما را د رنظرمیګیریم) خیراحمد همرزم (مطالب شمارسید) شرګل افسر (شماعکس راد رست ند ید مبود ید) لیلاروند و د وستان (مطالب ار — سالی تان جالب بود لطفاً معلومات تانراتاکاملترنموده بما ارسال د ارید) ماري ژګان — حسن زاده از نزارشریف (اشعار انتخابی تان رسید) د یږ اثر ازیوهنمی زراعت (ګناه بوجی خنده راحمال صفحه محترم اپیی به عهده د ارند وذ مت طرح ادبی تانرانګارنده این سطورمیبرد ارند چشم براه نامه وهمکاري هاي بهتر شما) هنګامه مشمل ازلیسه مریم ند اشتم که شما تنها ازواسطه د اران راجاپ میکنید) ب- بهشته از — یوهنمی باریسی (سراغ محصلین یوهنمی شمارا حتماً میګیریم آرزو هاي دیګر تانرا برآورده ساخته ایم) نوریه تنابی (شعرتان رسید دل تان جمع باشد) سهیلا فریدی (مصاحبه فوت زلمی راآماد مساخته ایم) راضیه راحم (شماخوب می ګویید اما ګنجایش چاپ هزا- ران نامه ومطلب همکاران راند اریم باید باحوصله مندي زیاد منتظر باشید ۰) یحیی نیازي (صحبت تان را به فوت زلمی میرسانیم) — لیلما نیازي بهرنګ (میګویند شاعران مردمان حساس واند ک رنج اند واقعاً شما همینطوراستید اینقد ر زود آزده نشوید ۰ اینکه خود را — خواهرما خطاب نموده اید ما هم برادر شما استیم ، امید همکاري تانراداد امه بد هید) محمد سلیم راسخ (نامهٔ تان رسید) .

شیر فروش افسارد و (بخشی ازشعرارسالی تان را ي د لربیاتو چقدر زیباهستی ، بعد ازخدا تویګانه خدا هستی)

دلورآ اقایی وتمام همصنفی ها ازلیسه سلطان رضیه مزارشریف نوشته اید که : تخم دانش کاشت جاوید، مختارآب داد ، فرهاد خرمن کرد واسد جان خوشه چینی می کند .

ضمناً پرسشهایی هم ارسال داشته اید که به مسول بخش سپرد یم) فرهاد بویل ازآپ حقوق (مطلب ارسالی تان کمی مغلق بود ونیز باید افزود که سیاوون در چاپ چنین مطالب کمی سخت ګیراست ازنامه دومی تان این نکته رامیخوانیم : محبت چرا نیست که روشنایی میدهد وهشن آتشی است که می سوزد) د رښ یی الیاس داد خواه ازلیسه مریم (یک نامه کوچت واینقدر توقع زیاد . به هرحال ګفته اید که ای مجله .

منګه داد ازتوبه غیرازتوبرادم یکسی شرط انصاف نباشد که بعد ادم نرسی

که متاسفانه شعرارائه نمیدهیم واز نکته هایتان اعضن آدمی را ازګارمی اندازد) محمد د رویش غزنوي ازلیسه ابن سینا" این عجب که نامه شما بجاي برنامه تلویزیونی به مجلهٔ سیاوون رسیده ویا تا" سف که ما برای پاسخ شما جایزه یی نداریم . میتوانید ګرینا ن بوسته رسان راپاره کنید) نجیب نجفی ازپ زراغت (یا تا" سف که مطلب ارسالی تانرا نمیتوانیم به چاپ برسانیم) حسینا ګزال (سعی میکنم ۳۰ مطالب ارسالی تان چیز چیزي رابه نشر برسانیم امالفظاً به ما بنویسید که مطالب ارسالی نوشتهٔ خود تان است یا انتخابی) زلیخاعمرزوجیده ازل سوریا (بیاید ازین شعرهاي طنزي بوخید د دختران بوهنتو ر بګذرید چون شما هنوزمتعلم مکتب هستید وزورتان به آنها نمیرسد) ع. شهیم ازقصبه کارګري (مابیشتهاد شمارادرمورد مصاحبه فرهاد دریا عملی می نمایم شاید تاشماره آینده) ګلام یحیی محصل تخنیکم مزارشریف (ما سعی می کنیم مناسبتی بیابیم تا بایکی ازجیو د یزیست هامصاحبه انجام د هیم ۰) یاسر ازاز — ونسوالی خاشرود ولایت نیمروز (شعرتان رسید د رچاپ آن — حتماً سعی می کنیم. امید است همیشه مشغول کسب د انش باشید ، منتهی ظاهرا یوی د وست شما بامانیست واین شخص د یګري است) محمد آصف خروس ازخیرخانه مینه (د وست محترم مطالب ارسالی تانرابه مسوول صفحه سپرد یم ازعرض — تبریک بمناسبت اولین سالګرد مجله سپاسګذاریم ۰) ماریا عادل محصل د ارالمعلمین (بلی میتوانید به د فترمجله تشریف بیاورید تا با شما مصاحبه صورت بګیرد ۰) نادیه رضایی از لیسه سلطان رضیه (ویالاخره نامهٔ تان باشعرتان رسید)

شیدا عزیزي ازبستهٔ صافی ازبولتخنیک (ګفته اید که کمبوزاشب ازپاده خرابم ... هندي است نه ازظفر شامل ، شاید حرف شما درست باشد ۰) نبیله کوهستانی ازخوشحال خان مینه (نظریات تانراد رمورد ازد حام مطروحه تان میتوانم ازنزد یک مباحثه کنیم ولی نشرصفحه بیشنهادي شما برای مجله میرمن بهتراست نه سیاوون) کریم حکیمی ازبوهنمی زورنالیزم (یاد د وران تحصیل بخیر، مطلب ارسالی شما را د ارید) نسرین آیه ین ازل بحاشیه د ارانی (لوریکه شما مجله رامطالعه نموده اید، چنان مطالب راچاپ نمی کنیم به آرزوي همکاري هاي بهترتان) عابد اخترازل بغمسر شهید (مصاحبه ګم عثمان رانشر کرد یم ، سایرمصاحبه هارانیز مادمی سازیم) حفیظ شغل ازل زرغونه (با سپاسګزاري تراته مصاحبه نمود یم ولی حسابی یا" نهاد اشتم که به د ستورتما محاسبه می نمود یم) محمد علی داهب، محمد عارف شریفی ازل پاشقان وطرفان میوال عزیزي ازطب ننګرهار ، محمد رفیع مرادي (تشکرازهمکاري هاي همینګی شما) لیلا فرصت ازلیسه سلطان رضیه (تشکرازنګاهی بسپاریبای تان) — مارجه لف (تاشمانام تانرا تغییر ند هید د یګربه نامه هایتان جواب نمید هیم) لطیفه اکبري ومحمد اسماعیل برهان (ازتوجه ومحبت تان د رباره سیاوون تشکریا تاسف که مازمینه مکاتبه همکاران رانمی توانیم مساعد سازیم) عبد الاحد ثابت (بسیارخوب است که شما د رباره سګرت نکات زیاد ي ګفته اید وبهتراست اینطورنګوییم آقایان ! خانمها ! لطفاً اجازه بد هید ازحی طبیعی خود یعنی تنفس هوای آزاد استفاده کنیم یاد ود سګرت هوا ونصا" راخراب نسازید وحتماً ازما نګیرید)

عبد الرزاق حسن پارا (نامه ومطالب تان رسید) همایون وزیري (د وست محترم بیشنهاد شما جالب وآموزنده است، ما د رنظر می ګیریم ستون تازه هارا د باره احیا کرد یم بهتراست د وستان ما د رهرنامه خود فقط یک مطلب ارسال نمایند بعضاً یکبارهرچه د ارند وند ارند د ریک نامه ارسال میدارند که این امروجب چاپ نشدن مطالب شان نیزمیګرد د) محمد نساد ر هارون (مطالب ارسالی تان جالب بود) شیلا زیلاک (۱۴۹) (همکارګرامی د رباره پیشنهاد مطروحه تان میتوانم ازنزد یک مباحثه کنیم ولی نشرصفحه بیشنهادي شما برای مجله میرمن بهتراست نه سیاوون) کریم حکیمی ازبوهنمی زورنالیزم (یاد د وران تحصیل بخیر، مطلب ارسالی شما را

انتخاب نموده ایم

د رسپاس او پوهنه

د پرخلک لیدل کیږي چه لاسونه یې د زخوخخه د اک اوکه کم د اسې د ننه لري چه انسان له همې څخه په تکلیف شي لکن لاسونه او ښې یې چه له همدې زخې څخه د ک وي بد معلومیږي اوکه د څه شي زلګیږي نود رد کوي اوبیا کیږي نوکه خوک پدې مرض اخته وي نود ایې ته اوږي د ه چه لمر پدا وبوجنګالټر ونیسي اوهغه ډیر کږي او ر — د ري ځله یې په هره زخه باندې ډیر وواهي تردیوي اویاد رومبا — شتوري همدغه زخی رڅیږي پاک له میخه لرې . چه همدا تداوي ماخپله تجربه کړي ده اوزما د لاس زخی چه تقریباً ترشلوند انو پورې رسیده د رڅګ ده .

فضل محمد (احد راښه) پښتیوال

د ژوند لاره

وجدان اینه یې راښه مانه ، نه تملق مینایږ ونه تحقیر می یږه .

رضاپت وجدان یالاتریسن مسرت ځاست .

ارسالی : محمد عارف شریفی

ګرا سرعت ۱۳ متره رڅانیه بوزه ، برګ د رخت هار امیږي ګرا سرعت ۱۱ متره رڅانیه بوزه ، شاخه هارامی شکنه .

ګرا سرعت ۲۸ متره رڅانیه بوزه ، د رخت هارا از ریښه د رمی وړه .

ګرا سرعت ۳۶ متره رڅانیه بوزه ، خانه هارا خراب می کنه .

ګرا سرعت ۴۰ متره رڅانیه بوزه ، همه چیزرانابود می کنه .

ارسالی امین الله میهن یار

یار د ریاره بوسه :

۱- بوسه عاشق ومعشوق مثل عسل است که همیشه مرغوب است.

۲- بوسه د ونامزد مثل میوه است که همیشه وجود د ارد .

۳- بوسه زنان شوهرد ارمثل — نان است که همیشه لانم اما طبیعی وعادي است.

۴- بوسه غنچه است.

۵- عشق بدون بوسه قصه ناتمام است.

ارسالی : نفیسه آرزو صدیقی

د رسفینهٔ شعرجوانان

ټولنیز جذابیتونه

توعشق جاودان من
د لبرمهربان من
تومبد ا شباب من
بهر خد ا بیا بیا بهر
د سته ګل بد ست تو
د لبرګل پرست من
زند ګی م بد ست تو
بهر خد ا بیا بیا بهر

ارسالی : سوسن نجوا

ټولنیزه وضعیت

د وچښت د رګهر نوپیدا شد
نګاهت جرا بوماګم / پیدا شد
زطرز نګاهت نیک میدانم
که عشق من د ردل تو پیدا شد
چرابرلب نیاري حرف د لت
که اخرحرف د لت برمن رسوا شد
مرا امید مید هد نګاه چشمان
که زند ګی یا تو د رجهان چې زیبا
ارسالی فرښته اسد

تواني ندا ي جاويدان

تواي بهار خندان
تواي امید وایمان
تواي هاتف امید مرو
مرواي د ست تجاوز
مروګه بفتوحون قطره د ر
امواج قلزم ګلبنه
نابود خواهي ګلبنه

سهیلا فریدی

سپوږمۍ وګل ګلزار هر هم بیته
همدم ومونږدود انرخواهم بیته
یاک سخن د ام مرد انګم اظهار
بخد اد رد وجهان یارانرخواهم بیته
لب فروبند ومید ند پش طبیبانه ها
که د واي د ل بیمارنرخواهم بیته
ازمون هرګه چو منصورګند د رخش
بیند اخرګه بخبرد انرخواهم بیته
نازنینا همه خوبان خرید ارمن ا
لیک زان جمع خرید ارنرخواهم بی

ارسالی : عزت الله همدرد
د رهمه نوشته هام بر پیشنا
ازبشارګلګون وجو
رنګ می زنم .
تابشارتی باشد
از :
عشق پاک و
براستان تو.
اي هستی من.

ک . خلیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شما فال گرفته ایم .

متولد بین ماه حمل :

شما خوشبخت استید بدون هرنوع استدلال باید بپذیرید که جا — نس مالی دارید صحت تان را مواظبت مینمایید واین امر سبب میگردد که شما بهتر از هرکس به کار وزنده گی خود رسیده گی نمایید و در شغل خوش جانس استید .

متولد بین ماه ثور :

چرا همیشه قهر میشوید؟ بهتر است با پیشانی باز و خوش خویی بر — خورد داشته باشید . کسی راکه دوست دارید منتظر دیدار شما ست. بهتر است در پهلوی کارهای روزمره به زنده گی عاطفی تان نیز رسیده گی نمایید .

متولد بین ماه جوزا :

خانواده تان منتظر خبرهای خوش از جانب شما ست شما باید همیشه سعی نمایید که بهتر بیندیشید ونسبت به مسایل پیش راه تان تصمیم عاقلانه اتخاذ نمایید . مجرد ها دیدارهای خوبی در بین ماه خواهند داشت. در خریداری جانس مالی نخواهید داشت .

متولد بین ماه سرطان :

مجبور نیستید برای هرسخن خوب وبد ، بلی بلی بگویید . بهتر است با تعقل پاسخ بدهید . احساسات را کنار بگذارید . روز آخر هفته دیدارهای شفقانه یی دارید . افراد متاهل مواظب خانواده خود باشند چون با تغییر هوا امکان بیماری اعضای خانواده بخصوص اطفال موجود است .

متولد بین ماه اسد :

بگذارید درباره شما هرگونه که قضاوت میکنند ، هما نطور بمانند — بمانند ولی شما برحق استید واین موضع گیری در زنده گی شما را کمک مینماید تا پیروز باشید . نامزد ها جانس زیاد برای عروسی دارند . در آخر هفته یکی از آرزوهای تان بر آورده میگردد .

متولد بین ماه سنبله :

با سفرکرده تان همین روزها از راه میرسد . سعی نکنید برای هرکس خدمت بیهوده را انجام دهید . تنهاد وستان واقعی تان است که با شما تا آخر راه همراه خواهند بود . در یکی از روزهای این ماه کتاب جالبی بدست تان میرسد که با خواندن آن کمک زیادی به رانتیجه گیری می نمایید .

متولد بین ماه میزان :

یأس و ناامیدی چاره نیست . تصمیم غیرعاقلانه شما برای گریستن و ناامید شدن درست نیست . افراد متاهل آرزوهای دیرین شما را برآورده می یابند . دلتان روزهایک جانس مالی نصیب تان میشود . شاید صاحب موتر یا خانه یی شوید که همیشه آنرا آرزو داشتید .

متولد بین ماه عقرب :

خورد ترین فرد خانواده تان را بیشتر دوست دارید ولی او — همیشه شما را ناراحت میسازد . مخصوصاً بیماری او سبب ناآرامی خاطرتان میگردد ولی بسیار تاسف آور نیست . مجرد ها برای ایجاد زنده گی مشترک تلاش مینمایند اما بهتر است عجله نداشته باشند .

متولد بین ماه قوس :

کسی راکه برای زنده گی تا انتخاب کرده اید ، شخص خوب — است اما همیشه خوش باوری خوب نیست ونباید بسیار سخت گیر با — شید . آنچه راکه انتخاب مینماید بخرید . تردید ودلی را از خود دور سازید . ستاره اقبال شما درخشانترین ستاره است .

متولد بین ماه جدی :

موسیقی را دوست دارید . کارخوبی می کنید که بیشتر به موسیقی گوش دهید این کار سبب تقویت روان شما میگردد . به خانواده تان اعتماد داشته باشید. سوء ظن نسبت به افراد خانواده آغاز تمام بدبختی های شما خواهد بود .

متولد بین ماه دلو :

چرا همیشه همسر تانرا ملامت میکنید؟ آیا گاهی هم اندیشیده اید که شما زنده گی مشترک دارید وباید با اشتراک هم مشکلات را بر طرف نمایید . با حرف های بی بنیاد ، خوشبختی تانرا تباه نکنید . مجرد ها دیدارهای خوبی دارند .

متولد بین ماه حوت :

سفری که در پیش دارید بدون خطراست . از دوستان برای شما نامه هایی میرسد که شما را بیشتر امیدوار میسازد . مجرد ها نامه هایی دریافت خواهند داشت که در زنده گی آنها یک خاطره خواهد ماند. اطفال تانرا دوست داشته باشید وبه صحت وزنده گی آنها توجه کنید . تشویش های اجتماعی شما مرفوع میگردد زیرا ثبات خانواده گی در مقیاس بزرگی نصیب شما میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسش ها

افقی :

۱ــ ازآثار پیرهرات ــ ازدانش‌مندان بنام قرن چهارم .
۲ــ دانا است ــ چوبرخاطرنشیند زندگی راتلخ سازد ــ مهر و علاقه ــ کربلای سابق .
۳ــ زمین ــ بخشش فراوان میکند زایل کردن ــ بانگ وفریاد پابند وگرفتار .
٤ــ همان راه است ــ قصد کننده وقاطع ــ سپیدهٔ صبح که همه افق راد رمیگیرد ــ خدای مریض ابرپرباران .
٥ــ زیرسرگذارند ــ مهاراشتر ــ برزمین گسترانند ــ ماه دوم از فصل بهار ــ بنیاد .
٦ــ درس مید هد ــ تاوان ــ هم وزن ــ میان نیك وبد حکم میکند .
۷ــ گوشت ترکی ــ دوست بی ریا چنان باشد ــ کلمه تنبیه و تاکید ــ کودك درس نخوانده فراهم باشد .
۸ــ مادربزرگ ــ حیرت زده ــ ملك الموت ــ وسیع ــ فلزسرخ
۹ــ درخشان ــ پاك وپاکیزه گسترش ــ بیرون نیست ــ مار خطرناك .
۱۰ــ پیشوایان وبزرگان طریقت دوام دارد ــ سحر ــ گمگشته کنعان .
۱۱ــ ازعشاق تاریخی ــ در روز رستاخیزقرارا ست دمیده شود .

عمودی :

۱ــ پوشانندهٔ گناه ــ مجلم کردن
۲ــ نامدار ــ معمول ومروج .
۳ــ برکت وافزونی ــ خوب نیست مانند .
٤ــ اصل هرچیز ــ روان است ــ خاص نیست .
٥ــ گادی دواسبه ــ مرض .
٦ــ بخشودن گناه ــ شادمانی و نشاط .
۷ــ بی عیب ــ نازوکرشمه دام دل .
۸ــ فرمانبرد اراست ــ سازوسامان ــ آواز .
۹ــ دودمان ــ پیشاوندی به معنی طرف ونزد ــ پرندهٔ مغرور .
۱۰ــ ازعجایب هفتگانهٔ جهان که بنام مجسمهٔ ژوپیترنیز شهرت دارد .
۱۱ــ دریای بزرگ ــ درترکش جا دارد ــ چیست .
۱۲ــ بیان چگونگی وحالت ــ خالص
۱۳ــ نیم صدای گوسفند ــ حاجت ومقصود ــ سهولت .
۱٤ــ دارای خصوصیات لازم .
۱٥ــ سخنور ــ آرزو ــ هم آبش را میخورند وهم نانش را .
۱٦ــ ازماه های قمری ــ پیامبر خانه وسرا .
۱۷ــ راه کوچك ــ ازحال گرسنه خبر ندارد ــ روز دیگر .
۱۸ــ بانگ کاروان ازآن خیزد ــ زیردست رئیس .
۱۹ــ اشاره به دور ــ اسپ ماده
۲۰ــ شك ــ باطل کننده ــ از حروف ندا .
۲۱ــ میوهٔ بهشتی ــ پساوندی بمعنی کننده ودارنده ــ بوم .
۲۲ــ شهروبیابان ــ کلم الله خوانندش .
۲۳ــ سورهٔ از قرآن مجید، جمع اسفل .

شطرنج

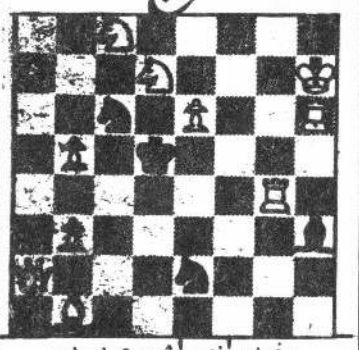

سفید بازی را شروع ودرد و حرکت سیامرا مات می کند

حل کنندگان

محمد اصف ــ جاوید احمد ذکی علی احمد زمری ــ غلام حسین تقی احمد ــ عالیه نوری ــ سوسن اندر ــ شکریه اذر ــ سید فاروق بهادر ــ شفیع الله کاور ــ لیلما ــ ایوارخیابانی ــ شکیلا امید مطیع الله ــ بشیر نزهت عبد الرزاق حسن یار ــ فرزانه ملك اصغر ــ احمد داور واحد احمد فرید اختراعی ــ محمد مهدی اکبر سینا ــ ملالی همدرد .

بشیر نزهت سید فاروق بهادر وملالی همدرد مستحق جایزه شناخته شدند جوایز بخش تست درختی درشمارهٔ بعدی به نشر میرسد . کسانیکه بعد ازچاپ مجله تامدت بیست روز برای دریافت جایزه حاضر نگردند جایزهٔ شان سلب میگردد .

یک مسأله فکری

یك مسئلهٔ فکری : شخصی لنگهٔ جورابهای خود را از مدتی باینطرف در صندوقی انداخته واینك در آن صندوق بیست وپنج لنگه جوراب سفید وبیست و پنج جوره جوراب سیاه جمع شده است . حالا در موقع شب آنشخص محتاج به یك جفت جوراب شده وچون چراغ پیدا نکرده در تاریکی مجبور به پیدا کردن یك جفت جوراب از صندوق مذکور است که هردو باید یکرنگ باشد .

آیا میتوانید بگویید، چند لنگه جوراب باید باخود برونشایی ببرد که به یقین درین آنها یك جفت یکرنگ باشد . البته صندوق خودش قابل انتقال درآنوقت نیست .

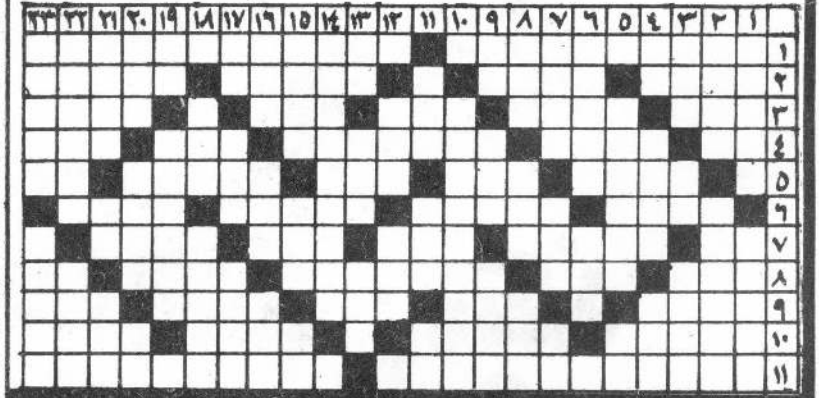

حل کنید و جایزه بگیرید

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیر پلارگان

صحت طفل تامین تضمین میکند

محل فروش : نزد یکترین دکان منزل تان

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرکت تولیدی برادران فلز

شرکت تولیدی برادران فلز بهترین بخاریهای دیزلی تضمین شده
راکه ازهرحیث قابل اطمینان میباشد تازه تولید نموده .

آدرس : نمایندگی شرکت
واقع قلعهٔ فتح الله متصل لیسه زرغونه

قابل توجهٔ ادارات و موسسات

هنگامیکه غرض تهیه گزارش براي مجلهٔ سهاروون خبر نگاران مراجعه می نمایند لطفاً کارت یا استعلام شان رامشاهده نمایید. چون اخیراً برخی هابااستفاده ازین هویت مراجعاتی داشته اند که ادارهٔ مجله ازان مطلع نیست.

مجلهٔ سهاروون اعلانات موسسات ، تجار وکمپنی هاي داخلی وخارجی رامی پذیرد . ازاشخاصیکه بطور کمیشنکار درجمع اوري اعلانات بامجله همکاري مینمایند ، خواهشمندیم باما در تماس شوند .

مجلهٔ سهاروون درنظر دارد تاادرس معاینه خانه ها، ارایشگاه هاودواخانه هارا درجدول حق الشاعه اعلانات تحت ستون نیازمندیهاي شهریان به نشر برسانند . خواهشمندیم علاقمندان باما درتماس شوند .

PROPERTY OF ACKU S 803

فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدان شهرنو ولردکننده بهترین
اجناس از مشهورترین کمپنی های جهان

99

راهنمای معاملات

راهنمای معاملات
حاجی بسم الله یادگار
در خرید و فروش خانه و (یادگار)
های کرایی شمارا راهنمایی میکند
آدرس : بین چارراهی شیرپور
وچارراهی انصاری
تیلفون ۳۲۴۶۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی وطن را تشویق نمایید

فروشگاه بزرگ افغان دارای سایر وسایل

کلات آرایش را صدیقاً دارد نموده است

شما میتوانید از آنجا خریداری نمایید

مطمئن باشید بهترین اجناس را

با قیمت مناسب

خواهید یافت

مقصد عمده و خوشی خود را در رستورانت فروشگاه بزرگ افغان

برگذار نمائید

قیمت یک شماره ۳۰ افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library